

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱ - ۹۰/۶/۲۶

روايات سفیانی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلله الطاهرين سيمما امام زماننا

روحی واروح من سواه لتراب مقدمه الفداه.

پروردگارا، در روز شروع این درس در این سال تحصیلی، از تو می‌خواهیم که ما را در
ادای رسالت و خدمت به فرهنگ مهدوی و نشر معارف اهل بیت یاری و موفق بداری.

بررسی روایات حتمی بودن سفیانی:

در اصل سفیانی بحث نیست، روایاتی از فریقین و از طرق اهل بیت به ما رسیده است. ولی
بحث در حتمیت و خصوصیات سفیانی است فعلاً بحث ما روی این محور است که آیا علامت
بودن سفیانی حتمیت دارد یا نه؟

روایات در این خصوص متعارض هستند که سه دسته می‌شوند یک سری روایات فقط اشاره به
علامت دارد نه چیز دیگری. در روایات دیگر علامت سفیانی در ذیل علاماتی که حتمیت ندارد
آمده، شاید به دلیل وحدت سیاق بتوانیم بگوییم آن هم حتمیت ندارد. اما دسته سوم روایاتی هستند
که به صراحت حتمیت سفیانی را تأکید دارند که در این دسته سوم هم روایاتی است که می‌گوید
علاوه بر اینکه حتمیت دارد ممکن است بداء هم در آن حاصل شود. ولی با دقت در همه این
روایات می‌توانیم بگوییم که اینها همه مثبت هستند و تعارضی ندارند و می‌توانیم آنها را هم جمع
کنیم. اکنون روایات هر گروه را بررسی می‌کنیم.

دسته اول:

از دسته روایاتی که اشاره به اصل سفیانی دارد نه به حتمیت و ظاهراً به غیر حتمیت است
همانند روایت امام باقر^ع است که مرحوم صدق در کتاب کمال الدین به طریق خود آورده که

بحث سندي آن در بخشهاي قبل^۱ گذشت. و تنها مشکلی که داشت همان اسماعيل ابن علی قزوينی است که مهم است.

حدثنا محمد بن محمد بن عاصم رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني إسماعيل بن علي القزويني قال حدثني علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحناط عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر يقول «القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عز وجل به دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم فيصلى خلفه قال قلت يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم قال إذا تشبه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول

و استخف الناس بالدماء و ارتکاب الزنا و أكل الربا و اتقى الأشرار مخافة ألسنتهم و خروج السفياني من الشام و اليمني من اليمن و خسف بالبيداء و قتل غلام من آل محمد ص بين الركن و المقام اسمه محمد بن

الحسن النفس الزكية و جاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه و في شيعته فعند ذلك خروج قائنا فإذا خرج أنسد ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلاثة عشر رجلا و أول ما ينطق به هذه الآية **بَقِيَ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ** إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثم يقول أنا بقي الله في أرضه و خليفته و حجته عليكم فلا يسلم عليه مسلم إلا قال السلام عليك يا بقية الله في أرضه فإذا اجتمع إليه العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج فلا يبقى في الأرض معبد دون الله عز وجل من صنم ووثن و غيره إلا وقعت فيه نار فاحتراق و ذلك بعد غيبة طويلة ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به»^۲

شاهد ما در اين است که اينها از علامات حتميه نيستند و خروج السفياني در کنار اينها ذکر شده است پس به وحدت سياق همه اينها حتميت ندارند، مگر اينکه کسانی به عکس عمل کنند بگويند

۱. کتاب روایات الیمنی الروایه الثانيه ص ۲۹ و کتاب نشانه های ظهور نفس زکیه روایت ۱۱ ص ۵۵

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۳۱ - (معجم احادیث المهدی) ج ۷ ص ۲۶۱

که چند علامت یمانی، قتل نفس زکیه، صحیحه آسمانی از علامات حتمی هستند به این قرینه باقی علامات هم حتمی است.

دسته دوم:

دیگر روایات به صراحة دارد که سفیانی از علامت حتمی است روایت نعمانی در الغیبه «أخبرنا ابن عقدة، عن علي بن الحسن، عن العباس بن عامر، عن عبد الله بن بكير، عن زراره، عن عبد الملك بن أعين قال: كنت عند أبي جعفر فجرى ذكر القائم فقلت له: أرجو أن يكون عاجلا ولا يكون سفیانی، فقال: لا والله إنه لمن المحتوم الذى لابد منه.»^۱

بررسی سنده:

ابن عقده (احمدبن محمدبن سعید): فردی موثق است اگرچه زیدی است (مرحوم نعمانی اورادر مقدمه توثیق میکنند). اما عباس بن عامر درباره او گفته اند: «الشیخ الصدوق الثقة كثير الحديث» (قاموس الرجال

ج ۶۴ ص)

اما علی بن الحسن: مشترک است که اگر بتوانیم اورا از اشتراک در بیاوریم روایت مشکل دیگری ندارد. اما عبدالمملک بن أعين: برادر زراره میباشد که زراره، از او نقل میکند.

دسته سوم:

روایتی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب شریف کافی است که متنضم مطالب مهمی در خصوص بحث امامت و آشنا شدن مردم با خط ولایت میباشد. البته شاهد ما آخر روایت میباشد که میفرمایند: «وكفاكم بالسفیانی علامه» «برای شما ظهور سفیانی که علامت باشد کافی است» که علاوه بر علامت و حتمیت، شاید انحصر هم دارد.

. روایت کافی ج ۸ روایت عیص بن قاسم از امام صادق ॥

٣٨١- عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيسَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْقُولَ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنظُرُوا لِأَنفُسِكُمْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ

الغیبه لنعمانی ص ۳۰۱ وبحار ج ۵۲ ص ۲۴۹.

رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَ يَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدٍ كُمْ نَفْسَانِ يُقَاتِلُ بِوَاحِدَةٍ يُجَرِّبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتِ الْأُخْرَى بِاقِيَّةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَرِ اسْتَبَانَ لَهَا وَ لَكِنْ لَمْ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتِ فَقَدْ وَ اللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَأْكُمْ آتَ مِنَا فَانظُرُوا عَلَى اى شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيُقْضَهُ فَالْخَارِجِ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى اى شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَ فَنَحْنُ نُشَهِدُكُمْ أَنَا لَسْتَنَا نَرْضِي بِهِ وَ هُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّأْيَاتُ وَ الْأُلُوَيَّةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنِ اجْتَمَعَتْ بِنُوْ فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللَّهِ مَا صَاحِبِكُمْ إِلَّا مَنِ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَاقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَّخِرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِكُمْ فَلَعْلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَاكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ عَلَامَةٍ

الکافی ج: ۸ ص:

عیص بن قاسم گفت: از امام صادق ॥ شنیدم که می فرمود:

"بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای وی نیست، و مواطن جانهای خود باشد؛
به خدا سوگند کسی که برای گوسفندان خود چوپانی دارد هنگامی که چوپان دیگری را می یابد که
بهتر از اولی گوسفندانش را نگهداری می کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی می سپارد، چه
نیکو بود اگر هر یک از شما دارای دو جان می بود، با یکی جنگیده و تجربه می اندوختید و با
دیگری از تجربیات حاصله استفاده می کردید، لکن انسان یک جان بیشتر ندارد و هنگامی که از
دست رفت دیگر راه بازگشت وجود ندارد، پس سزاوار است از جانهای خودتان در جهت خیر
استفاده نمایید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد توجه و دقت کنید که برای چه هدفی
قیام می کنید.

نگویید زید هم خروج کرد، زید فردی عالم و بسیار راستگو بود و شما را به حاکمیت و ریاست
خودش دعوت نمی کرد، او شما را به آنچه رضای آل محمد است فرا می خواند، و اگر پیروزی و
ظفر می یافت به وعده هایش وفا می کرد، وی علیه یک قدرت متمرکزی [حکومت بنی امیه]

خروج کرد تا آن را شکسته و متلاشی کند، اما ببینید آن کسی که امروز از خانواده ما قیام کرد [محمد بن عبدالله] شما را به چه چیز می‌خواند؟ آیا به رضای آل محمد [!] که ما شهادت می‌دهیم به دعوت او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی‌یاور است ما را نافرمانی می‌کند. پس هنگامی که علم و پرچمها برافراشت و افرادی اطراف او را گرفتند، چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟ به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه [!] بر گرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماع کردند و ماه رجب بود با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را هم در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید شاید برای تقویت نیروی شما بهتر باشد، و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت شما را است.^{۱۱}

۱ الکافی، جلد ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت ا... طبیسی

جلسہ ۲ - ۲۷/۶/۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلله الطاهرين سيماما امام زماننا

روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداه.

بحث در حتمی یا غیر حتمی بودن حرکت سفیانی بود؟

بعضی روایات فقط اصل خروج را گفته‌اند و بعضی حتمی بودن را. در جمع بندی به این میرسیم که این دو دسته از روایات، با صطلاح مثبت هستند و تعارض ندارند و سفیانی از علائم حتمی است. ولی بحث بـدا هم باید در نظر باشد به خصوص که روایت خاص از امام جواد[ؑ] هم دارد.

¹ نکاتی دارند که به آن اشاره می‌کنیم.

در مورد سند آن می فرماید: حسن. (این روایت مشکل سندی ندارد، حسن بودن آن به خاطر علی بن ابراهیم است که امامی است، أما توثیق ندارد ولی ما گفته ایم که ابراهیم علاوه بر اینکه توثیق دارد فوق وثاقت هم است)

قوله ﴿إِنَّمَا يُنْهَا لِأَنَّهُمْ لَا يُنْسِكُمْ﴾

(۶) ای فی امور انفسکم و هدایتها و عدم هلاکها (کارهای خودتان را حسابرسی کنید و در سبب هدایت و راه مستقیم حرکت کنید و سبب هلاکت خودتان نشوید) و ضلالتها، و من یجب علیکم، متابعته او ارحموا انفسکم و أعينوها، یقال: نظر له (وبینید از چه کسی باید پیروی کنید این در موقعیتی بود که حرکات ضد عباسیین زیاد بود وادعا داشتند که امام هم باید وارد این عرصه شود و یک سری هم، بعضی را به عنوان رهبر خود قرار داده بودند امام می فرماید مواظب باشید از هر کسی تبعیت نکنید وارحموا انفسکم ممکن است مراد این باشد که به خودتان رحم و کمک کنید)

قوله ﷺ "فيها الراعي"

(١) المراد أن الإمام و الوالي بمنزلة الراعي و الرعية بمنزلة الغنم، فكما أن الإنسان لا يختار لغنه إلا من كان أصلاح لها فكذلك لا ينبغي أن يختار لنفسه من يعطيها و يهلكها في دينها و دنياه. (شخصی که یک گله گوسفند دارد هر کسی را انتخاب نمی کند بلکه چوپانی که خبره و آگاه باشد و گوسفندان را درست ببرد و خوب بچراند و صلاحیت او مورد تأیید باشد را انتخاب میکند که راعی به منزله مقام تشییه و تنزیل است که سزاوار نیست کسی را انتخاب کند مگر اینکه صلاحیتش بیشتر باشد. وازانجا بحث ما شروع میشود)

قوله ﷺ "إن أتاكم آت منا" (اگر کسی از طرف ما آمد و به شما خبر داد که ما راضی هستیم یا نه در آن شخص دقت کنید و هر کسی را نپذیرید)

(٢) ای خرج أحد من الهاشميین أو العلوبيين. (اگر کسی از علویین قیام کرد این به حساب ماست)

قوله ﷺ "إلى الرضا من آل محمد عليهم السلام" (وشعارشان این باشد)

(٣) ای إلى أن يعمل بما يرضى به جميع آل محمد، أو إلى المرتضى و المختار منهم. (یعنی قول میدهیم که کاری کنیم که اهل بیت وائمه از ما راضی باشد)

قوله ﷺ "إلى سلطان مجتمع" ای فلذک لم يظفر. (شخص زید را به رخ ما نکشید زید قیام کرد برای اینکه یک حکومت قوی را سرنگون کند، موفق نشد و به نتیجه نهایی نرسید.)

قوله ﷺ "إلا من اجتمع" ای لا تطعوا إلا من كان كذلك، أو لا ترضى إلا من كان كذلك.

قوله ﷺ "إذا كان رجب"

(٤) ظاهره أن خروج القائم ﷺ يكون في رجب و يحتمل أن يكون المراد أنه مبدأ ظهور علامات خروجه، فأقبلوا إلى مكانه في ذلك الشهر، لتكونوا شاهدين هناك عند خروجه، و يؤيد ذلك توسعته ﷺ و تجويز التأخير إلى شعبان و إلى رمضان، و على الأول يدل على عدم وجوب مبادرة أهل الأمصار، و هو بعيد. و يحتمل على بعد أن يكون المراد حثهم على الإتيان إليه صلى الله عليه في كل سنة لتعلم المسائل، و للفوز بالحج و العمره مكان الجهاد الذي كانوا يتھاکون فيه، فإن الحج جهاد الضعفاء، و لقاء الإمام أفضل من الجهاد». (مرآة العقول-جزء ٢٦-ص ٢٥٧)

احتمال اول:

ماه رجب که شد ببایید یعنی چه؟ کجا بباییم؟ یعنی ماه رجب (نه ماههای دیگر) ابتدای ظهرور علامات است و خودتان را به مکه برسانید، تا نزدیک باشید و شاهد خروج حضرت باشید، و مؤید حرف ما تخفیف حضرت ﴿است که اگر رجب نشد شعبان و رمضان ببایید و مبادرت الزامی نیست.

ولی ایشان میفرمایند که احتمال دیگری هم است^۱

احتمال دوم:

هرسال ماه رجب که شد به ملاقات ما ببایید تا علاوه بریاد گیری احکام و مسائل دینی، درک عمره رجبیه (به جای جهاد) داشته باشید.

به خاطر اینکه آوا و تبلیغات برای جهاد قوی و بالا بود و حکومتهای ظالم به علویین زور میگفتند، لذا علویین که به ستوه آمده بودند، زیاد قیام میکردند شما مقاتل الطالبین را ببینید که چندین نفر به شهادت رسیدند حکومت قوی و آنها ضعیف بودند و هر کسی قیام میکرد قلع و قمع میشد امام برای حفظ شیعه و علویان، از تلبیه و آری گفتن آنها جلوگیری میکرد و فرمود: جهاد شما این است که به طرف ما ببایید و آن جا حج هم به جا بیاورید.

این قضایا و اینکه فضیلت ادای عمره، همان فضیلت و به جای جهاد است در آن مقطع زمانی بوده است که حکومت همت بسته بود، اثرب از اهل بیت نباشد، امام باید شیعه و علویین را حفظ کند. ان شاء الله... بررسی خواهیم کرد که اگر همه قیام‌های قبل از ظهرور را تخطیه کنیم پس قیام زید، مختار و قیام علماء در تاریخ چه میشود. پس منظور امام کدام جهاد است؟ یعنی خودتان را به آب و آتش نزنید که به طرف این قیامها بروید، حج و رسیدن خدمت امام زمان از جهاد افضل است.

این احتمال دوم ربطی به علایم ظهرور ندارد درواقع بیانی است که مردم را تشویق میکند به طرف امام معصوم ببایید ولی مرحوم مجلسی آن را نمی‌پذیردمی فرماید اگر چه مطلبی درستی است ولی دلالت روایت بر این مطلب بعید است.

۱. (مرآة العقول - جزء ۲۶ - ص ۲۵۷)

اکنون به چند نکته از مرحوم فیض کاشانی در مورد سفیانی می پردازیم.

نکته اول: در بعضی روایات به جای سفیانی شیصبانی آمده است این فرد کیست؟

نکته دوم: اینکه میگویند سفیانی از شام میآید شام کجاست؟

نکته سوم: عنبه چه کسانی میباشند؟

بیان مرحوم فیض در ذیل این روایت

باب ۵۱ علامات ظهوره ع

[۱] ۹۵۸/۸/۴۸۳ محمد عن ابن عیسی عن علی بن الحکم عن الخراز عن عمر بن

خنظله قال سمعت أبا عبد الله ع يقول خمس علامات قبل قیام القائم الصیحه و السفیانی و الخسف و قتل

النفس الزکیه و الیمانی فقلت جعلت فدک - إن خرج أحد من أهل بيتك قبل هذه العلامات أخرج معه قال

لا - فلما كان من الغد تلوت هذه الآية إِنْ نَشَاءُ نُنْزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خاضِعِينَ فقلت له أ

هي الصیحه فقال أما لو كانت خضعت أعناق أعداء الله تعالى

بیان

الصیحه هی التی تأتی من السماء بأن الحق فيه و فی شیعته و هی صیحتان كما یأتی و السفیانی
رجل من آل أبي سفیان یخرج بالشام یملک ثمانیة أشهر و الخسف هو ذهاب جیش السفیانی إلى
باطن الأرض بالبیداء و هو موضع فيما بین مکه و المدینه و فی بعض الروایات خسف بالبیداء و
خسف بالشرق و خسف بالمغرب و النفس الزکیه غلام من آل محمد یقتل بین الرکن و المقام
اسمه محمد بن الحسن. (الوافی، ج ۲، ص: ۴۴۴)

نکته اول: در بعضی روایات به جای سفیانی شیصبانی آمده است این فرد چه کسی میباشد؟

نکته دوم: اینکه میگویند سفیانی از شام میآید شام کجاست؟

نکته سوم: عنبه چه کسانی میباشند؟

حدود شام:

حدود شام کجاست؟ در معجم البلدان ج ۳ این بحث مفصل‌آمده و خلاصه آن: شام از فرات (آسیا) تا مصر که قاره (آفریقا) است طول دارد، اما عرض آن منبج، حلب، همس، دمشق بیت المقدس انطاکیه (ترکیه)، طرابلس (لبنان)، عکا، عسقلان (فلسطین اشغالی) است. یعنی «یظهر من الشام» بر شام فعلی و سوریه نباید تطبیق کرد و به وسعت شام دقت شود که خود آن پنج لشگرند جند دمشق، جند فلسطین، جند حمص، جند الاردن. که جزء تقسیمات شام است پس نباید سفیانی را به حدود خاص سوریه و یا اردن محدود کرد.

شیصبانی:

در بعض روایات آمده مردم قبل از سفیانی، شیصبانی را مردم باید بینند مزه تلخ آن را بچشندو نام آن فقط در یک روایت در کتاب الغیبه نعمانی از امام محمد باقر آمده است.

۸- حدثنا أبو سليمان أحمد بن هوذة الباهلي قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي بنهاوند سنة ثلاثة و سبعين و مائتين قال حدثنا أبو محمد عبد الله بن حماد الأنصاري سنة تسع و عشرين و مائتين عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفي قال سأله أبا جعفر الباقر عن السفیانی فقال «وأنى لكم بالسفیانی حتى یخرج قبله الشیصبانی یخرج من أرض کوفان ینبع کما ینبع الماء یقتل وفداکم فتوّقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج القائم^۱»

در لسان العرب معنای شیصبان آمده که به خرمایی که هسته اش تُرد ویا نارس وغیر مرغوب باشد شیص یا شاص میگویند. اهل مدینه به بزو بزغاله به علت شیطنتش میگویند. (شیص الناس: اذا عذبهم بالاذى) یعنی مردم راشکنجه میکنند و شیصبانی شکنجه گراست. به همین علت بعضی بر صدام تطبیق کرده اند

۱. نکته: مطلب مهم در تبع روایاتی که انجام داده ام این است که لقب مهدی حدود ۳۰۰ موردولی لقب قائم بیش از ۸۰۰ مورد در روایات آمده است.

۲. الغیبه للنعمانی ص : ۳۰)(معجم ج ۴ ص ۴۰۵)

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۳ - ۹۰/۶/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل الله الطاهرين سيمما امام زماننا

روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفدah.

آیا سفیانی از علامات حتمیه است یا غیر حتمی؟ بعض روایات حتمیت گذشت. روایات دیگر

سؤال جابر جعفری از امام صادق ع است و امام در پاسخ فرمودند: «وانی لكم بالسفیانی حتی یخرج قبله الشیصبانی» دراین روایت قبل از سفیانی شیصبانی بیان شده «فتوقعوا بعد ذلک، آلسفیانی و خروج القائم».

طبق همین حدیث، احتمال تعدد سفیانی را بعضی مثل مرحوم مجلسی داده‌اند، ولی این بنا، بر این است که شیصبانی و سفیانی یکی باشند و «او» در (خروج القائم) زائد نباشد. مرحوم مجلسی ذیل روایت می‌فرمایند:

بیان: «یظهر منه تعدد السفیانی إلا أن يكون الواو في قوله و خروج القائم زائداً من النسخ از روایت استظهار می‌شود که سفیانی متعدد است و این در صورتی است که واو از متن روایت باشد» بعد ذلک السُّفِيَّانِيَّ وَ خُرُوجَ الْقَائِمِ «وَأَكْرَرَا وَاوَ از نسخ باشد، روایت تعدد سفیانی را نمی‌رساند.» که به نظر ما از ظاهر روایت تعدد سفیانی بدست نمی‌آید.

۱) منظور از شیصبانی کیست؟ این عبارت شبصبانی فقط در یک روایت خاصه آمده است. ولی بنی شیصبان در دو روایت دیگر (روایت علی بن مهزیار و خطبه المؤلوفیه) آمده است. که ابتداء‌سند روایت خاصه‌ای را که در جلسه قبل ذکر کردیم بررسی می‌کنیم

اما بحث سند این روایت:

عمر بن شمر: در این روایت عمر بن شمر توسط نجاشی تضعیف شده اما طرق دیگر برای توثیق او: توثیق ابن قولویه است و دومی اعتماد اجلا و نقل پنج نفر از اصحاب اجماع و اعتماد شیخ مفید و کثرت در کتب اربعه یعنی ۱۷۰ حدیث و ما این فرد را قبول داریم

حمدانصاری: این شخص دیگر هم توثیق خاص ندارد جز کلام نجاشی که فرمود «من شیوخ اصحابنا» و ما قبول داریم و دال بر اعتبار راوی می‌دانیم.

جابر: هم مختلف فیه است اما به نظر ما مشکل ندارد
احمد بن هوذه: او که از مشایخ نعمانی است و تلعکبری هم از اونقل میکند و آقای خوبی در
شرح حال نهادنی فرموده مهمل. آیا راهی برای رفع جهالت او وجود دارد؟ مامقانی بحث مفصل
دارند در تنقیح المقال که نتیجه آن عدم مشکل است مرحوم مامقانی امامی بودن آن را درست کرده
به اینکه شیخ طوسی نام او را آورده و مذهب او را اشاره نکرده پس امامی است و در نظر مامقانی
شیخ اجازه بودن موجب حسن بودن میشود. و اهمال مجلسی در الوجیزه وجهش را نمیدانم پس به
نظر مامقانی حسن است.

فرزند مامقانی مبنای پدر را تقویت کرده به اینکه نعمانی و تلعکبری به کرات و دفعات از او نقل
کرده‌اند و هارون بن موسی تلعکبری شخصیت جلیل است و ثقه است. تعبیر نجاشی «وجهای فی
اصحابنا...» و شخصیت مثل او از فرد معمولی نقل نمی‌کند. پس نقل دو نفر کفایت میکند. و دوم
اینکه نعمانی را نیز نباید دست کم گرفت تعریف نجاشی «عظمیں المنزلہ...» و نقل این دو بزرگوار «
تجعل المترجم فی صفوں الحسان اقلا» و به نظر ما این سخن قابل پذیرش است به شرطی که
معارض نداشته باشد.

ابراهیم بن اسحاق نهادنی: در تنقیح مرحوم مامقانی بحث مفصلی در مورد او دارد شیخ
طوسی و نجاشی و ابن غضائی در تضعیف او بیان دارند که شیخ طوسی این را تضعیف می‌کند و
میفرماید: کان ضعیفا فی اعتقاده و متهمای دینه (غلوداشته است) وله کتابا، لا يخلو من السداد
(یعنی کتابهایش دارای قوت است). (نکته اینکه متهم به غلو شده و نباید با این اتهام روات
راکنارزد) مرحوم بهبهانی در توثیق این شخص (از راه نقل احمد بن عیسی که از ضعفا نقل نمی
کرد، از این شخص نقل می‌کند. و افراد جلیل دیگری هم از او روایت نقل کرده‌اند). تلاش کرده‌اند.
بیان وحید بهبهانی: چند طریق اول: ترخیص قاسم بن محمد همدانی به علی بن حاتم اجازه نقل از
او داد او که آدم دقیقی است. دوم کثرت روایات: ۳۰ روایت در کتب اربعه تایید و ثابت است.

سوم روایت صفار و علی بن ابی شبل. و ربما کان تضعیفه من جهه احادیث غلو آمیز باشد و نیز
نقل احمد بن عیسی که مشکل پسند است.^۱

اما مامقانی که معروف به سعه مشرب است این حرف را نمی پذیرد و می گوید این نقل اجلاء
بزرگان در حالی مؤید است که تضعیف نداشته باشد و با وجود این تضعیفها اصل در
مقابل دلیل است. و در نهایت مامقانی او را به علت نقل روایات شیعه، حسن می داند.
مرحوم مامقانی: يستفاد منه نوع مدح و وثوق اذا لم تثبت ضعفه اما تضعیف شیخ و علامه دلیل
است و این شواهد فقط مدح است. (ج ۳ ص ۲۸۶ مامقانی)

اما با حرف مرحوم مامقانی به حسن بودن روایت میرسیم و سند حسن است.
اما بحث دلالی:

از مقابله با روایات دیگر استفاده می شود منظور از شیصبان و بنی شیصبان حکومت بنی العباس
است و از علامات ظهور انقراض آنها بیان شده و این روایت هم از امام باقر علیه السلام است که
هنوز حکومت بنی العباس نیامده و شهادت امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ در دوران امویین
(هشام بن عبدالمک) است. و در روایات دیگر به این معنا تصریح شده که منظور حکومت بنی
ال Abbas است. مثل روایت ملاقات امام زمان (عج) با علی بن مهزیار^۲ که ما سند آن را در کتاب
تاظهور بحث کرده ایم و پذیرفته ایم.

بحارالأنوار ج ۵۲ ص ۴۵ باب ۱۸ - ذکر من رآه صلوات الله علیه:

فَقَالَ لِي يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ كَيْفَ خَلَقْتَ إِخْوَانَكَ بِالْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَنْكِ عِيشٍ وَ هَنَاءَ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سُيُوفُ
بَنِي الشَّيْصَبَانِ فَقَالَ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفِكُونَ كَانَى بِالْقَوْمِ وَ قَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَ أَخْدَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيَلَّا أَوْ نَهَارًا
فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ وَ

(بحارالأنوار ج ۵۲ ص ۴۵)

۱. تنقیح مامقانی، جلد ۱۲ ص ۲۸۵

۲ بحار ج ۵۲ ص ۴۵

«امام از علی بن مهزيار پرسيد: از شيعيان عراق چه خبر؟ گفتم مردم در انتهای رنج و گرفتاري به سر ميبرند زير چكمه هاي بنی عباس له می‌شوند. امام فرمود: خدا آنها را بکشد بزودی سرنوشت اينها جمع ميشود و در خانه‌ها يشان کشته ميشوند وامر الهی فرا ميرسد وانها شب و روز در امان نیستند.»

در زمان ابن مهزيار بنی عباس بر عراق حاکم بودند پس تطبيق بر بنی عباس دور نیست. داستان سقوط بغداد و سقوط مستنصر در ٦٥٦ قابل دقت است و وهابيت روی آن خيلي مانور دادند، ولی اين داستان ارتباط به صفویه ندارد.

دفع شبهه: شما در تاريخ بینید که چگونه هلاکوخان آمد و بساط آنها را جمع کرد و سه چهارم بلاد اسلامی را اشغال کرد. الان وهابيت یک هجمه بسيار سنگينی و تهمت عليه شيعه واهل بيت در ماهاواره، راه انداخته‌اند که شيعيان و خواجه طوسى با هلاکوخان همکاري کردن و مساجد و حوزه‌ها را از بين بردن در صورتی که فراموش کردن او لا علماء سلفی به هلاکو نامه نوشتند که بيايد ثانياً مگر شيعيان در آن زمان چقدر بوده اند؟ وچه قدر توان داشتند فقط در بغداد بوده‌اند ثالثاً آنها به یک مسجد و حوزه هم کاري نداشتند اينها همه به اين علت است که شيخ طوسى بعد از انقراض عباسين کار فرهنگي بسياری مانند تاسيس کتابخانه‌اي با ٤٠٠٠ جلد كتاب و رصدخانه‌اي و... انجام داد. مورد هجمه قرار ميدهنند.

روایت ديگر در خطبه لولوئيه آمده از کفايه الاثر نقل شده. ابن شهر آشوب در مناقب به صدور اين خطبه تصریح می‌کند.

حدثنی علی بن الحسین بن مندہ قال حدثنا محمد بن الحسن الكوفی المعروف بآبی الحكم قال حدثنا إسماعیل بن موسی بن إبراهیم قال حدثنا سلیمان بن حبیب قال حدثنا شریک عن حکیم بن جبیر عن إبراهیم النخعی عن علقمة بن قیس قال خطبنا أمیر المؤمنین ع علی منبر الكوفة خطبته اللؤلؤة فقال فيما قال فی آخرها ألا و إنی ظاعن عن قریب و منطلق إلى المغیب فارتقبوا الفتنة الأمویة و المملکة الکسریّة و إماتة ما أحیاه الله و إحياء ما أماته الله و اتخذوا صوامعکم فی بیوتکم و عضوا على مثل جمر الغضا و اذکروا الله ذکرا کثیرا فذکرہ أکبر لو کنتم تعلمون ثم قال و تبني مدینة يقال لها زورا بین دجلة و دجلیل و الفرات فلو رأیتموها مشیدة

بالجص و الأجر مزخرفة بالذهب و الفضة و اللازورد المستسقى و المرموم و الرخام و أبواب العاج و الأبنوس و الخيم و القباب و الشارات و قد علية بالساج و العرعر و السنوبر و المشث و شدت بالقصور و توالت ملك بنى الشيبصان أربعة و عشرون ملكا على عدد سنى الملك فيهم السفاح و المقلاص و الجممح و الخدوغ و المظفر و المؤنث و النطار و الكبش و الكيسير و المهتور و العيار و المصطلم و المستصعب و الغلام و الرهبانى و الخليع و اليسار و المترف و الكديد و الأكثر و المسرف و الأكلب و الوشيم و الصلام و الغيوق و تعلم القبة الغبراء ذات الغلاة الحمراء و فى عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين أجنحة الأقاليم بالقمر المضىء بين الكواكب الدرية ألا و إن لخروجه علامات عشرة أولها طلوع الكوكب ذى الذنب و يقارب من الجارى و يقع فيه هرج و شغب و تلك علامات الخصب و من العلامات إلى العلامات عجب فإذا انقضت العلامات (كفاية الأثر

ص: ۲۱۴، ۲۱۵)

خلاصه بحث:

بحث در سفیانی بود و منتهی به روایت شیصبانی شدیم و راجع به مراد از این کلمه بحث کردیم و چون سند روایت مشکل نداشت یکی از علائم ظهرور، خروج شیصبانی می‌شد. مرحوم مجلسی گویا این روایت را سفیانی خوانده و تعدد سفیانی را نتیجه گرفته است. شاید نسخه خطی باشد.

ولی در این روایات طبق نظر ما شیصبان بر بنی عباس اطلاق شده است. هرچند شاید جای بحث داشته باشد و سایر فقرات روایت نیاز به توضیح دارد.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۶ - ۹۰/۷/۹

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآل الله الطاهرين سيمما امام زماننا

روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفداه.

«سفیانی»

بحث امروز ما پیرامون کلمات و نظرات علماء (مخصوصا شارحان روایات) در ارتباط با سفیانی، جیش الخسف و... می‌باشد

مقدمه

روایت شیصبانی مبتلا به اشکال سندي شد هرچند غلو را از ابراهیم بن اسحق دور کنیم اما تضعیفش باقی است و مؤیدات مرحوم بھباني با آنها قابل معارضه نیست لذا روایت از جانب ایشان و بعض دیگر ممکن است مورد اشکال سندي باشد. عرض می‌کنم حتی اگر اشکال سندي هم باشد، اگر شیصبانی را تطبیق دادیم و تنفسیر کردیم به حکومت عباسین و گفتیم یکی از علامات ظهور روی کار آمدن حکومت عباسین است روایات دیگر داشتیم و داریم و واقعیت هم همین بوده که عباسین آمدند و رفتند. اما ضعف این روایت مشکلی را ایجاد نمی‌کند.^۱

و حتمیت صفیانی از این روایت و روایات دیگر [ثابت است]

در مورد سفیانی روایات یکی دو تا نیست در یک جا مرحوم نعمانی بیش از ۱۸ روایت می‌آورد که اکثر آنها هم راجع به حتمیت اوست، فصلی آورده. مرحوم علامه مجلسی ج ۵۲ بابی را در رابطه با علائم ظهور می‌آورد و تصریح می‌کند السفیانی و دجال آنجا حدود ۲۷۰ روایت نقل می‌کند.

مسئله سفیانی تواتر لفظی نداشته باشد تواتر معنوی یا اجمالی را قطعاً دارد قطعاً بعض روایات صادرند و مفادشان حتمیت است علاوه بر عنوان سفیانی عناوین دیگری هم هست که مشارالیه آن

۱. اگر شیصبانی را به بنی العباس تطبیق داریم و گفتیم یکی از علامات ظهور روی کار آمدن بنی العباس است زیرا این مساله از طرق سایر روایات اثبات می‌شود

خود سفیانی است عنوان مشیر به خود سفیانی است مثلا: الشامی، خارج من آل ابی سفیان، عنبه، ابن آكلة الكباد، خسف جیش بالبیداء یُخف بالجیش، رجل من ولد الصحر اینها عناوینی است که اشاره دارد به همین معنون یعنی سفیانی اجازه دهید روایاتی که در کتب اربعه آمده به آنها اشاره کنم و به کلمات بزرگان، مرحوم مجلسی اول، مجلسی دوم استرآبادی وقتی می‌رسند به این روایات مطالبه دارند. مرحوم مجلسی اول مطالبی را گاه در روضه المتقین ذیل روایات می‌آورند گاه در لوامع صاحبقرانی.

لوامع صاحبقرانی:

این کتاب همان اللوامع القدسیه است آقا بزرگ تهرانی در ۲ جای الذریعه اشاره دارد

جلسه ششم - ۲

در یکجا فقط اشاره دارد به لوامع و توضیح نمی‌دهد بعد می‌گوید صاحبقران لقب شاه عباس است بعد در لوامع القدسیه توضیح می‌دهد می‌گوید این شرح فارس بر من لا یحضره الفقیه است که شامل کتاب طهارت و کتاب صلوٰة زکات و جچ و زیارات تا آخر ابواب حقوق و فروض الجوارح می‌باشد و در سه جلد از چاپ خارج شده (فرغ منها ۱۰۶۶ هـ) می‌فرماید تا اینجا نصف من لا یحضر را شرح داده‌اند

بعد فرمودند ربع جلد سوم را از کتاب قضا تا آخر کبائر را شرح دادند برای شاه عباس الموسوی الصفوی (بعد عرضه الشرح العربی عليه). شرح عربی را ایشان سال ۱۰۴۶ به نام روضه المتقین نگاشته‌اند به علامه مجلسی اول که بر شاه عباس صفوی عرضه می‌کنند و ایشان خیلی خوشش می‌آید و پیشنهاد می‌کند

یک شرح فارسی بنویسید تا دیگران استفاده کنند

در سال (۱۰۶۶) بیت سال بعد لوامع را می‌نویسند (شرح فارسی من لا یحضر) و صاحبقرانی لقب شاه عباس است در لوامع و روضه المتقین ذیل روایات سفیانی بیاناتی دارند جیش الخسف لحیانند محل خسف کجاست چه فاصله‌ای از مدینه است اینها یکی (یُخسف بهم الأرض) چه کسانی‌اند، از روایات چه استفاده می‌شود مرحوم مجلسی اول در لوامع ج ۳ ص ۲۸۵ یک بیان مفصلی دارند که: در حدیث صحیح منقول است از امام صادق ؑ که فرمودند در سه موضع نماز خواندن مکروه است (از مدینه به مکه)

یکی بیداءست. بیداء را ذات الجیش هم می‌گویند که لشکر سفیانی همانجا به زمین فرو می‌روند اما این خسف چه موقع است آیا در زمان ظهور امام زمان است که در اینصورت جیش الخسف از علامات ظهور نمی‌شود.

می فرماید (علامه) در آنجا این جیش به زمین فرو می رود که در زمان حضرت صاحب الامر است؛ این یک بیان و روایتش هم صحیح ست باز می فرماید در بعض روایات خسف قبل ظهور حضرت است.^۱

بعد می فرماید: در این بیداء (محل خسف) نماز مکروه است و قبل ظهور آن حضرت (ده روز قبل) دجال ظهور می کند پس طبق این بیان دجال می شود از علامات ظهور و اکثر لشکر او از یهود خواهند بود و حضرت صاحب الامر که ظهور می فرماید در مکه معظمه اول جمعی که با آن حضرت بیعت خواهند کرد ۳۱۳ نفر از اولیاء الله (از خاص الخواص هستند) اینها پیش قدم هستند و بیعت می کنند که قوام دنیا بلکه عالم به این هاست (نه زمین بلکه کل عالم) دقیق کنید: ده روز قبل ظهور می کنند^۲ و آقا (امام زمان) را هدف قرار می دهد و می آید طرف مکه. بیاناتی ایشان دارد که درنگاه ابتدایی)

-
۱. که باید متعرض این مبحث هم بشویم که خسف از علامات حتمی است یا نه اگر حتمی است کجاست و چطور مقارنت دارد با ظهور // از علامت نیست.
 ۲. طبق بیان مرحوم مجلسی اول.

جلسه ششم- ۳

برخلاف روایاتی است که در ذهنمان بوده

می‌فرماید: دجال قصد مکه می‌کند و حضرت عیسی از آسمان فرود می‌آید (در روز خروج آن حضرت) حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا به تو اقتدا کنم (در مکه) حضرت عیسی گوید من است جد تو و تابع شما هستم شما پیش بایستید پس حضرت پیش ایستاد و حضرت عیسی نماز جمعه را اقتدا کند و اهل مکه همه بیعت کنند جمعی طوعاً و جمعی کُرهاً (جمعی با میل و جمعی به زور) در مکه در مسجد الحرام به امامت آقا و متوجه مدینه مشرف شود که در این حال دجال به ایشان در قرب مدینه منوره برسد از مکه حرکت می‌کنند سوی مدینه به نزدیک مدینه که می‌رسند دجال که قصد کرد لشکر امام و خود امام را، می‌رسد به حضرت در نزدیکی مدینه در همان ذات الجيش و دجال دعوی الوهیت کند حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که مقدمه لشکر آن حضرتست (پیش قراول) به دعوت نزد دجال فرستد او را بقه اسلام بخواند و او قبول نمی‌کند حضرت آنرا بکشد.^۱ و زمین بیداء که فرسخ است [که قبل از لشکر سفیانی را فرو برده است] دجال^۲ و مرکبش (تعییر دیگری را دارد) و لشکرش را فرو برد.

نکته: در بالا گفت حضرت عیسی او را بکشد آیا زمین کشته او را فرو برد یا خودش را ظاهر این نقل جسدش می‌باشد منطقه بیداء و ذات الجيش^۲ خسف دارد یک سفیانی و دیگری دجال. این باید مطالعه و بررسی شود.

امام صادق^۳ فرمودند در مسیر مکه به مدینه^۴ جاست نماز مکروه است که ذات الجيش یکی از آنهاست که آبستن دو حادثه است باز می‌فرماید دوم: ذات الصلاصل است و سوم وادی ضَجَنان که معروف است و درگیری‌هایی بوده

این دو وادی که قریب به بیداء است لشکر دجال را فرو گرفته باشد

۱. (بحثی نیست که دجال به دست حضرت عیسی به امر امام زمان کشته می‌شود).

۲. این مرکب دجال در جای دیگر ندیدم در کلمات مرحوم مجلسی اول آمده

این دو نقطه صلاصل و ضبجان ظاهراً نزدیک بیداء هستند و لشکر دجال عدد زیادی‌اند تمام آن مناطق را فراگرفته‌اند بعد می‌فرماید و این سه وادی هر سه محل خسف دجال باشد چنان‌که ظاهر حدیث است.

و ممکن است خسف جمع دیگر در این دو وادی. اینکه امام صادق فرمودند در این سه موضع نماز مکروه است یا له لحاظ آن است که این سه مکان محل نزول غضب خدا هستند انتقام الهی در این منطقه است یا ممکن است کاری به لشکر دجال نداشته باشد و عده دیگر فرو روند پس در این سه وادی مکروه است و...[از بیان ایشان معصوم است که سفیانی از مسلمات است و بحث در خصوصیات است]

نکته دیگر که از مرحوم مجلسی اول آمده در روضه المتقین ج ۱۴ ص ۱۹۷ ذیل نامه امام کاظم به علی بن سوید (از اصحاب حضرت و دوستداران آن حضرت است و امام در زندان بوده) که آقا سفارشاتی می‌کند.

می‌فرماید دیگر آخر (عمر) است چند شب بیشتر نمانده، اظهار ناراحت نمی‌کنم ندامت ندارم و شک به قضای خدای عزوجل ندارم نامه را مجلس اول در پاورقی روضه اما مرحوم مجلسی در مرآء العقول ج ۱۵ ص ۲۹۱ در متن آورده و بیاناتی ایشان دارد مرحوم مجلسی اول ذیل این عبارت بیانی دارد: لیس من اخلاق المؤمنین الغش و لا الأذى و لا الخیاhe و لا الخنا و لا الفحش... فاذا رأیت المُشَوَّه (یا مسوه). متن مجلسی اول المسوه الاعربی فی حَجْفَل. حَجْفَل ارتش جوار را می‌گویند اگر دیدی آن اعرابی (آن چهره برگشته) با ارتش جرارش آمد فانتظر فَرَجَك (پس مشوه از علامات ظهور شد)

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این مشوه اعرابی کیست سه احتمال می‌دهد: ۱. یمکن آن یراد به عسکر جنگیز اشاره به حمله مغول باشد که با آن بساط عباسین برچیده می‌شود بر شیعه خیلی سخت گرفتند قضایای دویدار را ببینید ریختند خانه‌های شیعیان را به آتش کشیدند بازارشان را سوزانندند چقدر کشند آمدند اعتراض، حق اعتراض ندارند اعتراض هم بر آنها جرم بود

امام کاظم می فرماید اگر جیش جرّار آمد منتظر فی ج شیعه باشید. که باید فرج را اعم از ظهور امام زمان بگیریم یا نه به معنای ظهور و برچیده شدن بساط عباسیین بگیریم که می شود علامت و کراراً گفته‌یم علامت لازم نیست مقارن باشد

طبق این بیان المشوه الاعرابی چنگیز است چون لشکر چنگیز اعراب بودند جاهل بوند بی‌فرهنگ، فانهم کانوا اعربا ساکنِ بدُو (بیابانی بودند)

۲. محتمل است که دجال باشد ۳. محتمل سفیانی و لشکرش باشد و الاول اظهر (مشوه را تطبیق دهیم بر چنگیز اظهرست اما از کجا دیگر بیان نکردند البته شاید این تطبیق خلاف ظاهر باشد با توجه به روایات دیگر چند روایت آمده از امیر مومنان که از سفیانی تعبیر به مشوه می‌کند فانتظر فرجک و لشیعتک المؤمنین هم برای تو گشايش است هم برای شیعیان.

فاما انكشافت الشمس فارفع بصرك الى السماء و انظر ما فعل الله بال مجرمين ...

ایشان مشوه را به احتمال بعيد به سفیانی تطبیق دادند و اظهر در نظر ایشان چنگیز است. ملاذ الأخيار ج ۴ ص ۶۱۵ احمد بن محمد بن ابی نصر - که روایت صحیح است مشکل سندي ندارد.

خود مجلس هم تصحیح می‌کند روایت را - راوی می‌گوید به امام ابوالحسن عرض کردم إنا كنا بالبيداء (بیداء معروف بوده) آخر شب بود گفتم نماز شب بخوانم (و توضأ) وضو گرفتم و مسواك زدم آماده نماز شب شدم (غم لحأنه دخل في قلبي شيءٌ فهل يُصلّى في البيداء) اینجا محل نزول عذاب است اینجا محل فرو رفتن لشکرست آیا چنین جایی می‌شود نماز خواند و او روی کجاو پیاده نشوم، امام فرمود تصلی في البيداء [لا تصلی في البيداء] این همان روایت امام صادق است که فرمود سه جا نماز خواندن مکروه است

قلت و آنی حَدُّ الْبَيْدَاءِ: حَدُّ وَ حَدُودُ بَيْدَاءِ رَا بِرَايْمَانَ مَشْخُصَ كَنِيد

فقال كان ابو جعفر اذا بلغ ذات الجيش [تعییر ذات جیش شده] جَلَّ فی المسیر

امام باقر اگر به آن منطقه می‌رسیدند سرعتش را زیاد می‌کرد که زودتر از این منطقه دور شوند
(ثم لا يُصلِّي حتَّى يأتي معرس النبِي) تا برسد به محل نزول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آل‌ه آنجا
پیاده می‌شد

و گفته (و أَيْنَ ذَاتُ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونُ الْيَحْضُورِ بَلَاثَةً أَمِيَالٍ) (کافی، ج ۴، ص ۵۶۵)
مرحوم مجلسی بیانی از نهایه دارد و بعد بیانی از خود دارند (و بعد وارد بحث مفصلی می‌شوند
البته ذیل روایت دیگر)

بیان مرحوم مجلسی: بیداء ارض مسلاط لم یزرع بین الحرمین (بین مکه و مدینه) این حرف
قاموس بود

ارض مسلماء: زمین صاف

حرف نهایه: البیداء المغازه ببابنهایی که اول و آخرش مشخص نیست.^۱
المغازه لاشیء فيها
و باز بیداء اسم موضع مخصوص بین مکه به و المدینه و منه الحديث از پیامبر اکرم ان قوماً
یَعْزُونَ الْبَيْتَ خَانَهُ خَدَا هَدْفَ مَیْکِرَنَدَ مَیْ آَيَنَدَ بَهْ جَنَگَ خَانَهُ خَدَا فَإِذَا نَزَلُوا بِالْبَيْدَاءِ (رسیدند به
منطقه بیداء) بعث الله جبرئیل^۲

فیقول يا بیداء أبیدا ای اهلکھم این حرف نهایه ابن اثیر است
بعد از ایشان می‌فرماید در این کلمات نیامده که مراد چه کسانی هستند آن جیش کیانند
می‌فرماید و فی اخبارنا آن هذا الجیش السفیانی. والد بزرگوارشان به ۲ جیش و حتی به ۳ جیش
شاره کردند اسم سومی را نبردند مجھول است اما مرحوم علامه مجلسی صاحب بحار می‌فرمایند
یک جیش است و آن جیش سفیانی است.

۱. و مغازه از فوز گرفته شده تفالست که انشاء الله از این منطقه به سلامت بگذرند چون معمولاً کسی که وارد
مغازه می‌شود معلوم نیست جان سالم به در بردا
۲. [جعلنا عالیها سافلها] اشاره جبرئیل است به امر خدای عزوجل.

جلسه پنجم - ۳
شیصبانی
دو نکته

[نکته اول] روایت علی بن مهزیار با قطع نظر از سند اشاره دارد، به سیوف بنی شیصبان که یعنی عباسیون و امام که فرموند: «قاتلهم الله» اشاره به حاکمیت آن روز داشته، روای هم که سئوال می‌کند اینها کی نابود می‌شود امام علاماتی بیان می‌کند (اذا حیل و بین سبیل الكعبه) وقتی از رفتن حج برای شما مانع ایجاد شود (ظهر الحمره) سرخی در آسمان به مدت سه روز پدید آید و بعد اشاره کردند به خروج شرسی از ارمنستان و آذربایجان از آذربایجان و ارمنستان حرکت می‌کند به مقصد ری آن روز تهران نبود هرچه بود ری بود بعد می‌فرماید در ری درگیری شدید (صَيْلَمانِيَه)^۱ (کوچک‌ها پیر می‌شوند) بعد درگیری ری و کشتار می‌آید طرف بغداد^۲

این روایت ظاهراً أدله کسانی است که می‌گویند عباسیین دوباره به سر کار می‌آیند.^۳ سر کار آمدن عباسیین بعد فروپاشی حکومتشان قائل دارد که از معاصرین هم هستند أدله‌ای هم دارند ولی این روایت دلیل نیست که به موقع بحش را خواهم گفت. بحث در اینست که علامات حتمی چند تا و جه هستند آنچه سر زیانها است سفیانی، صحیه آسمانی، یمانی، خسف بیداء و قتل نفس زکیه است در بعض روایات^۴ تا و در بعض روایات^۵ علامتند اما این حصر نیست علامات‌تحتمی بیش از اینهاست. یکی از علامات روی کار آمدن عباسی‌هاست یکی از علامات زوال عباسی‌هاست که در بعض روایات تعبیر شیصانی از آن شده، در اینجا این علاماتی که نقل شده (متی یکون ذلک) از امام سؤال می‌کند که امنیت از عباسیین و سردمداران آنها کی سلب می‌شود و کی در خانه‌هاشان امنیت نخواهد داشت و آنها را خواهند کشت

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۵.

۲. در جواب یکی از دانشپژوهان استاد می‌فرماید: روایات متعدد داریم که زوراء بغدادست نه تهران اگر باشد مزوره است از تهران تعبیر مُزوره شده.

۳. قبلًاً نظر خود ما هم همین بود.

امام علاماتی بیان می کند؛ مرحوم مجلسی می فرماید این متی یکون ذلک متحمل است سوال از علامات قیامه و علامات خروج بوده و امام به عنوان علامات قیام بیان فرموده بعد علامه مجلسی می فرماید: (و لو کان سؤالا عن انقراض بنی العباس). که ظاهر هم همین است (سؤال از انقراض نبی عباس است)

جلسه پنجم - ۲

چون انقراض عباسیون یکی از علامات ظهور امام زمان ۱ است و لو با فاصله^۱ پس علامه مجلسی می‌فرماید هرچند سوال از انقراض عباسیون است اما با توجه به اینکه غرض اصلی علی بن مهziyar سؤال از ظهور امام زمان و علامات ظهور است لذا آقا در مقام جواب نکاتی را فرمودند که علامات ظهور امام زمان است پس روایت ربطی به روی کار آمدن بنی العباس ندارد (نکته دیگر) إسامی نامبرده شده در این روایت و چند روایت دگیر مصالح مختلفند لذا علامه مجلسی می‌فرمایند تفاوت در اسمها اشتباه از روات است.

برمی‌گردیم به بحث:

در بحث اینکه آیا سفیانی از علامات است یا نه و [در صورت علامت بودن] حتمی است یا نه برخوردم به یک روایت که اشاره داشت به ظهور شخص یا جریانی قبل از سفیانی و تا این شخص یا جریان ظهور نکند سفیانی ظاهر نمی‌شود. با توجه به علامت بودن سفیانی شیصبانی هم باید یکی از علامات باشد حالا اگر سفیانی حتمی باشد باید شیصبانی هم حتمی باشد ما روایت را پذیرفتیم نه به عنوان موثقه نه به عنوان اینکه تمام روات ثقه باشند اما پذیرفتیم که مشکل سندي ندارد پس در دلله بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که شیصبانی بنی عباس هستند و اصل در شیصبان همان جن است که بدترین طوایف جن هستند یا در بعض روایت به عنوان شیطان آمده که شیطان هم از جن است و اینکه چرا از بنی عباس تعبیر به شیصبان کرده‌اند چون اینها شریک شیطانند کارهایشان ردیف کارهای شیطان است.

یکی از فضلا ایراد کردند که سند مشکل دارد خوب اگر مشکل دارد یکی از علامات کم می‌شود. ایشان ایراد گرفتند به ابراهیم بن اسحاق نهادند، اما قبل ایشان در احمد بن هوذه اشکال کنید که یکی از مشایخ نعمانی است

۱. انقراض آنها سال ۶۵ بود، و لازم نیست علامت ملاصدق باشد (نزدیک ظهور باشد)

مرحوم آقای خویی نه در شرح حال احمد بن هوذه، در شرح حال ابراهیم بن اسحق یک کلمه می‌فرماید که این آقا (احمدبن هوذه) مهمل است. آیا می‌توانیم ایشان را از مجھول بودن و ضعف بیرون آوریم

مرحوم مامقانی امامی بودن دو را درست می‌کند: کونه امامیاً مِن ذکر الشیخ لَهُ مِنْ عَغْرِ تعریض^۱ لمذهبه.^۱ شیخ طوسی در رجالشان متعرض ایشان می‌شوند و نمی‌فرمایند مذهبش چیست اگر مذهبش مشکل داشت و غیر شیعی بود اشاره می‌کردند از اینکه اشاره نکردند پس شیعی است اما مشکل حل نشد زیرا امامی غیر عادل هم داریم اما حسن بودن او را از کجا اثبات کنیم می‌فرماید (و کونه شیخ اجازه) که مبنای مرحوم مامقانی است که شخص اگر شیخ اجازه باشد برای معاريف و افراد ثقه این هم موثق می‌شود یا بالاخره حسن است (و کونه شیخ اجازه یوجب عَدَدَ مِنَ الْحِسَانِ)

پس احمدبن هوذه روایت به اعتبار ایشان حسن است چون شیخ اجازه مرحوم نعمانی اما چرا مرحوم مجلسی اصلاً اشاره‌ای به ایشان نکرده نمی‌دانیم (و اهمال الفاضل المجلسی إیاه فی الْوَجِيرِ لَا أَرَاهُ وَ جَهَهُ) وجهش را نیم پس مامقانی می‌فرماید حسن است. ولد مرحوم مامقانی محکمتر وارد می‌شود همان مبنای پدر را می‌گیرد و طبق منبای پدر ایشان را تقویت می‌کند.

می‌فرماید: ۲ شخصیت یکی نعمانی و یکی تعکبری (هارون بن موسی) این‌ها از این آقا نقل می‌کنند و به کرات هم نقل می‌کنند. آقای تعکبری فرد معمولی نیست شیخ طوسی و صفة بأنه جلیل القدر عظیم المنزله واسع الروایه عدیم النظیر ثقه. ثقه است این آقای بی‌نظیر از احمد بن هوذه نقل می‌کند پس روایت شیصانی را که از علامات حتمی امام زمان است احمد بن هوذه‌ای نقل می‌کند که آقای هارون بن موسی تعکبری ثقه از او نقل می‌کند پس این مشکل نیست آقای نجاشی از هارون بن موسی تعبیر می‌کند و جها فی اصحابنا ثقه، معتمد، لا یطعن عليه

۱. تنقیح المقال، ج ۸، ص ۱۸۶.

چهره شیعه است آیا می‌شود چنین کسی از فرد معمولی یا خود ضعیف نقل کند و دیگر این که شیخوته لمثل النعمانی نعمانی را هم عظیم القدر شریف المنزله صحیح العقیده و کثیرالحدیث. این دو نعمانی و تعلکبری از احمد بن هوذ نقل می‌کند ولد مامقانی می‌گوید: نقل این دو از احمد بن هوذ تجعل المترجم فی صفووف الحسان اقلًا لا اقل حسن است و من استاد این حرف را می‌پذیرم و به نظر بندۀ روایت از جهت احمد بن هوذ مشکل ندارد.

اما ابراهیم بن اسحاق نهاوندی:

تنقیه مامقانی، ج^۳، ص ۲۸۶ بحث مشرووحی را راجع به ایشان مطرح می‌کدت و واقعاً جای حرف هست زیرا این آقا را مرحوم شیخ طوسی تعضیف می‌کند لکان ضعیفًا فی حدیثه متهمان فی دینه^۱ در احادیث ضعیف است در اعتقاد مشکل دارد این روایت شیصان را ایشان نقل می‌کند بعد می‌فرماید صنف کتباً کتاب الصیام کتاب المتعه کتاب الدواجن پرنده‌ها کتاب جواهر الاسرار کتاب الانوادر کتاب الغیب راجع به امام زمان کتاب مقتل الحسین. شیخ به همه کتاب‌ها طریق دارد مشکلی ندراد این مطلب را در کتاب غیبتش نقل می‌کند. مرحوم نجاشی هم همین مطلب را دارد می‌گوید ایشان ضعیف است لحان ضعیفًا فی حدیثه^۲ مرحوم شیخ در کتاب رجال تعزیش می‌کند. ابن غضائیری می‌گوید: فی حدیثه ضعف و فی مذهبہ ارتفاع^۳ مشکل عقیدتی دارد احادیثش مشکل دارد.

در معنای متهم می‌کنند فی دینه:

متاسفانه روات خود را به صرف برچسب غلو از رده خارج می‌کنیم چند فضیلت یا کرامت نقل می‌کند برچسب غالی می‌زنند^۴ این متهمان فی دینه اشاره به غلو است آقای ابن غضائیری هم می‌گوید فی حدیثه ضعف و فی مذهبہ ارتفاع: ارتفاع اشاره به غلو دراد. و اما با یک سری

.۱ و .۲ و .۳ معجم الرجال، ج ۱، ص ۲۰۶.

.۲

.۳

.۴. خدا رحمت کند آیه الله اراکی را در رساله شان می‌فرمودند: اصلًاً کسی روایات را نگاه کند بند بند روایات حکایت از ولایت تکوینی ائمه اطهار دارد.

مطلوب که مرحوم وحید بهبهانی نقل می‌کند خودش هم می‌فرماید مؤید است آیا می‌توانیم این شخص را تقویت کنیم در حالی که سه تضعیف دارد.^۱

اگر توانستی این شخصیت را تقویت کنی بر علامات حتمی ظهر امام زمان یک علامت اضافه می‌شود و آن مسئله شیصانی است. اما اگر نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم یا لا اثقل روایت به اعتبار او معتبر شود این روایت از رده خارج می‌شود. دیگر نیازی نداریم. در شیصانی به عنوان علامت بحث کنیم.^۲

سؤال: اگر مشکل غلو حل شود آیا مشکل رفع می‌شود؟ می‌گوییم نه زیرا ^۲ عللت برایش نقل کرده‌اند ^۱. فی حدیثه ضعف ^۲ فی مذهب ارتفاع. اما وحید بهبهانی ^۳ ایشان هم از چند طریق وارد می‌شود طریق اول ترخیص قاسم بن محمد همدانی که ایشان را از شخصیت‌های بزرگ بود ایشان اجازه داد به علی بن حاتم که از این آقا ابراهیم بن اسحاق نقل کند این یک مؤید. کسی که مشکل پسند است و در نقل روایت خیلی دقیق است و از هر کسی نقل نمی‌کند به شاگردنش می‌گوید از این آقا نقل کن فیکون فیه شهاده علی الاعتماد به. این شهادت است که این آقا مورد اعتماد است. مؤید: ^۲: یؤیده کثیره الروایه عنه روایت ابراهیم بن اسحاق منفذ است در کتب اربعه ^{۳۰} روایت دارد.^۴

روایت صفار و علی بن ابی شبل از ایشان تأیید است بر ابراهیم اسحاق این دو از این آقا نقل می‌کنند.

۱. من کتاب این غضائری را قبول ندارم و خودش از شخصیت‌های بزرگ شیعه است. اما نجاشی و شیخ ایشان را تضعیف کرده‌اند.

۲. بله تعبیر سفیانی آمده امام در مورد سفیانی دهها روایت آمده. لذا تضعیف این روایت خللی به علامت سفیانی وارد نمی‌کند چون روایت از حد استفاضه هم گذشته شاید به تواتر برسد و این ما را مستغنى می‌کند سند این روایت از بحث نسدي بارها گفته‌یم مبنای آقای خوبی است که دو سه جا آن را مطرح کردند یکی در ترجمه این عباس است یکی در ترجمه عمرو بن حمق است اگر اشتباه نکنم یکی در ترجمه زید شهید است. ظاهرآ.

۳. تتفییح المقال، ج ۳، ص ۲۸۵

۴. مبنای ما کثرت روایت اگر دلیل نباشد مؤید است بر اعتبار راوی مقدمه کتاب اربعه مقدمه کتاب فی مقدمه فقیه را ببیند می‌گویند: حجت است بین ما و خداآن گاه از یک ضعیف ^{۳۰} روایت نقل کنند.

آقای بهبهانی اریما کان تضعیفهمن من جهه ایراده الاحدیث التی عندهم أنها تدل علی الغلو.
شاید یک مشکل بیشتر نبوده چون احادیثی نقل می کند که در او غلو است و اگر ما آمدیم و
احادیث غلو را مطرح کردیم و توضیح دادیم روایات کرامات و معجزات را گفتیم آن گاه این
شخص مبرا می شود و مشکل ندارد لذا متهمش کردند اما آقای بهبهانی ایشان را می پذیرد می فرماید
احمد بن محمد بن عیسی مشکل پسند کسی که هر کسی را در قم تحمل نمی کرد هر راوی را
تحمل نمی کرد این آقا چند نفر را از قم بیرون کردن از حوزه آنها را بیرون انداختند و گفت و شما
از ضیعف نقل می کنید. این آقا از ابن محبوب نقل نمی کند از ابن مغیره نقل نمی کند از حسن بن
خوار نقل نمی کند ولی از ابراهیم بن اسحاق نقل می کند این هم مؤید است بر اعتبار این شخصی

آقا مامقانی می فرماید:^۱

این شواهدی که فرمودید نوع مدح و وثوق بالآخره آن را توثیق می کند اما کی اذا لم یعلم حال
الرجل اگر ندانیم کیست اما بعداً التضعیف مثل الشیخ و النجاشی و العلامه فلا نتیجه لامثلاً ذلک.
بعد این که بزرگان تضعیفش می کردند می شود اجتهاد در برابر نص اصل در برابر دلیل بالآخره
الاصل دلیل حیث لا دلیل. غایه ماهناک دعوی کون الرجل مشبه الحال لا کونه مؤثر قابه. بله چون
روایت متعه را نقل می کند نفی ابوذر را نقل می کند که مخالف با حکومت عثمانی‌ها باشد از آن
استفاده شیعه بودن می شود سیستفاده مددحه ممدوح است جز افراد حسان است و بالآخره اگر
توانستیم حسن این دو. را احمد بن هوذع و ابراهیم بن اسحاق ثابت کنیم روایت معتبر نیست از آن
طرقی که مرحوم بهبهانی فرموده و روایت مشکل سندي ندارد نه این که صحیح باشد یا موثق باشد
روایت بالآخره حسن می شود و معتبره.
و السلام عليکم و رحمة الله.

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۸.

///

شنبه ۹/۷/۹

ابراهیم بن اسحاق به علت وجود تضعیفات آن نمی‌توان توجیهات وحید ببهانی را پذیرفت.

اما برفرض ضعف سند اگر شیصبانی را بر عباسین تطبیق کردیم مانع ایجاد نمی‌شود؟؟؟...

چون این واقعه ای حتمی بود

روایات سفیانی بسیار است لاقل تواتر اجمالی و معنوی دارد.

اما روایات سفیانی در کتب اربعه و بیانات علماء ذیل آن

مجلسی اول در روضه المتقین شرح من لا يحضر و در لامع صاحبقرانی که در واقع شرح

فارسی من لا يحضر است. ایشان در مورد جیش الخسف و محل آن بیاناتی دارد. در لامع ج ۳

می‌فرمایند: در حدیث صحیح منقول است از امام صادق که سه موضع نماز خواندن مکروه است از

مدینه به مکه یکی بیدا است که ذات الجیش هم می‌گویند و لشکر سفیانی آنجا فرومیرود در زمان

ظهور و بعضی روایات قبل از ظهور آمده. (استاد: این خسف یکی از موضوعات قابل بحث است)

و قبل از ده روز به ظهور دجال ظهور می‌کند و اکثر لشکر از یهودند....

[مکروه است نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظممه]

(و روی انه لا يصلی فی البداء و لا ذات الصّلاصل و لا فی وادی الشّقرة و لا فی وادی

ضجنان)

(۱) در حدیث صحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که مکروه است

نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظممه یکی بیدا است و آن مسمی است بذات

الجیش که لشکر سفیانی در آنجا به زمین فرو خواهد رفت در زمان ظهور حضرت صاحب الامر و

در بعضی از روایات وارد است که قبل از ظهور حضرت آن لشکر در اینجا به زمین فرو می‌رود و

قبل از ظهور آن حضرت صلوات اللہ علیہ بدء روز دجال خروج خواهد کرد و اکثر لشکر او

یهودان خواهند بود و حضرت صاحب الامر که ظهور فرماید در مکه معظممه اول جمعی که با آن

حضرت بیعت خواهند کرد سیصد و سیزده تن از اولیاء اللہ خواهند بود که قوام دنیا بلکه عالم به

ایشان است و دجال متوجه آن حضرت شود و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلاة والسلام از آسمان به زیر آید در روز خروج آن حضرت و حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا اقتدا به تو کنیم یا رسول الله حضرت عیسی گوید که من امت جد توام و تابع شما شما پیش بایستید پس حضرت پیش بایستد و عیسی نماز جمعه را اقتدا کند به آن حضرت و اهل مکه همه بیعت کنند جمعی طوعاً و جمعی کرها و متوجه مدینه مشرفه شوند که در این حالت دجال به ایشان در قرب مدینه مشرفه در ذات الجيش برسد و دجال دعوی الوهیت کند حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که مقدمه لشکر حضرت خواهد بود به دعوت به نزد دجال فرستاده او را با سلام بخواند و او قبول نکند حضرت عیسی او را بکشد و زمین بیدا که دو فرسخ است دجال و خرش و لشکرش را فرو برد (بنا بر این نظر دو خسف خواهد بود) دویم ذات الصالصل است و سیم وادی ضجنان (معروف است) است و دور (اقتدا عیسی در مکه خلاف معروف است)

لوامع صاحقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۶

نیست که این دو وادی نیز چون قریب به بیدا است لشکر دجال همه را فرو گرفته باشد و این سه وادی هر سه محل خسف دجال باشد چنانکه ظاهر این حدیث است و ممکن است که خسف جمعی دیگر در این دو وادی بشود و علی ای حال نماز در این هر سه وادی مکروه است پس حضرت فرمودند که باکی نیست که کسی نماز کند در این سه موضع در کنار راه از یمین و یسار و میان جاده مکروه است که مراد این باشد که در میان راه جاده هست و میان هر دو جاده برآمدگی هست در آن برآمدگی نماز می‌توان کرد و در جاده نمی‌توان کرد و صدق ذکر کرده است که چون زمین خسف است نبی و امام نماز در آنجاها نمی‌توانند کردن و دیگران و در کنار راه می‌توانند کرد در حالت ضرورت که خوف فوت شدن وقت نماز یا مثل آن باشد چنانکه در حدیث مسجد شمس گذشت.

و در حدیث کالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که در وادی شقره بضم شین و سکون قاف یا بفتح شین و کسر قاف نماز نمی‌توان کرد و در حدیث صحیح بزنطی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله عليه که مادر بیدا بودیم با

قاپله در آخر شب پس وضو ساختم و مسوک کردم و می خواستم که نماز کنم دغدغه به خاطرم رسید که در اینجا نماز نمی توان کرد آیا اگر کسی در کجاوه باشد نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که در بیدا نماز نکنند یا نماز مکن عرض نمودم که حد بیدا از کجاست تا به کجا حضرت فرمودند که چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به بیدا می رسیدند تند می راندند که زود از آنجا بیرون روند و نماز نمی کردند تا به معرس نبی ﷺ می رسیدیک مسجد شجره است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۷ گفتم

ذات الجيش کدام است فرمودند که پیش از کوی که مسجد شجره در آنجا واقع است به سه میل که یک فرسخ باشد و اول بیدا میل هست و یک فرسخ که می روند به کوهی می رستند و تا آنجا وادی بیدا است و بعد از آن سه وادی دیگر که مسمی است باین اسمی علی الظاهر و الله تعالیٰ یعلم و غیر از بیدا از آن سه وادی پرسیدیم از مردمان آنجا کسی خبر نداد اما آنها نیز مثل بیدا هر یک قریب به یک فرسخ تخمینا هست که متصلند به بیدا دور نیست که همان باشند.

از بیان ایشام مسلم بودن سفیانی فهمیله می شود و اینکه بحث در خصوصیات است نه اصل موضوع.

اما نکته‌ی در روضه المتقین ذیل نامه‌ی امام کاظم علیه السلام به علی بن سوید ولا شاک فيما هو كائن المشوه جيش جرار را بيان كرده‌اند و دو احتمال داده‌اند که چنگیز باشد یا سفیانی

ليس من أخلاق المؤمنين الغش، ولا الأذى، ولا الخيانة، ولا الكبر، ولا الخنثى، ولا الفحش أمر به فإذا رأيت المسوه (المشووه- خ) الأعرابي في جحفل جرار فانتظر فرجك (يمكن أن يكون المراد به عسکر (چنگیز) فإنهم كانوا إعرابا ساكني البدو (أو) الدجال (أو) السفیانی، والأول أظهر) و لشيعتك المؤمنين فإذا انكسفت الشمس فارفع بصرك إلى السماء و انظر ما فعل الله عز و جل بال مجرمين فقد فسرت لك جملًا جملًا و صلی الله علی محمد و آلہ الأخیار. تأریخ الفقهاء و الرواء (الم منتخب)، روضة المتقین ج ۱۴، ص: ۱۹۸

و الظاهر الكسوف في وسط الشهر فإنه من علامات ظهوره ﷺ

و مرحوم مجلسی در ملاد الاخبار بیانی در مورد بیداء بیانی دارد بیدا المفازه

٩٠ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَ إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَ اسْتَكْتُ وَ أَنَا أَهُمُ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ كَانَهُ دَخَلَ قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يُصَلِّي فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمَحْمِلِ فَقَالَ لَهُ تُصلِّ فِي الْبَيْدَاءِ قُلْتُ وَ أَئِنَّ حَدًّا لِلْبَيْدَاءِ فَقَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ إِذَا بَلَغَ ذَاتَ الْجَيْشِ جَدَّ فِي الْمَسِيرِ وَ لَا يُصَلِّي حَتَّى يَأْتِيَ مُعَرَّسَ النَّبِيِّ صَ قُلْتُ لَهُ وَ أَئِنَّ ذَاتَ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونَ الْحَقِيرَةِ بِثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ. تهذیب الأحكام، ج ٢، ص:

٣٧٦

(الحديث التسعون) ملاد الأخيار في فهم تهذیب الأخبار، ج ٤، ص: ٦١٥

(٥): صحيح. وفي القاموس: البیداء أرض ملساء بين الحرمين. وفي النهاية: البیداء المفازة لا شيء فيها، واسم موضع مخصوص بين مكة والمدينة، و منه الحديث "إن قوما يغزون البيت، فإذا نزلوا بالبیداء بعث الله تعالى جبرئيل، فيقول: يا بیداء أبیديهم، فيخسف بهم" أي: أهلكيهم. انتهی. وأقول: في أخبارنا أن هذا الجيش جيش السفياني.

قوله ﷺ دون الحقیرة (١) لعل المراد الأرض المنخفضة التي فيها مسجد الشجرة.

///

سفیانی-شیصبانی جلسه چهارم

بحث راجع به سفیانی بود و منتهی شد به روایتی که در آن کلمه شیصبانی بود. به ناچار راجع

به این کلمه باید بحث می‌کردیم، که مراد از شیصبانی کیست؟

باتوجه به اینکه روایت از جهت سند ظاهرا مشکلی نداشته باشد یکی از علامات ظهرور امام زمان

(عج) خروج شیصبانی می‌باشد.

از طرفی امام می‌فرماید: «أَنِّي لَكُمْ بِالسَّفِيَانِيِّ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشِّيشِبَانِيُّ» سفیانی نخواهد آمد مگر اینکه قبلش شیصبانی ظهرور کند. سفیانی از علامات حتمی است، خروج سفیانی معلق شده بر خروج شخصی به نام شیصبانی قبل سفیانی، پس باید بحث مطرح شود زیرا هم سند صحیح است هم شیصبانی (طبق این نص) از علامات حتمیه شمرده شده.

در سال تحصیلی گذشته عرض کردیم که گویا مرحوم مجلسی روایت راعوض شیصبانی سفیانی خوانده که منجر به قبول تعدد سفیانی می‌شود و کسانی که مدعی بودند سفیانی دوتاست شاید یکی از ادله آنها همین روایت نعمانی باشد از جابر جعفی.^۱ و گفتیم تنها روایتی که اشاره به شیصبانی دارد به عنوان علامات ظهرور همین روایت است و در کتب فریقین روایت دیگری نداریم.

شیصبانی کیست؟

قبل اشاره شدکه شیصبانی را بر بنی العباس تطبيق دادند و گفتیم روایات دیگری داریم به عنوان بنی شیصبان نه شیصبانی که روایات ظاهرا متعدد است.

۱. غيبة النعمانی ص ۳۰۲ باب ماجاء في ذكر السفیانی حدثنا أبو سليمان أحمد بن هوذة الباهلي قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي بنهاوند سنة ثلاثة و سبعين و مائتين قال حدثنا أبو محمد عبد الله بن حماد الأنصاري سنة تسع وعشرين و مائتين عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفي قال سألت أبا جعفر الباقي عن السفیانی فقال و أَنِّي لَكُمْ بِالسَّفِيَانِيِّ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشِّيشِبَانِيُّ يخرج من أرض كوفان ينبع كما ينبع الماء فيقتل وفدهم فتوقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج القائم ع

۲. البته در نسخه های موجود شیصبانی است نه سفیانی

روایت ابی حمزه ثمالی

مرحوم طبرسی در تفسیر شریف شان (مجمع البيان ج ۱۰، ص ۳۶۷) ذیل آیه شریفه (قل او حی الى ائه استمع نفر من الجن...)^۱ می فرماید آن عده از جن که سخنان پیامبر را استماع کردند ۹ نفر بودند. ذیل فرمایش خود، مطلب را از ابو حمزه ثمالی نقل می کندکه: «آن ۹ نفر از جن از طایفه بنی شیصبان بودندکه طایفه بنی شیصبان بیشترین تعداد را درین طوایف جن دارند که سربازان و دار و دسته ابلیس معمولاً از همین طایفه‌اند. از جنی‌های منطقه نصیبین هستند که منطقه‌ای در مسیر دمشق است. پیامبر آنها را دید، به پیامبر ایمان آوردند و پیامبر آنها را برای تبلیغ دین می‌بین اسلام به سوی جنی‌ها فرستاد».^۲ اگر از این نص تلقی روایت کردیم (چون این نص به ابو حمزه متنه‌ی می‌شود و ابو حمزه^۳ هم نمی‌فرماید که نص از امام است) آنگاه از این نص استفاده می‌شود که بنی شیصبان جن هستندکه مومن و غیر مومن دارند، و اینها از آن طوایف پست جن هستندکه معمولاً از نیروی پیاده نظام ابلیس هستند.

شیصبان و بنی شیصبان

با توجه به اینکه تطبیق داده اندشیصبانی را به بنی العباس؛ مرحوم مجلسی می‌فرماید: «چون بنی العباس شریک شیطانند. کارهایشان عملکردها شان و برخوردهایشان ردیف برخوردهای شیطان است».^۴

۱. سوره جن (۱)

۲. هم تسعه نفر من الجن قال ابو حمزه الثمالی وبلغنا انهم من بنی الشیصبان هم اکثر الجن عدداً وهم عامّة جلود ابلیس وقیل کانوا سبعه نفر من جن نصیبین رأهُم النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فامنوا به وارسلهم الی سائر الجن

۳. شخصیت ابو حمزه را بینید نقل است از امام صادق علیه السلام: وقتی تورا می‌بینم احساس راحتی می‌کنم. رجال‌الکشی ص: ۴۸۶ و قال الفضل بن شاذان، سمعت الثقة يقول سمعت الرضا (ع) يقول أبو حمزه الثمالی فی زمانه کسلمان فی زمانه، و ذلك أنه خدمانا أربعه على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و برهة من عصر موسى بن جعفر (عليهم السلام)، و يونس فی زمانه کسلمان الفارسي فی زمانه.

۴. بحار ج ۳۶ ص ۳۵۶

خطبه اللؤلؤیه (در تطبيق بنی شیصبان بر بنی العباس)

مرحوم مجلسی در بحار الانوار ج ۴۱، ص ۳۱۸ از مناقب ابن شهرآشوب، و در جلد ۵۲ از کفایه الاثر خطبه ای نقل می‌کند تحت عنوان «خطبه اللؤلؤیه».

اما قبل خواندن خطبه، مرحوم نوری در مستدرک ج ۱۳، ص ۲۲۶ از شیخ مفید از کتاب روضه به نقل از ابن ابی عمیر از ولید بن صبیح کابلی از امام صادق ؑ راجع به بنی شیصبان، آن حضرت فرمود: «کسی که نام خود را در لیست بنی شیصبان قرار دهد (کارمند آنها باشد) در قیامت محشور می‌شود، در حالیکه رویش سیاه است». البته از این مفصل تر در صفحه ۱۳۱ می‌باشد «مگر آن کس که جزء کادر اینها می‌شود اما اینها را می‌شناسد و می‌داند چه می‌کند و هدفش کمک به مومنین است»^۱.

چون مومنین مورد غضب اینها بودند خصوصاً سادات بنی الزهراء. داستان محمد بن فرج را گفتم که استاندار مدینه چطور با بنی هاشم برخورد می‌کرد، در تنگنای مالی و اقتصادی بودند که مرحوم مامقانی به نقل از مقاتل الطالبین می‌گوید: زنهای بنی هاشم لباس ساتر نماز نداشتند هر شش نفر با یک لباس به نوبت نماز می‌خوانندند. اگر کسی به اینها کمک می‌کرد آنقدر شلاق به او می‌زدند تا به حد مرگ برسد سیاست این بود اهل بیت گرسنه باشند و جوانانشان فراری. اما آن در بعض مجالات از اینها عباسیان و امویان دفاع می‌کنند، برای اینها اشک می‌ریزند و تجلیل می‌کنند.

خلاصه اینکه: روایت امام باقر ؑ فرمود: «چطور ظهور کند سفیانی در حالیکه هنوز شیصبانی نیامده». و از آن طرف ظاهر روایت امام صادق ؑ است که (از تعبیر بنی شیصبان) اشاره دارد به حکومت بنی العباس که دوران معاصر اهل بیت بودند

۱. مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۱۳۱-۳۹ - باب جواز الولاية من قبل الجائز

۱۴۹۹۔ ۶ وَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِّيْحِ الْكَائِبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِي دِيْوَانِ بَنِي شَيْصَبَانَ حَشَرَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسْوَدًا وَجْهُهُ إِلَّا مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِهِمْ عَلَى مَعْرِفَةٍ وَبَصِيرَةٍ وَيَنْوِي الْإِحْسَانَ إِلَى أَهْلِ وَلَائِيَتِهِ

اما روایت لؤلؤیه^۱

مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهرآشوب خطبه لؤلؤیه را نقل می‌کند: الا وانی ظاعن عن

قریب... به زودی می‌روم منتظر فتنه‌های شجره ملعونه باشید اینها بساط کسری (وهرقل) را به پا کرده اند- که مسلم بن عقیل در جریان دستگیری فرمود که مامده بودیم آن بساط شاهنشاهی و طاغوتی را بر اندازیم - امام فرمود به زودی گرفتار بنی امیه می‌شوید و چقدر گرفتاری سرتان می‌آید (قتل - تقتل - مملکه بنی العباس بالروع و الیاس) ترس نامیدی - اگر نبود روایات اهل بیت، شیعه بریده بود چون امویان و نواصی آنها خیلی قوی بودند - پایتخت را به زوراء می‌برند بین دجله و دجلیل، بعد اسم حکام رامی برند و فرمودند: «فتوات فیها ملوک بنی شیصبان...».

شاهد بحث ما؛ بنی شیصبان است. و اینکه امام فرمودند: «من سوداسمه فی دیوان بنی شیصبان...» معلوم می‌شود حکومت معاصر بوده. مرحوم ابن شهرآشوب به ضرس قاطع می‌فرماید این خطبه از امیر مؤمنان است هر چند درنهج البلاغه نیامده _ زیرا نهج البلاغه فقط خطبه‌هایی را که جنبه بلاغی داشته، نقل می‌کند البته اشکالی هست به سند که مرحوم آقا بزرگ تهرانی اشاره ای به اشکال دارد و بعد آنرا دفع می‌کند.

۱. بحار الأنوار ۴۱ باب ۱۱۴ - معجزات کلامه من إخباره بالـ ۴۲ - قب، [المناقب لابن شهرآشوب] و ذکر ع فی خطبته اللؤلؤیة الـ آلا و إینی طاعن عـن قـرـیـب و مـنـطـلـقـ للـمـنـیـب فـارـهـوـاـ الفـتـنـ الـأـمـوـيـةـ وـ الـمـمـلـکـةـ الـكـسـرـوـيـةـ وـ مـنـهـاـ فـکـمـ مـنـ مـلـاـحـمـ وـ مـلـاـءـ مـتـرـاـکـمـ تـقـتـلـ [قتلـ] مـمـلـکـةـ بنـیـ العـبـاسـ بـالـرـوـوعـ وـ الـیـاسـ وـ شـبـنـیـ لـهـمـ مـدـیـنـةـ يـُـقـالـ لـهـاـ الرـوـرـاءـ بـیـنـ دـجـلـةـ وـ دـجـلـیـلـ ثـمـ وـ صـفـهـاـ ثـمـ قـالـ فـتـوـاتـ فـیـهاـ مـلـوـکـ بنـیـ شـیـصـبـانـ أـرـبـعـةـ وـ عـشـرـوـنـ مـلـکـاـ عـلـیـ عـدـدـ سـیـنـیـ الـکـدـیدـ فـاوـلـهـمـ السـفـاحـ وـ الـمـقـاـصـ وـ الـجـمـوحـ وـ الـمـجـروحـ وـ فـیـ روـایـةـ الـمـخـدـوـعـ وـ الـمـظـفـرـ وـ الـمـؤـنـثـ وـ النـنـاظـرـ وـ الـکـبـشـ وـ الـمـتـهـوـرـ وـ الـمـسـنـظـلـمـ وـ الـمـسـتـصـعـبـ وـ فـیـ روـایـةـ الـمـسـتـضـعـفـ وـ الـعـلـامـ الـرـوـاـئـدـیـ وـ الـمـتـرـفـ وـ الـکـدـیدـ وـ الـاـکـدـرـ وـ فـیـ روـایـةـ وـ الـاـکـتـبـ وـ الـاـکـلـ وـ الـمـشـرـفـ وـ الـلـوـشـیـمـ وـ الـلـوـثـوـنـ وـ فـیـ روـایـةـ وـ الـرـکـاـزـ وـ الـعـیـوـقـوـمـ فـیـ الـقـتـلـةـ الـحـمـرـاءـ وـ الـقـلـادـةـ الـغـبرـاءـ فـیـ عـقـیـهـاـ قـائـمـ الـحـقـ وـ قـوـلـهـ عـ فـیـ الـخـطـبـةـ الـغـرـاءـ وـ بـلـ لـاـهـلـ الـأـرـضـ إـذـ دـعـیـ عـلـیـ مـتـابـرـهـ بـاـسـمـ الـمـتـجـبـ وـ الـمـسـتـکـفـیـ وـ لـمـ يـعـرـفـ الـمـتـجـبـ فـیـ الـقـلـایـهـمـ وـ لـکـنـ لـمـ بـیـنـاـ صـیـفـتـهـمـ وـ جـدـنـاـ الـمـقـبـ بـالـمـنـیـقـ بـالـمـنـیـقـ وـ لـمـ يـدـرـرـ الـرـجـلـ مـنـ رـیـبـعـةـ الـدـنـیـ قـالـ فـیـ أـوـلـ اـسـمـهـ سـیـنـ وـ مـیـمـ وـ يـعـقـبـ بـرـجـلـ فـیـ اـسـمـهـ دـالـ وـ قـافـ ثـمـ يـدـکـرـ صـیـفـتـهـ وـ صـیـفـهـ مـلـکـهـ وـ قـوـلـهـ عـ وـ إـنـ مـنـهـمـ الـعـلـامـ الـأـصـفـرـ السـاـقـینـ اـسـمـهـ أـحـمـدـ وـ قـوـلـهـ عـ وـ يـنـادـیـ مـنـادـیـ الـجـرـحـیـ عـلـیـ الـقـتـلـیـ وـ دـفـنـ الـرـجـالـ وـ غـلـبـهـ الـهـنـدـ عـلـیـ السـنـدـ وـ غـلـبـهـ الـقـفـصـ عـلـیـ السـعـیرـ وـ غـلـبـهـ الـقـیـظـ عـلـیـ أـطـرـافـ مـصـرـ وـ غـلـبـهـ آـنـدـلـسـ عـلـیـ أـطـرـافـ إـفـرـیـقـیـةـ وـ غـلـبـهـ الـحـبـشـةـ عـلـیـ الـیـمـنـ وـ غـلـبـهـ الـتـرـکـ عـلـیـ خـرـاسـانـ وـ غـلـبـهـ الـرـوـمـ عـلـیـ الشـامـ وـ غـلـبـهـ أـهـلـ إـرـمـیـنـیـةـ عـلـیـ إـرـمـیـنـیـةـ وـ صـرـخـ الصـارـخـ بـالـعـرـاقـ هـتـکـ الـحـجـاجـ وـ اـفـتـضـتـ الـعـدـرـاءـ وـ ظـهـرـ عـلـیـ الـلـعـینـ الـدـجـالـ ثـمـ ذـکـرـ خـرـوجـ الـقـائـمـ عـ

ما از این خطبه می خواهیم استفاده کنیم که در روایات عبارت «بنی شیصیان» آمده و تطبیق داده شده بر بنی العباس.

روایت علی بن مهزیار^۱

روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین ج ۲، ص ۴۶۵ نقل می کند که جریان علی بن مهزیار است و از آن روایاتی

است که معرکه آراست: آیا علی بن مهزیارست یا شخص دیگری؟ ثقه است یانه...

اما روایت: «حدثنا علی بن موسی» تا می رسد «قال وجدت فی کتاب أبی» (قضیه وجاده است) آنجا دارد «حدثنا محمد بن احمد الطوال عن أبیه حسن بن علی طبری عن ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار قال سمعت أبی يقول...» (ملقات علی بن مهزیار با حضرت مهدی (عج) است).

این روایت ۴ نقل دارد که هم سندها مختلفند هم متن آنها، لذا هم مرحوم خوبی اشکال گرفته اند، و مرحوم تستری هم در «الاخبار الدخیله» و در قاموس، ما از این اشکالات جواب در کتاب «تا

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۴۶۵-۴۳ باب ذکر من شاهد القائم و رأه
۲- حدثنا أبو الحسن علی بن موسی بن أحمد بن إبراهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب ع قال وجدت فی کتاب أبی رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن أحمد الطوال عن أبیه عن الحسن بن علی الطبری عن أبی جعفر محمد بن الحسن بن علی بن إبراهیم بن مهزیار قال سمعت أبی يقول سمعت جدی علی بن إبراهیم بن مهزیار يقول كنت نائماً فی مرقدی إذ رأیت فی ما يرى النائم قائلًا يقول لی حج فإنك تلقى صاحب زمانك قال علی بن إبراهیم فانتبهت و أنا فرح مسرور فما زلت فی الصلاة حتى انفجر عمود الصبح و فرغت من صلاتی و خرجت أسأل عن الحاج فوجدت فرقة ترید الخروج فبادرت مع أول من خرج فما زلت كذلك حتى خرجوا و خرجت بخروجهم... فسلمت علیه و رد علی السلام و لمحته فرأیت وجهه مثل فلقه قمر لا بالخلق و لا بالبيدق و لا بالطويل الشامخ و لا بالقصیر اللاصق ممدود القامة صلت الجبین أزج الحاجین أدعی العینین أقنى الأف سهل الخدین علی خده الأيمن خال فلما أن بصرت به حار عقلی فی نعنه و صفتة فقال لی يا ابن مهزیار کیف خلفت إخوانک فی العراق قلت فی ضنك عیش و هناء قد تواترت علیهم سیوف بنی الشیصیان فقال قاتلهم الله أئی یؤفکون کائی بالقوم قد قتلوا فی دیارهم و أخذهم أمر ریهم لیلا و نهارا فقتلت متی یکون ذلك یا ابن رسول الله قال إذا حیل بینکم و بین سبیل الكعبۃ بأقوام لا خلاق لهم و الله و رسوله منهم براء و ظهرت الحمرة فی السماء ثلاثة فيها أعمدة کأعمدة اللبجین تتلاًّ نورا و یخرج السرسوی من أرمینیة و آذربیجان یرید وراء الری الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأحمر لریق جبل طالقان فیکون بینه و بین المروزی وقعة صیلمانیه یشیب فیها الصغیر و یهزم منها الكبير و یظهر القتل بینهما فیندھا توکعوا خروجه إلى الزوراء فلا يلبث بها حتى یوافی باهات ثم یوافی واسط العراق فیقیم بها سنۃ او دونها ثم یخرج إلى کوفان فیکون بینهم وقعة من النجف إلى الحیرة إلى الغری وقعة شديدة تذهل منها القول فعندها یکون بوار الفتین و على الله حصاد الباقین ثم تلا قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحيم أتاكا أمنا لیلًا أو نهاراً فجعَلناها حَصِيداً كَانْ لَمْ تَعْنَ بِالْأَمْسِ فقلت سیدی یا ابن رسول الله ما الأمر قال نحن
أمر الله و جنوده قلت سیدی یا ابن رسول الله حان الوقت قال افترَّتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ

ظهور» دادیم و روایت را پذیرفتیم فقط یک اشکال متنی دارد که آنرا باید حل کنیم. روایت چنین است: «کنت نائما فی مرقدی (خواب بودم درخواب کسی گفت) حج فی هذه السنة فانک تلقی صاحب زمانک (دوران غیبت بوده) بیدارشدم خیلی خوشحال بودم دیگر نخوابیدم تا فجر طالع شد. صبح دنبال کاروان بودم که دیدم عده ای می خواهند به مکه بروند، با اولین گروه همراه شدم تا رسیدم به کوفه (ظاهرا اهواز بوده) جریان مفصل است وظاهرا موفق به ملاقات می شود... فقال : «يابن مهزيار كيف خلفت اخوانك فی العراق» وضعیت دوستانت در عراق چگونه است؟ - حکومت با آنها چطور برخورد می کند- گفتم: «فی ضنك عيش وهناء^۱ (شرایط سختی دارند) قدتوا ترت عليهم سیوف بنی الشیصبان». الآن زیر فشار و اسلحه بنی شیصبان هستند. شاهد بنی شیصبان است.

[استادر جواب یکی از داشت پژوهان که ظاهرا روایت را شاره به آینده می دانستند]

امام از وضعیت آینده سؤال می کند یا از وضعیت حال؟ علی بن مهزیار وضعیت زمان خود را بیان کرد، که شیعه عراق در متهای سختی است. امام که فرمود: «قاتلهم الله» چه کسانی را نفرین کرد؟ همانهایی که شیعه را در سختی قراردادند. سؤال من این است که در دوران علی بن مهزیار و غیبت امام عصر، در عراق چه کسانی حاکم بودند؟ بنی العباس بودند و امام از آنها تعبیر می کند به بنی شیصبان. پس طبق روایات، تطبیق بنی شیصبان بر بنی العباس تطبیق دوری نیست. آن شیصبانی که در روایت امام باقر^۲ بود، باید حمل شود بر بنی العباس. دوران امام باقر^۳ دوران بنی العباس نبود بلکه او اخر دوران حکومت بنی امیه (شجره ملعونه) بود.

[ادامه روایت ابن مهزیار]^۴ که امام فرمود: قد قتلوا فی دیارهم؛ درخانه هایشان به قتل می رسند. تاری مستنصر عباسی را بینید با تمام جنایاتی که داشتند خود را به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین معرفی می کرد و کسی جرأت کمترین جسارت رانداشت. می گفتند اگر خلیفه را به قتل برسانی، آسمان به زمین می آید مستنصر عباسی را دستگیر کردند (بعد آن جنایات و فجائع) حالا

۱. هناء به بیان مرحوم مجلسی (الشور و الفساد والشدائد العظام) می باشد

می خواهند اورا بکشند، حرفشان این است که اگر او را بکشید، آسمان زمین می آید. می گویند خواجه طرحی را داد، که او را نکشید، او را در نمد بپیچید و نمد مالش کنید؛ به آسمان هم نگاه کنید اگر آسمان خواست زمین بباید دست نگهدارید. لذا از خواجه خیلی ناراحتند (ما می گوئیم نصیرالملا و الدین). اما سلفی‌ها مثل ذهبی و ابن تیمیه و وهابیان امروز وقتی می‌رسند به خواجه می گویند: «نصیر الشرک والکفر». دیگر حرفی نیست که نزنند. اینها دربرابر مختار هم موضع می‌گیرند، گویا هر کس با ظالم روبرو می‌شود محکوم است و مقصراً مستنصر عباسی آخری ایشان بود سال (۶۵۶).

چند نکته

۱. جریان سقوط بغداد را ببینید که الآن روی آن خیلی مانور می‌دهند.
۲. جریان صفویین را ببینید خیلی مانور می‌دهند و تشیع را ربط می‌دهند به صفویین. باید بحث شود آیا اینطور است که اینها می گویند یا واقعیت غیراین است. یا اینکه اینها در رواج و گسترش مکتب تشیع نقش داشتند نه اینکه اینها مؤسس بوده‌اند. البته اشتباه زیاد داشتند، لذا خیلی حرف می‌زنند.

[ادامه روایت ابن مهزیار] گفتم (**متن یکون ذلك**) پایان بنی شیصبان چه موقع است؟ فرمود: وقته نگذارند حج بروید اقوامی که بداخل افق و بدجنس هستند. آنهایی که خدا و پیامبر از آنها برئ است، و سه روز سرخی در آسمان نمایان می‌شود. والحمد لله

جلسه پنجم (۹۰/۷/۴)
شیصبانی
دو نکته

[نکته اول] روایت علی بن مهزیار با قطع نظر از سند اشاره دارد، به سیوف بنی شیصبان که یعنی عباسیون و امام که فرموند: «قاتلهم الله» اشاره حکومت به حاکمیت آن روز داشته، راوی هم که سوال می‌کند «اینها کی نابود می‌شود» امام علاماتی بیان می‌کند (اذا حیل بینکم و بین سیل الکعبه)^۱ وقتی از رفتن حج برای شما مانع ایجاد شود (ظهر الحمره) سرخی در آسمان به مدت سه روز پدید آید و بعد اشاره کردند به خروج شرسی از ارمنستان و آذربایجان به مقصد ری، آن روز تهران نبود هرچه بود ری بود. بعد می‌فرماید: «در ری درگیری شدید ری دهد (صَيْلَمانِيَه)^۲ شدت درگیری که از عمق فاجعه کوچک‌ها پیر می‌شوند بعد درگیری ری و کشتار می‌آید طرف

بغداد^۳

این روایت ظاهراً أدله کسانی است که می‌گویند عباسیین دوباره به سر کار می‌آیند.^۴ چون این معنا یعنی آمدن عباسیین بعد فروپاشی حکومتشان قائل دارد که از معاصرین هم هستند أدله‌ای هم دارند ولی خصوص این روایت دلیل نیست که به موقع بحث را خواهم گفت

بحث در این است که علامات حتمی چند تا و چه هستند؟ آنچه سر زبانها است سفیانی، صحیه آسمانی، یمانی، خسف بیداء و قتل نفس زکیه است در بعض روایات^۴ تا و در بعض روایات^۵ علامتند اما در روایات این حصر نیست و علامات حتمی بیش از اینهاست. یکی از علامات روی کار آمدن عباسی‌هاست، یکی از علامات زوال عباسی‌هاست که در بعض روایات تعییر شیصبانی از آنهاشده. در اینجا این علاماتی که نقل شده (متى یکون ذلک) از امام سؤال

۱. شاید اشاره به جریان فرامطه باشد؟

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۵.

۳. در جواب یکی از دانشپژوهان استاد می‌فرماید: روایات متعدد داریم که زوراء بغدادست نه تهران اگر باشد مزوره است از تهران تعییر مُزوره شده.

۴. قبلًاً نظر خود ما هم همین بود.

می کند که امنیت از عباسیین و سردمداران آنها کی سلب می شود و کی در خانه هاشان امنیت نخواهد داشت و آنها را خواهند کشت

امام علاماتی بیان می کند؛ مرحوم مجلسی می فرماید این (متی یکون ذلک) محتمل است سوال از علامات قیام و علامات خروج بوده و امام به عنوان علامات قیام بیان فرموده که علامه مجلسی می فرماید: «لو کان سؤالا عن انقراض بنی العباس»

چون انقراض عباسیون یکی از علامات ظهور امام زمان ॥ است و لو با فاصله^۱ پس علامه مجلسی می فرماید: «هرچند سؤال از انقراض عباسیون است اما با توجه به اینکه غرض اصلی علی بن مهزیار سؤال از ظهور امام زمان و علامات ظهور است لذا حضرت مهدی ॥ در مقام جواب نکاتی را فرمودند که علامات ظهور امام زمان است». پس روایت ربطی به روی کار آمدن مجدد بنی العباس ندارد

نکته دیگر : در اسامی نامبرده شده در این روایت و چند روایت دیگر است که مختلفند و یکی نیستند، لذا علامه مجلسی می فرمایند: «تفاوت در اسمها اشتباه از روات است».

برمی گردیم به بحث:

در بحث اینکه آیا سفیانی از علامات است یا نه؟ و [در صورت علامت بودن] حتمیست یا نه؟ برخوردیم به یک روایت که اشاره داشت به ظهور شخص یا جریانی قبل از سفیانی، و تا این شخص یا جریان ظهور نکند سفیانی ظاهر نمی شود؛ با توجه به علامت بودن سفیانی پس شیصبانی هم باید یکی از علامات باشد، حالا اگر سفیانی حتمی باشد باید شیصبانی هم حتمی باشد.

نتیجه کلام تاینجا

ما روایت را پذیرفتیم نه به عنوان موقته و نه به عنوان اینکه تمام روات ثقه باشند اما پذیرفتیم که مشکل سندی ندارد، سپس در دلالت آن بحث کردیم. و به این نتیجه رسیدیم که شیصبانی همان بنی عباس هستند. و اصل در شیصبان همان جن است که بدترین طوایف جن هستند یا در بعض

۱. انقراض آنها سال ۶۵ بود، و لازم نیست علامت ملاصدق باشد (نزدیک ظهور باشد)

روایت به عنوان شیطان آمده که شیطان هم از جن است. و اینکه چرا از بنی عباس تعبیر به شیصبان کرده‌اند: چون اینها شریک شیطانند، کارهایشان ردیف کارهای شیطان است.

یکی از فضلا ایراد کردند که سند مشکل دارد، خوب اگر مشکل دارد، یکی از علامات کم می‌شود. ایشان ایراد گرفتند به ابراهیم بن اسحاق نهادند، اما قبل ایشان در احمد بن هوذه اشکال کنید که یکی از مشایخ نعمانی است.

مرحوم آقای خویی نه در شرح حال احمد بن هوذه، در شرح حال ابراهیم بن اسحق یک کلمه می‌فرماید که این آقا (احمدبن هوذه) مهمل است. آیا می‌توانیم ایشان را از مجھول بودن و ضعف بیرون آوریم؟

مرحوم مامقانی امامی بودنش را درست می‌کند: «کونه امامیاً، مِنْ ذَكْرِ الشَّيْخِ لَهُ مِنْ غَيْرِ تَعْرِضٍ لِمَذْهِبِهِ».^۱ شیخ طوسی در رجالشان متعرض ایشان می‌شوند و نمی‌فرمایند مذهبش چیست، اگر مذهبش مشکل داشت و غیر شیعی بود ذکرمی کردند، از اینکه اشاره نکردند پس شیعی است. اما مشکل حل نشد زیرا امامی غیر عادل هم داریم. اما حسن بودن او را از کجا اثبات کنیم؟ می‌فرماید: «وَ كَوْنَهُ شَيْخًا إِجَازَهُ مَبْنَى مَرْحُومِ مَامْقَانِيِّ استَ كَهْ شَخْصٌ أَكْرَرَ شَيْخًا إِجَازَهُ باشَدْ بِرَأْيِ مَعَارِيفِ وَ افْرَادِ ثَقَهِ، خَوْدَشُ هُمْ مَوْثِقٌ مِّنْ شَوْدَ، يَا بِالْآخِرِهِ حَسَنٌ اسْتَ_ يَوْجِبُ عَدَهُ مِنَ الْحِسَانِ».

پس احمدبن هوذه؛ روایت به اعتبار ایشان حسن است، چون شیخ اجازه مرحوم نعمانی. اما چرا مرحوم مجلسی اصلاً اشاره‌ای به ایشان نکرده نمی‌دانیم می‌فرماید: «وَ اهْمَالُ الفَاضِلِ الْمَجْلِسِيِّ إِيَاهُ فِي الْوَجِيرِهِ لَا أَرَاهُ وَجْهَهُ» وجہش را نمی‌دانیم پس مامقانی می‌فرماید حسن است.

ولد مرحوم مامقانی محکمتر وارد می‌شود همان مبنای پدر را می‌گیرد و طبق مبنای پدر، ایشان را تقویت می‌کند.

می‌فرماید: ۲ شخصیت؛ یکی نعمانی و یکی تعکبری (هارون بن موسی) از این آقا نقل می‌کنند و بارها هم نقل می‌کنند. آقای تعکبری فرد معمولی نیست، شیخ طوسی و صفحه: «بأنه جليل القدر

۱. تنقیح المقال، ج ۸، ص ۱۸۶.

عظمی المنزله واسع الروایه عدیم النظیر ثقه». این آقای بی نظیر از احمد بن هوذ نقل می کند. پس روایت شیصبانی را که از علامات حتمی امام زمان است احمد بن هوذهای نقل می کند که آقای هارون بن موسی تعلکبری ثقه از او نقل می کند. پس این مشکل نیست آقای نجاشی از هارون بن موسی تعبیر می کند: «وجها فی اصحابنا ثقه، معتمد، لا يطعن عليه». چهره شیعه است. آیا می شود چنین کسی از فرد معمولی یا ضعیف نقل کند؟ و دیگر این که: «شیخوخته لمثل النعمانی» نعمانی را هم دست کم نگیرید، مرحوم نجاشی وقتی می رسدبه مرحوم نعمانی می فرماید: «شیخ من اصحابنا عظیم القدر شریف المنزله صحیح العقیده و کثیرالحدیث». این دو (نعمانی و تعلکبری) از احمد بن هوذ نقل می کند. ولد مامقانی می گوید: نقل این دو از احمد بن هوذ: «تجعل المترجم فی صفوں الحسان اقلًا^۱ لا اقل حسن است و من (استاد) این حرف را می پذیرم و به نظر بنده روایت از جهت احمد بن هوذ مشکل ندارد.

اما ابراهیم بن اسحاق نهاؤندی:

مامقانی در ج ۳، ص ۲۸۶ بحث مشروحی را راجع به ایشان مطرح می کند، واقعاً جای حرف دارد، زیرا این آقا را مرحوم شیخ طوسی تعضیف می کند: «كان ضعيفاً في حديثه، متهماً في دينه». در احادیث ضعیف است، در اعتقاد مشکل دارد. این روایت شیصبان را ایشان نقل می کند بعد می فرماید: «صنف كتاب: كتاب الصيام، كتاب المتعة، كتاب الدواجن (پرنده‌ها)، كتاب جواهرالاسرار كتاب الانوار، كتاب الغيبة (راجع به امام زمان)، كتاب مقتل الحسين». شیخ به همه كتاب‌ها طریق داردنکته مهم این است که: «صنف كتاب جمیعها قرباً من السداد». كتابهایی که دارد محکم است، مشکلی ندارد. این مطلب را در كتاب غیتش نقل می کند. مرحوم نجاشی هم همین مطلب را دارد می گوید ایشان ضعیف است: «كان ضعيفاً في حديثه^۱ مرحوم شیخ در كتاب رجال تعزیش می کند. ابن غضائری می گوید: «في حديثه ضعف و في مذهب ارتفاع». مشکل عقیدتی دارد، احادیش مشکل دارد.

۱. رجال نجاشی ص ۲۸۳

در معنای متهم می‌باشد:

متاسفانه روایت خود را به صرف برچسب غلو از رده خارج می‌کنیم. همین که چند فضیلت یا کرامت نقل می‌کند برچسب غالی می‌زنند.^۱ این (متهم می‌باشد) اشاره به غلو است. آقای ابن غضائی هم می‌گوید: «فی حدیثه ضعف و فی مذهبہ ارتفاع». ارتفاع اشاره به غلو دارد. و اما آیا با یک سری مطالب که مرحوم وحید بهبهانی نقل می‌کند خودش هم می‌فرماید به عنوان مؤید است می‌توانیم این شخص را تقویت کنیم در حالی که سه تضعیف دارد؟^۲

اگر توانستیم این شخصیت را تقویت کنیم، بر علامات حتمی ظهور امام زمان یک علامت اضافه می‌شود و آن مسئله شیصبانی است. اما اگر توانستیم این شخص را توثیق کنیم یا لا اقل روایت به اعتبار او معتبره شود، این روایت از رده خارج می‌شود دیگر نیازی نداریم در شیصبانی به عنوان علامت بحث کنیم.^۳

سؤال: اگر مشکل غلو حل شود، آیا مشکل رفع و غلو می‌شود؟ می‌گوییم نه زیرا دو علت برایش نقل کرده‌اند ۱. فی حدیثه ضعف ۲ فی مذهبہ ارتفاع. اما وحید بهبهانی^۴ ایشان هم از چند طریق وارد می‌شود. طریق اول؛ ترخیص قاسم بن محمد همدانی که ایشان را از شخصیت‌های بزرگ بود. ایشان اجازه داد به علی بن حاتم که از این آقا (ابراهیم بن اسحاق) نقل کند. این یک مؤید.

۱. خدا رحمت کند آیه الله اراکی را در رساله شان می‌فرمودند: اصلاً کسی روایات را نگاه کند بند بند روایات حکایت از ولایت تکوینی ائمه اطهار دارد.

۲. من کتاب ابن غضائی را قبول ندارم؛ البتہ خودش از شخصیت‌های بزرگ شیعه است. اما نجاشی و شیخ ایشان را تضعیف کرده‌اند.

۳. بله تعبیر سفیانی آمده، در مورد سفیانی دهها روایت آمده. لذا تضعیف این روایت خللی به علامت سفیانی وارد نمی‌کند، چون روایت از حد استفاضه هم گذشته شاید به تواتر برسد و این ما را متسغی می‌کند از بحث سندی. بارها گفتیم مبنای آقای خوبی است که دو سه جا آن را مطرح کردند یکی در ترجمه ابن عباس است یکی در ترجمه عمرو بن حمق است (اگر اشتباه نکنم) یکی در ترجمه زید شهید است (ظاهر).

۴. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۸۵.

کسی که مشکل پسند است و در نقل روایت خیلی دقیق است و از هر کسی نقل نمی‌کند به شاگردش می‌گوید از این آقا نقل کن «فیکون فیه شهاده علی الاعتماد به». این شهادت است که این آقا مورد اعتماد است.

مؤید۲: «یؤیده کثره الروایه عنه» روایت ابراهیم بن اسحاق متعدد است؛ در کتب اربعه ۳۰

روایت دارد.^۱

مؤید۳: روایت صفار و علی بن ابی شبل از ایشان، تأیید است بر ابراهیم اسحاق. این دو از این آقا نقل می‌کنند.

آقای بهبهانی : «ربما كان تضعيفهم من جهة ايراده الاحاديث التي عندهم أنها تدل على الغلو». شاید یک مشکل بیشتر نبوده، چون احادیثی نقل می‌کند که در او غلو است - اما اگر ما آمدیم و احادیث غلو را مطرح کردیم و توضیح دادیم و گفتیم روایات کرامات و معجزات را غلو می‌نامند، آن گاه این شخص مبرا می‌شود و مشکل ندارد - لذا متهمش کرده اند به غلو. اما آقای بهبهانی ایشان را می‌پذیرد می‌فرماید: «احمد بن محمد بن عیسی مشکل پسند - کسی که هر کسی را در قم تحمل نمی‌کرد، هر راوی را تحمل نمی‌کرد. این آقا چند نفر را از قم بیرون کردند گفتند: «شما از ضعیف نقل می‌کنید». این آقا از ابن محبوب نقل نمی‌کند، از ابن مغیره نقل نمی‌کند، از حسن بن خراز نقل نمی‌کند، ولی از ابراهیم بن اسحاق نقل می‌کند. این هم مؤید است بر اعتبار این شخص.

آقای مامقانی می‌فرماید:^۲

«این شواهدی که فرمودید، نوع مدح و وثوق - بالآخره آن را توثیق می‌کند - اما اذا لم يعلم حال الرجل - اگر ندانیم کیست - اما بعد التضعیف مثل الشیخ و النجاشی و العلامه فلا نتیجه لامثال ذلک». بعد این که بزرگان تضعیف کردند؛ می‌شود اجتهاد در برابر نص، اصل در برابر دلیل و «الاصل دلیل حيث لا دلیل»

۱. بر مبنای ما؛ کثرت روایت اگر دلیل نباشد، مؤید است بر اعتبار راوی. مقدمه کتب اربعه (مقدمه کافی، مقدمه فقیه) را ببیند می‌گویند: حجت است بین ما و خدا؛ آن گاه از یک ضعیف ۳۰ روایت نقل کنند؟
۲. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۸.

. غایه ماهناک: دعوی کون الرجل مشتبه الحال لا کونه موثوقابه. بله چون روایت متعه را نقل می‌کند، نفی و تبعید ابوذر را نقل می‌کند (که مخالف با حکومت عثمانی‌ها باشد) از آن استفاده شیعه بودن می‌شود. «يستفاد مدحه» ممدوح است. جز افراد حسان است و بالاخره اگر توانستیم حُسن این دو (احمد بن هوذه و ابراهیم بن اسحاق) را ثابت کنیم روایت معتبراست البته از آن طرقی که مرحوم بهبهانی فرموده و روایت مشکل سندي ندارد، نه این که این روایت صحیح باشد یا موشق باشد. روایت بالاخره حسننه می‌شود و معتبره.

و السلام عليکم و رحمه الله.

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلـه الطاهرين سيمـا امام زمانـنا روحـي وارواحـ من سواه لـtrap مـقدمـه الفـادـهـ.

«سفیانی»

بحث امروز ما پیرامون کلمات و نظرات علماء (مخصوصا شارحان روایات) در ارتباط با سفیانی، جیش الخسف و... می باشد

مقدمه

روایت شیصبانی مبتلا به اشکال سندي شد هرچند اتهام به غلو را از ابراهیم بن اسحق دور کنیم اما تضعیفـش باقـی است و مؤـیدـات مـرحـوم بـهـبـهـانـیـ با آـنـهاـ قـابـلـ مـعـارـضـهـ نـیـسـتـ لـذـاـ روـایـتـ اـزـ جـانـبـ ایـشـانـ (ابـراهـیـمـ بنـیـ اـسـحـاقـ)ـ وـ بـعـضـ دـیـگـرـ مـمـکـنـستـ مـورـدـ اـشـکـالـ سنـدـیـ باـشـدـ عـرـضـ مـیـ کـنـمـ حتـیـ اـگـرـ اـشـکـالـ سنـدـیـ هـمـ باـشـدـ،ـ اـگـرـ شـیـصـبـانـیـ رـاـ تـطـبـیـقـ دـادـیـمـ وـ تـفـسـیـرـ کـرـدـیـمـ بـهـ حـکـومـتـ عـبـاسـیـینـ وـ گـفـتـیـمـ یـکـیـ اـزـ عـلـامـاتـ ظـهـورـ روـیـ کـارـ آـمـدـنـ حـکـومـتـ عـبـاسـیـینـ اـسـتـ روـایـاتـ دـیـگـرـ دـاشـتـهـ وـ دـارـیـمـ وـ وـاقـعـیـتـ هـمـ هـمـیـنـ بـودـهـ کـهـ عـبـاسـیـینـ آـمـدـنـ وـ رـفـتـنـدـ.ـ اـمـاـ ضـعـفـ اـیـنـ روـایـتـ مشـکـلـیـ رـاـ اـیـجادـ نـمـیـکـنـدـ.

وـ حـتـمـیـتـ سـفـیـانـیـ اـزـ اـیـنـ روـایـتـ وـ روـایـاتـ دـیـگـرـ [ثـابـتـ اـسـتـ]

در مورد سفیانی روایات یکی دو تا نیست در یک جا مرحوم نعمانی فصلی آورده که بیش از ۱۸ روایت نقل می کند^۱ که اکثر آنها هم راجع به حتمیت اوست. مرحوم علامه مجلسی ج ۵۲ بابی را در رابطه با علائم ظهور می آورد و تصریح می کند «السفیانی و الدجال» آنجا حدود ۲۷۰ روایت نقل می کند.

۱ الغیبة للنعمانی ص ۲۲۹

باب ما جاء في ذكر السفیانی و أن أمره من المحظوظ وأنه قبل قیام القائم

مسئله و جریان سفیانی تواتر لفظی نداشته باشد قطعاً تواتر معنی یا اجمالی را دارد، قطعاً بعض روایات صادرند و مفادشان حتمیت است علاوه بر عنوان سفیانی عناوین دیگری هم هست که مشارالیه آن خود سفیانی است عنوان مشیر^۱ به خود سفیانی است مثلاً الشامی، خارج من آل ابی سفیان، عنیسه، ابن آكلة الكباد، خسف جيش بالبيداء، يخسف بالجيش، رجل من ولد الصخر، اینها عناوینی است که اشاره دارد به همین معنون یعنی سفیانی.

اجازه دهید روایاتی که در کتب اربعه آمده به آنها اشاره کنم و به کلمات بزرگان (مرحوم مجلسی اول، مجلسی دوم، مرحوم استرآبادی) وقتی می‌رسند به این روایات مطالبی دارند. مرحوم مجلسی اول مطالبی را گاه در روضه المتین ذیل روایات می‌آورند، گاه در لوامع صاحبقرانی.

شناخت: لوامع صاحبقرانی:

این کتاب همان اللمواضع القدسیه است که آقا بزرگ تهرانی در ۲ جای الذریعه اشاره دارد در یکجا فقط اشاره دارد به لوامع و توضیح نمی‌دهد، بعد می‌گوید صاحبقران لقب شاه عباس است. اما در لوامع القدسیه توضیح می‌دهد می‌گوید این شرح فارسی بر من لا یحضره الفقیه است که شامل کتاب طهارت و کتاب صلوٰۃ، زکات، حج و زیارات تا آخر ابواب حقوق و فروض الجوارح می‌باشد و در سه جلد از چاپ خارج شده (فرغ منها ۱۰۶۶ هـ) می‌فرماید تا اینجا نصف من لا یحضر را شرح داده‌اند.

بعد فرمودند ربع جلد سوم (از کتاب قضا تا آخر کبائر) را شرح دادند برای شاه عباس الموسوی الصفوی (بعد عرضه الشرح العربی علیه)^۱. که بر شاه عباس صفوی عرضه می‌کنند و ایشان خیلی خوشش می‌آید و پیشنهاد می‌کنند علامه که یک شرح فارسی بنویسید تا دیگران هم استفاده کنند

در سال (۱۰۶۶) بیست سال بعد لوامع را می‌نویسند (شرح فارسی من لا یحضر) و صاحبقرانی

۱. شرح عربی را ایشان سال ۱۰۴۶ به نام روضه المتین نگاشته‌اند

لقب شاه عباس است.

نظر مجلسی در کتاب لوامع:

در لوامع و روضه المتقین ذیل روایات سفیانی بیاناتی دارند جیش الخسف کیانند؟ محل خسف کجاست؟ چه فاصله‌ای از مدینه است، (یخسف بهم الارض) چه کسانی‌اند، از روایات چه استفاده می‌شود مرحوم مجلسی اول در لوامع ج ۲۸۵ ص ۳ یک بیان مفصلی دارند که: در حدیث صحیح منقول است از امام صادق ؑ: «در سه موضع نماز خواندن مکروه است»^۱ (از مدینه به مکه)

یکی سرزمین بیداءست. بیداء را ذات الجيش هم می‌گویند که لشکر سفیانی همانجا به زمین فرو می‌رond اما این خسف چه موقع است؟ آیا در زمان ظهور امام زمان است (که در اینصورت جیش الخسف از علامات ظهور نمی‌شود). یاقبل ظهور؟

علامه: در آنجا (بیداء) این جیش به زمین فرو می‌رود که در زمان ظهور حضرت صاحب الامر است- این یک بیان و روایتش هم صحیح است - باز می‌فرماید در بعض روایات خسف قبل ظهور حضرت است.^۱

بعد می‌فرماید: در این بیداء (محل خسف) نماز مکروه است و قبل ظهور آن حضرت (ده روز قبل) دجال ظهور می‌کند- پس طبق این بیان دجال می‌شود از علامات ظهور و اکثر لشکر او از یهود خواهند بود- حضرت صاحب الامر که در مکه ظهور می‌فرماید ابتدا جمعی با آن حضرت بیعت خواهند کرد- ۳۱۳ نفر از اولیاء الله، از خاص الخواص هستند- اینها پیش قدم هستند و بیعت می‌کنند که قوام دنیا بلکه عالم به این‌هاست (نه زمین بلکه کل عالم)

دقیقت کنید: ده روز قبل از ظهور امام، دجال ظهور می‌کند^۲ و آقا (امام زمان) را هدف قرار می‌دهد و می‌آید طرف مکه. ایشان بیاناتی دارد که درنگاه ابتدایی برخلاف روایاتی است که در ذهنمان بوده

۱. که باید متعرض این مبحث هم بشویم که خسف از علامات حتمی است یا نه؟ اگر حتمی است کجاست و چطور مقارنت دارد با ظهور که در این صورت از علامات نیست.

۲. طبق بیان مرحوم مجلسی اول.

می فرماید: دجال قصد مکه می کند و حضرت عیسی از آسمان فرود می آید (در روز خروج آن حضرت) حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا به تو اقتدا کنم (در مکه) حضرت عیسی گوید: « من امت جد تو و تابع شما هستم شما پیش بایستید» پس حضرت پیش ایستاد و حضرت عیسی نماز جمعه را اقتدا کند- در مکه در مسجدالحرام - و اهل مکه همه بیعت کنند جمعی طوعاً و جمعی گُرهاً (جمعی با میل و جمعی به زور). بعد متوجه مدینه مشرفه شود که در این حال دجال به ایشان در قرب مدینه منوره بررسد در همان ذات الجيش و دجال دعوی الوهیت کند، حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که مقدمه لشکر آن حضرت است (پیش قراول) به دعوت نزد دجال فرستد اورا به اسلام بخواند و او قبول نمی کند، حضرت آنرا بکشد.^۱ و زمین بیداء که دو فرسخ است [که قبل از لشکر سفیانی را فرو برده است [دجال^۲ و مرکب (تعییر دیگری دارد) و لشکرش را فرو برد.

نکته: در بالا گفت حضرت عیسی او را بکشد آیا زمین کشته او را فرو برد یا خودش را؟ ظاهر این نقل جسدش می باشد

منطقه بیداء و ذات الجيش دو خسف دارد یک خسف سفیانی و دیگری خسف دجال، که باید مطالعه و بررسی شود.

امام صادق ۷ فرمودند در مسیر مکه به مدینه سه جا نماز مکروه است که ذات الجيش یکی از آنها بود (که آبستان دو حادثه است) می فرماید دوم: ذات السلاسل و سوم وادی ضَجانان. که معروف است و در گیری هایی بوده

این دو وادی که قریب به بیداء است لشکر دجال را فرو گرفته است.

۱. بحثی نیست که دجال به دست حضرت عیسی به امر امام زمان کشته می شود
۲. این مرکب دجال در جای دیگر ندیدم در کلمات مرحوم مجلسی اول آمده

این دو نقطه سلاسل و ضجنان ظاهراً نزدیک بیداء هستند و لشکر دجال تعداد زیادی اندو تمام آن مناطق را فراگرفته‌اند بعد می‌فرماید و این سه وادی هر سه محل خسف دجال باشد چنان‌که ظاهر حدیث است.

و ممکن است خسف جمع دیگر در این دو وادی. اینکه امام صادق فرمودند در این سه موضع نماز مکروه‌ست یا به لحاظ آن است که این سه مکان محل نزول غضب خدا هستند. انتقام الهی در این منطقه است - یا ممکن است کاری به لشکر دجال نداشته باشد و عده دیگری فرو روند، پس در این سه وادی نماز مکروه است. از بیان ایشان معلوم است که سفیانی از مسلمات است و بحث در خصوصیات است.

نکته دیگر از مرحوم مجلسی اول در روضه المتقین ج ۱۴ ص ۱۹۷:

۱. امام کاظم در حالیکه زندان بوده - طی نامه‌ای - به علی بن سوید (که از اصحاب و دوستداران آن حضرت است) سفارشاتی می‌کند.

می‌فرماید: «دیگر آخر (عمر) است چند شب بیشتر نمانده، اظهار ناراحت نمی‌کنم ندامت ندارم و شک به قضای خدای عزوجل ندارم»

مرحوم مجلسی اول ذیل این عبارت بیانی دارد: لیس من اخلاق المؤمنین الغش و لا الأذى و لا الخیایه و لا الخنا و لا الفحش... فاذا رأیت المُشَوَّهَ^۲ (یا مسوه)^۳ اگر دیدی آن اعرابی (آن چهره برگشته) با ارتش جرارش آمد فانتظر فرجک (پس مشوه از علامات ظهور شد)

مرحوم مجلسی می‌فرماید: این مشوه اعرابی کیست سه احتمال می‌دهد:

۱. یمکن آن یراد به عسکر جنگیز اشاره به حمله مغول باشد که با آن بساط عباسیین برچیله

می‌شود بر شیعه خیلی

۱۰ نامه را مجلسی اول در پاورقی روضه آورده اما مرحوم مجلسی در مرآة العقول ج ۱۵ ص ۲۹۱ در متن آورده

۱۲۵ ص ج ۸، الکافی

۳. متن مجلسی اول (المسوَّه الاعرابي فی حِجَّةِ حِجَّةِ). حجَّةٌ: ارتش جرار را می‌گویند

سخت گرفتند _ قضایای دویدار را بینید _ ریختند خانه‌های شیعیان را به آتش کشیدند بازارشان را سوزانندن چقدر کشتند آمدند اعتراض کنند، ولی حق اعتراض هم ندارند اعتراض هم بر آنها جرم بود.

امام کاظم می‌فرماید اگر جیش جرّار آمد متظر فرج شیعه باشد. که باید فرج را اعم از ظهور امام زمان بگیریم، یا به معنای ظهور و برچیده شدن بساط عباسین بگیریم که می‌شود علامت و کراراً گفته‌یم علامت لازم نیست مقارن باشد طبق این بیان المشوه الاعربی چنگیز است چون لشکر چنگیز اعراب بودند جاهل بودند بی‌فرهنگ: فانهم كانوا أعرابا ساكن بدُو (بیابانی بودند)

۲. محتمل است که دجال باشد

۳. محتمل سفیانی و لشکرش باشد و الاول اظهر (می‌فرمایند مشوه را تطبیق دهیم بر چنگیز اظهرست)

فانتظر فرجک و لشیعتک المؤمنین: هم برای تو گشايش است هم برای شیعیان.

فاما انکشافت الشمس فارفع بصرك الى السماء و انظر ما فعل الله بال مجرمين...

ایشان مشوه را به احتمال بعيد به سفیانی تطبیق دادند و اظهر در نظر ایشان چنگیز است.

۲. ملاذ الأخيار ج، ۴ ص ۶۱۵ احمدبن محمدبن ابی نصر - که روایت صحیح است مشکل سندي ندارد.

خود مجلسی هم روایت راتصحیح می‌کند - راوی می‌گوید به امام ابوالحسن عرض کردم إنا كنا بالبيداء (بیداء معروف بوده) آخر شب بود گفتم نماز شب بخوانم (و توضأت) وضو گرفتم و مسواك زدم آماده نماز شب شدم (ثم كأنه دخل في قلبي شيء فهل يصلى في البيداء) اینجا محل

۱۰ اما از کجا این اظهربودن اثبات می‌شود دیگر بیان نکردن، البته شاید این تطبیق خلاف ظاهر باشد با توجه به روایات که در چند روایت از امیر مومنان از سفیانی تعبیر به مشوه شده

نزول عذاب است اینجا محل فرو رفتن لشکرست آیا چنین جایی می شود نماز خواند و لو روی
کجاوه و پیاده نشوم، امام فرمود **تصلی فی البیداء** [لا تصل فی البیداء] این همان روایت امام صادق
است که فرمود سه جا نماز خواندن مکروه است
قلت و این **حدُّ البیداء**: حد و حدود بیداء را برایمان مشخص کنید
فقال کان ابو جعفر اذا بلغ ذات الجيش [تعییر ذات جیش شده] **حدًّا فی المسیر**
امام باقر اگر به آن منطقه می رسیدند سرعتش را زیاد می کرد که زودتر از این منطقه دور شوند
(ثم لا يُصلی حتی يأتي معرس النبي) تا برسد به محل نزول و بیتوته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
آنجا پیاده می شد

و گفته (و أَيْنِ ذَاتُ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونُ الْحَقِيرَةِ بَثْلَاثَةِ أَمِيالٍ) (کافی، ج ۴، ص ۳۸۹)
مرحوم مجلسی به نقل از نهایه ابن اثیربیانی دارد و بعد بیانی از خود دارند (و بعد وارد بحث
مفصلی می شوند البته ذیل روایت دیگر)
بیان مرحوم مجلسی: بیداء ارض ملساء (زمین صاف) لم یزرع بین الحرمین (بین مکه و مدینه)
این حرف قاموس بود

حرف نهایه: البیداء المفازه: بیابانهایی که اول و آخرش مشخص نیست.^۱ المفازه لاشیء فیها
و بیداء: اسم موضع مخصوص بین مکه و مدینه و منه الحديث از پیامبر اکرم «إِنْ قَوْمًا يَغْزُونَ
الْبَيْتَ (خانه خدا را هدف می گیرند می آیند به جنگ خانه خدا) فاذا نزلوا بالبیداء (رسیدند به منطقه
بیداء) بعث الله جبرئیل ^۲ فیقول يا بیداء أبیدیهم ای آهلکُھُم (این حرف نهایه ابن اثیر است)
بعد از ایشان می فرماید در این کلمات نیامده که مراد چه کسانی هستند آن جیش کیانند
می فرماید و فی اخبارنا أن هذا الجيش السفياني. و شاید مراد از زمین هموار (المنحفضه) همان

۱. و مفازه از فوز گرفته شده تقال است که انشاء الله از این منطقه به سلامت بگذرند چون معمولاً کسی که وارد
مفازه می شود معلوم نیست جان سالم به در برد
۲. [جعلنا عالیها سافلها] اشاره جبرئیل است به امر خدای عزوجل.

زمینی است که مسجد شجره در آن قرار گرفته.^۱ والد بزرگوارشان به ۲ جیش و حتی به ۳ جیش اشاره کردند اسم سومی را نبردند مجھول است اما مرحوم علامه مجلسی صاحب بحار الانوار می فرمایند یک جیش است و آن جیش سفیانی است.

///

۱. ملاذ الاخبار: ۶۱۵: ۴.

در جلسه دیروز، روایت معلی بن خنیس از کتاب کافی (در مورد کشتن سفیانی به دست امام) گذشت بحث رجالی که منظور از ابان کیست؟ اشاره ای شد که آبا ابان بن عثمان است؟ همچنین منظور از عبیدالله کیست؟

بررسی سند

مرحوم مجلسی در ذیل آن تعلیقه ای دارند که می فرمایند: روایت مجھول است، مجھول از ناحیه دهقان نمی باشد زیرا که مرحوم مجلسی در پاورقی می گوید ایشان همان عبیدالله ابن احمد نهیک است که ثقه می باشد ما اشاره ای به ابان کردیم ظاهراً مشکل از ناحیه ابان نباشد هر چند ما بیش از ۴۰ نفر ابان داریم که بعضی مردود و بعضی مجھول و بعضی ثقه هستند که اگر نتوانیم این ابان را از اشتراک در بیاوریم از ناحیه همین ابان مشکل می شود. ولی ظاهراً این ابان، ابان ابن عثمان است که مشکلی ندارد، واگر اشکالی است در ارتباط با اعتقادات او است که بعضی مانند علامه حلی و شهید ثانی می کویند که ایشان فطحی است که این درست نمی باشد (من المطمئن به أن هذا سهو من العلامه) و چون قبل از علامه کسی این را نگفته است. بعضی گفته اند ایشان "ناوسیه"^۱ است که نسبت دادن او به ناویه اشتباه است، زیرا اولاً: در رجال کشی به جای (کان من الناویه) (کان من القاویه) آمده. یعنی از منطقه قاویه است. ثانیاً: ناویان از امام کاظم[ؑ] روایت نقل نمی کنند زیرا که امام بعدی را قبول ندارند ولی شیخ طوسی ونجاشی شهادت میدهند که ایشان از امام کاظم روایت نقل کرده است و همچنین از ایشان ۷۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است. ثالثاً کشی ایشان را جزء اصحاب امام صادق[ؑ] ذکر می کند و می گوید: «اجتمعت الاصحاب على ما يصح عن هؤلاء وتصدیقهم لما يقولون» که یکی از آنها ابان ابن عثمان می باشد. و اشکال دیروز یکی از دانش پژوهان

^۱. ناویه: کسانی هستند که در امامت امام صادق (ع) مانند و گفته اند که ایشان مهدی است که در تاریخ از بین رفتند و تمام شدند.

که بنا بر کم سن بودن ایشان معمول نیست که از امام صادق ۷ حدیث نقل کنند در جواب میگوییم
خیر چندین نفر مثل ایشان و حماد بن عیسی جزء جوانهای درس ابی عبدالله بودند. لذا اگر مراد
ابان ابن عثمان باشد هیچ بحثی نیست.

چند روایت دیگر در مورد حتمیت سفیانی

نعمانی ۱۸ روایت در باب سفیانی آورده و عنوان باب «امرہ من المحتوم و قیامہ قبل قیام
القائم» است و نظر به حتمیت داشته است.

یک روایت روایت امام جواد بود که از احتمال بدا در سفیانی سخن دارد.

روایت بدا:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَالِنِجِي
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاؤْدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلَى الرَّضَا
فَجَرَى ذِكْرُ السُّفِيَّانِيِّ وَمَا جَاءَ فِي الرَّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أُمْرَةً مِنَ الْمَحْتُومِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَنْ هُنَّا يَبْدُو لِلَّهِ
فِي الْمَحْتُومِ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَنَخَافُ أَنْ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيَعَادِ وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ
الْمِيَعَادَ »^۱

بررسی سند:

علامه مجلسی روایت را رد نمیکند و اشاره ای به ضعف سند ندارد ولی جمع در معنی داردو
اگر چه مشکل سندی دارد مثل محمد بن عبدالله خالنجی که از این شخص در کتب رجالی نامی
برده نشده است و باعث ضعف سند می شود.

توجیه مرحوم مجلسی در مورد روایت بدا:

«لعل للمحتوم معان يمكن البداء في بعضها و قوله «من الميعاد» إشارة إلى أنه لا يمكن البداء فيه لقوله تعالى: «إن الله لا يخلف الميعاد». والحاصل أن هذا شيء وعد الله رسوله وأهل بيته، لصبرهم على المكاره التي

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۳ ، باب ۱۸/بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۱

وصلت إليهم من المخالفين، والله لا يختلف وعده. ثم إنه يحتمل أن يكون المراد بالباء في المحتوم الباء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفياني قبل ذهاب بنى العباس و نحو ذلك»^۱

شاید برای محتوم چند معنا وجود دارد که در بعضی از آنها بدا ممکن است، و قوله «من الميعاد» اشاره به این است که یک سری از محتومات است که اصلاً قابل بداء نیست {لذا مرحوم مجلسی استناد کرده‌اند به آیه } «إن الله لا يخلف الميعاد». {بعد ایشان جمع بندی انجام می‌دهد و می‌گوید} خداوند عزوجل به علت تحمل مشکلات و ناملایمات که از طرف دشمن به اهل بیت رسید به پیامبر و اهل بیتش و عده ای داده که لایخلف و این وعده ظهور امام زمان ۲۰ است {یکی از علماء نجف اشرف می‌فرمایند: جنایت و بلای نیست که سر اهل بیت نیاورده باشند از آتش زدن گرفته تا هر کار دیگری } پس در اینجا که امام جواد که فرمودند بدا در محتوم، بدا در خصوصیات سفیانی باشد، نه بدا در اصل خروج سفیانی؛ و یکی از آن خصوصیات [که احتمال بدا در آن می‌باشد] خروج سفیانی در هنگام حکومت عباسیان است.

در روایت از امام رضا [داریم که تازمانی که بنی عباس هستند سفیانی ظهور می‌کند. و بعد از آن از امام جواد پرسیدند که آیا بدا ممکن است؟ پس بدا در سفیانی، بدا در خصوصیات او می‌باشد زیرا الان که عباسین نیستند و اینکه سفیانی در زمان عباسین ظهور می‌کند، یکی از خصوصیات و علائم است که بدا خاصل شده است. و یا بطور مثال حکومت ۲۰ ماه سفیانی ممکن است ۱۰ ماه و یا کمتر شود و یا زمان و مکان آن و اینکه فرزند چه کسی باشد از خصوصیات سفیانی است پس در خصوصیات بدا است نه در اصل.

سؤال دانش پژوه: آیا تطبيق و هایيون فعلی بر عباسین صحیح نمی باشد؟ خیر زیرا و هایيون پس مانده های اموی هستند نه عباسین. اینها دم از معاویه و یزید می‌زنند و الا ان جدیداً کتابی چاپ کرده‌اند به نام «حقایقی از امیر المؤمنین یزید» و یا «یزید الخليفة المفترى عليه» و می‌خواهند این شخصی که تاروپودش نجاست است تطهیر کنند.

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۱

سؤال بعدی: شاید توجیه علامه درست نباشد چون سؤال راوی این است که آیا در حضرت مهدی بدء حاصل می‌شود این قرینه می‌شود که توجیه علامه درست نیاشد.

این روایت نافی است و با دههاروایت دیگر {مانند روایت فضل بن یسار عن ابی جعفر لقال: «إن من الامور أُموراً موقوفة و أُموراً مجتموهة و إن السفيانى من المحتوم الذى لا بد منه»} معارض می‌شود یا باید آن را کنار بگذاریم {کنار گذاشتن آن مشکلی نیست چون سندش مشکل دارد حال اگر از سند آن اغماض کنیم تعارض فرع بر حجیت هر دو است و وقتی متعارض شد «الجمع مهمًا أمكن أولى من الطرح» جمع به این صورت است که شاید بدا در سفیانی غیر از بدا در حضرت مهدی است. حال اگر خیلی اصرار دارید که حرف درستی نیست مشکلی نیست آن را کنار می‌گذاریم.

در روایات دیگر داریم

روایت علی بن ابی حمزه بطائني

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسْنُ بْنُ عَلَى بْنِ يَسَارِ الشُّورِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْخَلِيلُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ عَلَى بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ زَامَلْتُ^۱ أَبَا الْحَسْنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَقَالَ لِي يَوْمًا يَا عَلَى لَوْ أَنِّي أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَرَجْتُ عَلَى بْنِ الْعَبَّاسِ لَسْقَيْتُ الْأَرْضَ بِدَمَائِهِمْ حَتَّى يَخْرُجَ السَّفِيَانِيُّ قَلَّتْ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرِهِ مِنَ الْمَحْتُومِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ أَطْرَقَ هَنِيَّةً (مَكْثُ انْدَكَ) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ مَلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرُ وَ خَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّى يَقَالَ لَمْ

يَقِنَّ مِنْهُ شَيْءٌ ثُمَّ يَتَجَدَّدُ حَتَّى يَقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ^۲

علی ابن حمزه می‌گوید بین مکه تا مدینه با امام کاظم همسفر بودم یکی از روزها صحبتی شد امام فرمود: یا علی بن حمزه اگر تمام زمین زمان دست به دست هم بدهند که بنی عباس را نابود کنند

۱. زامل و مُزَامَلَه : یعنی یکی این طرف کجاوه و یکی آن طرف کجاوه، یعنی یکی این طرف و یکی آن طرف که کنایه از رفیق بودن است

۲. الغيبة للنعماني ص : ۳۰۳

بعضی به این روایت برای بازگشت مجدد عباسیین استناد می‌کنند ولی بعد از دقت می‌توان گفت اشاره به قوت و ضعف حکومت‌ها باشد ولی روایت از نظر سند مشکل دارد و حسن یسار مهم در رجال است و همچنین خلیل بن راشد روایت دیگر

۱۱- أخبرنا على بن أحمد البينيحي عن عبيد الله بن موسى العلوى عن محمد بن موسى عن
أحمد بن أبي أحمد عن محمد بن علي القرشى عن الحسن بن الجهم قال قلت للرضا اصلاحك
الله إنهم يتحدثون أن السفيانى يقوم وقد ذهب سلطان بنى العباس فقال كذبوا إنه ليقوم وإن
سلطانهم لقائم

استفاده حتمیت می‌توان کرد از روایت و بعضی از این روایت سفیانی را در زمان بنی عباس
دانسته اند ولی این روایت موید جمع علامه مجلسی است و با احتمال بدا در خصوصیات سازگار
است. استفاده های دیگر از این روایت شده که فعلاً محل بحث نیست. هرچند این روایت مشکل
سندی هم دارد.

روایت دیگر از امام باقر علیه السلام مربوط به بحث قرقیسیا است که در کتاب تاظهور هم
بحث شده (قرقیسیا در عراق کنار فرات است و بعضی با آرمادگون تطبیق کرده اند به غلط)

۱۲- أخبرنا أحمد بن هودة الباهلى قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندى عن عبد الله بن
حماد الأنصارى عن الحسين بن أبي العلاء عن عبد الله بن أبي يغفور قال قال لى أبو جعفر الباقر
إن لولد العباس و المروانى لوقعه بقرقيسأء يشيب فيها الغلام الحزور و يرفع الله عنهم النصر و
يوحى إلى طير السماء و سبع الأرض اشبعى من لحوم الجبارين ثم يخرج السفيانى الغيبة للنعمانى

صف: ۳۰۴

درگیریهای بین ظالمین انتقام گیری برای مومنین است و انتقام برای خودش در زمان ظهور است
ان شاء الله

حدیث دیگر الیمانی و السفیانی فرسی رهان

۱۵- أخبرنا على بن أحمد قال حدثنا عبيد الله بن موسى عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع أنه قال اليماني و السفياني كفرسى رهان يعني هم رديف هم هستند و هر دو با يك سرعت حرکت می کنند و هر دو با هم می آيند و همانطور که یمانی از مسلمات است سفیانی هم از مسلمات است.

پس نتیجه اینکه اصل سفیانی و خروج او از حتمیات است اما جزئیات احتمال بدا دارد.

۹۰/۷/۲۳ شنبه

تتمه بحث، در مورد زمان خروج سفیانی و مدت حکومت او ماند. در قطعیت سفیانی دیگر بحثی نیست و روایت بدا هم بر فرض صحت سند جمع علامه مجلسی قابل قبول است.

زمان حکومت سفیانی:

روایاتی که زمان خروج را رجب گفته و در روایات عامه و خاصه در مورد رجب و اتفاقات بعد آن این مضمون « العجب كل العجب بين الجمادی و رجب و يا بعد رجب » در مورد این اتفاقات مضامین متفاوتی وجود دارد^۱ مثل صیحه و... از جمله خروج سفیانی است و اینکه مدت او از اول تا آخر ۱۵ ماه است

اما در مورد روایت شیخ حر عاملی که یکی از دوستان اشاره کردند (یملک حمل امرأه ثم قال استغفر الله حمل جمل) که جناب حر عاملی آنرا در اثبات الهداء ح ۳ ص ۷۲۹ اشاره می کند که مشکل متین دارد و مشکل سندی ندارد (در صورتی که فضل تن شاذان بتواند از ابن عمیر بدون واسطه نقل کند).

غط، [الغيبة للشيخ الطوسي] الفَضْلُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ إِنَّ السُّفِيَّانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلَ امْرَأَةٍ ثُمَّ قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ حَمْلَ جَمَلٍ وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَخْتُومِ الَّذِي لَا يُبَدَّلُ مِنْهُ

سفیانی بعد از سلطه اش بر پنج منطقه به مفادار بارداری یک زن حکومت میکند بعد امام فرمودند استغفار الله (نه) بارداری یک شتر که ۱۲ ماه است و سفیانی از امور حتمی است که چاره ای از آن نیست.

کُور: جمع (کُوره) مثل {عَرَفٌ وَعُرْفَةٌ} به معنی شهر، ناحیه است.

حمل امرأه: مدت بارداری یک زن که مدت آن ۹ ماه است

۱. احادیث به این مضمون و تحولهایی گه در ماه رجب انجام می شود. در معجم احادیث المهدی ج ۲ ص ۲۸۵ - ۷۸۴ ص ۲۵۴ - ۱۴۸ ج ۷

۲. معجم احادیث المهدی ج ۵ ص ۱۹۰ به نقل از غیبت طوسی ص ۴۴۹ - و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۱۵ - و اثبات الهداء ح ۳ ص ۷۲۹

جمل: به معنی (باذل) شتری که هشت سال آن تمام شده و وارد سال نهم شده است. در مورد حمل جمل اشکال است چون ناقه حامل می‌شود نه جمل مگر از باب تغییب و احتمال دارد که این قسمت از راوی باشد شیخ حر عاملی اینجا اشکال کرده و فرموده: «هذا ایهام و تشکیک و غلط». اشکالات مرحوم حر عاملی: اشکال مرحوم حر عاملی به جاست ایشان می‌خواهند بفرمایند: تردید امام بین ۱۲ و ۹ ماه با علم و عصمت امام منافات دارد، واگر گاهی بنابر تقیه می‌گویند یعنی تکلیف این است نه اینکه استغفار کنند و برگردند. اشکال بعدی اینکه جمل به معنی باذل شتری است که ۸ سالش تمام شده و چون وارد ۹ سال شده باردار نمی‌شود. اشکال سوم اینکه آن اسم مذکور است و مذکور که باردار نمی‌شود بلکه ناقه باردار می‌شود. و باید می‌فرمود حمل ناقهٔ بنا بر نظر ما اشکال اول و دوم مرحوم عاملی وارد است ولی اشکال سوم وارد نیست زیرا شتری که وارد ۹ ساله مشود (باذل) مشترک بین مذکور و مؤتث است و می‌گویند باذل یکساله، دو ساله و... درباره زمان سفیانی روایت دیگری است که اصلاً مشکل سندي نداردو علاوه بر حتمیت سفیانی زمان خروج را نیز بیان می‌کند.

۱- أخبرنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ سَعِيدٍ بْنَ عَقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسْنُ بْنُ عَلَى بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَمَانْهُ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَجَبِ سَنَةِ خَمْسٍ وَسَتِينَ وَمَائِتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسْنُ بْنُ عَلَى بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا ثَعْلَبَةُ بْنُ مَيمُونَ أَبُو إِسْحَاقَ عَنْ عَيْسَى بْنِ أَبِي عَيْنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَنَّهُ قَالَ السَّفِيَانِيَّ مِنْ الْمُحْتَومِ وَخَرْوَجَهُ فِي رَجَبٍ وَمِنْ أَوَّلِ خَرْوَجَهُ إِلَى آخِرِهِ خَمْسَةُ عَشَرَ شَهْرًا سَتُّهُ أَشْهَرٌ يَقَاتِلُ فِيهَا فَإِذَا مَلَكَ الْكُورُ الْخَمْسُ مَلَكَ تِسْعَةُ أَشْهَرٍ وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا يَوْمًا الغَيْبَةُ لِلنَّعْمَانِيَّ ص: ۳۰۰

در مورد ابن عقده و ابن رمانه هر دو تقه هستند و در معجم رجال آمده و ثعلبه بن ميمون هم دركتاب مامقاني بحث مفصل او آمده و ثقه است و عيسى بن اعين هم که شأن او مشخص است.

۱. بیینید که چقدر علماء دقیق بودند و دقت نظر داشتنداز کلمه (ایهام، تشکیک) چقدر مطلب استفاده می‌شود شیخ حر عاملی که کتابهیش امروزمحور درس فقه است و کتابهای زیادی مثل اثبات الهداء را نوشته است با اینکه ایشان مشغله های بسیاری داشته و ایشان مرجع تقلید شرق و خراسان بوده است. ۳. قصه در آخر کتاب جلد سوم (اثبات الهمه) آورده حتماً بخوانید تا بفهمید که ایشان چقدر توفیقات داشته اند و مورد تأیید امام زمان (ع) بوده اند.

ابن عقده با ابن حماد فرق دارد او با اینکه زیدی است اما نجاشی فرموده: «هذا رجل جلیل فی اصحاب الحديث و.... و ذکرہ اصحابنا لاختلاطهم ومداختله ایاهم وع....ثقته وامانته » و نعمانی هم در مقدمه از او تعریف کرده و می فرماید «و فی الرجال و الحديث..».

در مورد ابن فضال به قاموس ج ۳ ص ۳۱۷ مرحوم نجاشی از ابن شاذان راجع به او نقل کرده که در مسجد النبی بودم و در جلسه درس صحبت از شخصی شد و اعبد ما رایناو سمعنا.... وتجی الطیر فیقع عليه.... و ان الوحش ترعی حوله..... ».

نفر بعدی ثعلبه بن میمون است « من اصحاب الکاظم نجاشی کان وجهها من اصحابنا فقيها لغويها راویا و کان حسن العمل کثير العباده و الزهد » علامه حلی « کان معدودا فی علماء فی هذه الاصابه..... و به گونه ای نماز وتر می خواند که هارون مجدوب او شد و.... ان خیارنا بالکوفه » حال اگر خروجش اول رجب باشد و مدت آن از اُفول تا غروب ۱۵ ماه باشد و مدت خونریزی وسفاکی آن ۶ ماه باشد که بعد از آن ۹ ماه حکومت می کند که یک رو هم برآن اضافه نمی شود با ظهور امام زمان در روز جمعه در عاشورا چگونه قابل جمع است. البته باید مضمون این روایت را با روایات ظهور امام در محرم و در روز عاشورا جمع و توجیه کرد.

روایت دوم اشاره به مدت حکومت سفیانی شده ان فتنته حمل امرأه آیا منظور حکومت و یا اقتدار اوست و یا به معنای امتحان مردم در حکومت اوست و روایت از جهت سندمشکل ندارد.

۳- حدثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ الْحَسْنِ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُوبِ الْخَرَازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ أَرْبَعٌ وَسَبْعِينَ وَمَا تَيْنَينَ قَالَ حَدَثَنَا الْحَسْنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُوبِ الْخَرَازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ الْبَاقِرَ يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَعِينُوا عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِالْوَرْعِ وَالْإِجْتِهَادِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنْ أَشَدَّ مَا يَكُونُ أَحَدُكُمْ اغْتِبَاطًا بِمَا هُوَ فِيهِ مِنَ الدِّينِ لَوْ قَدْ صَارَ فِي حَدِ الْآخِرَةِ وَانْقَطَعَتِ الدِّنِيَا عَنْهِ إِذَا صَارَ فِي ذَلِكَ الْحَدِ عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ اسْتَقْبَلَ النَّعِيمَ وَالْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَالْبَشَرِيَّةِ بِالْجَنَّةِ وَأَمِنَ مِمَّا كَانَ يَخَافُ وَأَيْقَنَ أَنَّ الذِّي كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مِنْ خَالِفِ دِينِهِ عَلَىٰ بَاطِلٍ وَأَنَّ هَالِكَ فَأَبْشِرُوكُمْ ثُمَّ أَبْشِرُوكُمْ بِالذِّي تَرِيدُوكُمْ أَلْسُنَتُمْ تَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ يَقْتَلُونَ فِي مَعَاصِيِ اللَّهِ وَيُقْتَلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا عَلَىٰ الدِّنِيَا دُونَكُمْ وَأَنْتُمْ فِي بَيْوتِكُمْ آمِنُونَ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُمْ وَكَفِيَ بِالسَّفِيَانِيَّ نَقْمَةً لَكُمْ مِنْ عَدُوكُمْ وَهُوَ

من العلامات لكم مع أن الفاسق لو قد خرج لمكثتم شهراً أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم
بأنس حتى يقتل خلقاً كثيراً دونكم فقال له بعض أصحابه فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك قال
يتغيب الرجال منكم عنه فإن حنقه (غيط و كينه) و شرهه (حرص و خونریزی) إنما هي على شيعتنا
و أما النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى قيل فإلى أين مخرج الرجال و يهربون منه فقال من
أراد منهم أن يخرج يخرج إلى المدينة أو إلى مكانة أو إلى بعض البلدان (از حاکمیت او خارج
شوابد) ثم قال ما تصنعون بالمدينة و إنما يقصد جيش الفاسق إليها و لكن عليكم بمكانة فإنها
مجمعكم (ياران و ۳۱۳ نفر مكانة می آیند) و إنما فتنته حمل امرأة تسعه أشهر و لا يجوزها إن شاء
الله » الغيبة للنعمانی ص: ۳۰۱

پس روایت اول که هیچ مشکل سند نداشت مدت حکومت را نه ماه می دانست و این روایت
هم مثل اوست و تعارضی ندارند
روایت سوم فردا ان شاء الله

خلاصه بحث:

استدرانک نسبت به روایت دیروز معجم ج ۵ ص ۱۹۰ از غیبت طوسی روایت حمل امره و
حمل جمل بود... و اشکال شیخ حر عاملی را نقل کردیم که تردید امام با عصمت امام ناسازگار
است و یا اینکه احتمال دارد اشکال به بی معنایی بارداری جمل باشد چون اسم للبازل در لغت
گفته‌اند یعنی شتری که هشت سالش تمام شده و این شتر دیگر باردار نمی‌شود و یا منظور اینست
که اصلاً جمل اسم مذکور است و باید حمل ناقه باشد و عبارت هذا ایهام و تشکیک و غلط و
احتمال غلط از راوی باشد البته بحث سندی هم لازم دارد و نقل فضل بن شاذان از ابن ابی عمر
محل بحث است.

در تکمیل بیان شیخ عاملی باید گفت در لغت بازل من الابل شتری است که داخل در نه سالگی
شده گفته می‌شود... و بازل عام و بازل عامین و... می‌گویند ولی جمل بازل عام در مذکور و مونث
است و از این جهت اشکال نیست و اشکال از جهت عدم امکان بارداری است.

بحث در زمان خروج و مدت زمان حکومت و قیام

یک روایت به ظاهر با نهم ماه حکومت تعارض دارد چون مدت حکومت اورا هشتماه دانسته در روایت ماجیلویه ماتصنعت باسمه اذا ملک کور (جمع کوره به معنای شر و ناحیه) الشام

الخمس

۱۱- حدثنا أبى و محمد بن الحسن رضى الله عنهمَا قالا حدثنا محمد بن أبى القاسم ماجيلويه عن محمد بن علی الكوفی قال حدثنا الحسين بن سفیان عن قتيبة بن محمد عن عبد الله بن أبى منصور البجلي قال سألت أبا عبد الله ع عن اسم السفیانی فقال و ما تصنع باسمه إذا ملک کور الشام

الخمس دمشق و حمص و فلسطین و كمال الدین ج: ۲ ص: ۶۵۲

الأردن و قنسرين فتوقعوا عند ذلك الفرج قلت يملک تسعة أشهر قال لا و لكن يملک ثمانيه

أشهر لا يزيد يوما

این روایت با روایت نعمانی تعارض ظاهری دارد ولی تعارض فرع بر حجیت است و روایت نعمانی از حیث سند موثقه بود و مشکل سندی ندارد اما ایت روایت عبدالله بن ابی منصور بجلی مهمل فی الرجال و لا اقل مرحوم خوبی و ماقنی و جامع الرواه و...اسمی از این شخص نیامده. مرحوم آقای نمازی کتاب مستدرکات خود را ناظر به این سه کتاب نوشته در ج ۴ ص ۴۷۲ تصویر می کند که اسمی از این شخص نیاوردادند و مهمل است.

حسین بن سفیان نفر دیگر است که مشترک بین ثقه و مهمل است و در نتیجه تأثیر می گذارد و بر فرض رفع اشتراک مشکل بجلی باقی هست و شخص دیگر محمد بن علی کوفی است که فقط تلعکبری از او نقل می کند و شیخ اجازه اوست و از او سماع داشته و تأثیر شیخوخت بودن در وثاقت اختلافی است. مرحوم ماقنی لااقل حسن بودن را می پذیرد. بالاخره در این روایت سه راوی مشکل دار داریم و این روایت نمی تواند با روایت نعمانی تعارض کند. و بر فرض حجیت هر دو تعارض در حجیت بعض مضمون است نه تمام مضمون و تعارض در ۸ یا ۹ ماه است و اینجا اختلاف مبنای است ک آیا قابل تفسیک هست یا نه؟ تفسیک در حجیت مبنای است. و اگر

پذیرفته بشود اشکالی نیست ولی به نظر استاد این تفکیک تمام نیست و تعارض در حجیت باقی می‌ماند.

روایت چهارم فقط زمان خروج را مشخص می‌کند من المحتوم خروج السفیانی فی رجب

۲- أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم من كتابه قال حدثنا عيسى بن هشام عن محمد بن بشر الأحول عن عبد الله بن جبلة عن عيسى بن أعين عن معلى بن خنيس قال سمعت أبا عبد الله يقول من الأمر محظوظ ومنه ما ليس بمحظوظ ومن المحتوم خروج السفیانی فی رجب الغيبة للنعمانی ص: ۳۰۰

در سند این روایت بحث در معلی بن خنیس است و مرحوم خوبی بعد از توجیه روایات ذامه نتیجه گیری می‌کند و او را از اصحاب خاص می‌داند و.... و در انتها اورا شهید کردند و امام شخصا مدعی خون او شدند کان من اهل الجنه حين قتلها داود بن علی.. » و آفای خوبی در نتیجه معلی بن خنیس را توثیق می‌کند و تضعیف نجاشی را رد می‌کند چون به علت غلو بوده و....

استدراک نسبت به روایت دیروز معجم ج ۵ ص ۱۹۰ از غایب طوسی روایت حمل امره و حمل جمل بود... و اشکال شیخ حر عاملی را نقل کردیم که تردید امام با عصمت امام ناسازگار است و یا اینکه احتمال دارد اشکال به بی معنایی بارداری جمل باشد چون اسم للبازل در لغت گفته اند یعنی شتری که هشت سالش تمام شده و این شتر دیگر باردار نمی‌شود و یا منظور اینستکه اصلاً جمل اسم مذکور است و باید حمل ناقه باشد و عبارت هذا ایهان و تشکیک و غلط و احتمال غلط از راوی باشد البته بحث سندی هم لازم دارد و نقل فضل بن شاذان از ابن ابی عمیر محل بحث است.

در تکمیل بیان شیخ عاملی باید گفت در لغت بازل من الابل شتری است که داخل در نه سالگی شده گفته می‌شود... و بازل عام و بازل عامین و... می‌گویند ولی جمل بازل عام در مذکور و مونث است و از این جهت اشکال نیست و اشکال از جهت عدم امکان بارداری است.

تا اینجا سه روایت گذشت روایت اول مشکل سند نداشت ولی تشکیک در متن داشت و روایت دوم تمام بود و روایت سوم تعارض داشت ولی سندا تمام نبود

خلاصه بحث:

تا اینجا چهار روایت در مورد مدت حکومت گذشت روایت اول مشکل سند نداشت ولی تشکیک بین ۹ تا ۱۲ ماه بود که مشکل در متن داشت و روایت دوم تمام بود و با روایت سوم از کمال الدین تعارض داشت که مدت حکومت را ۸ ماه تعیین می‌کرد و سندا تمام نبود. و روایت چهارمی فقط زمان خروج راتعیین کرد. ما قائل به تفاوت بین زمان ظهور و زمان خروج سفیانی نیستیم و مرحوم مجلسی فقط در بین زمان ظهور و خروج فرق می‌گذارد.

۹۰/۷/۱۱

بحث ما راجع به روایات سفیانی، شیسیانی، خسف و تحولاتی که در نزدیکی مدینه و بلاد اتفاق می‌افتد و به مناسب در خسف بالبیداء که برای سفیانی و دجال است بحث نزول حضرت عیسی ॥ شد که گفتیم بنابر صحبت مرحوم مجلسی اول حضرت عیسی ادر مکه نزول میکند و روایاتی داریم که میفرمود: افضل و اشرف بقاع مکه است.

سؤال: اگر مکه افضل و اشرف بقاع است پس چگونه روایاتی راریم که میگوید کربلا بافضیلت‌ترین نقطه است؟

در جلد ۱۴ وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ص ۵۱۵ چندین روایت به این مضمون وجود دارد که اشرف بقاع کربلاست و نیز در باب استحباب التبرک بکربلا روایاتی از کامل و تهذیب نقل می‌کند که خداوند قبل از مکه کربلا را خلق کرد.

۱۹۷۲۳- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَا سَنَادِيْرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاؤِدَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ الْبَزَوْفَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ سِنَانِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ قَالَ «خَلَقَ اللَّهُ كَرْبَلَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْكَعْبَةَ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ الْفَ عَامٍ وَقَدَسَهَا وَبَارَكَ عَلَيْهَا فَمَا زَالَتْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ الْخَلْقَ مُقَدَّسَةً مُبَارَكَةً وَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ أَفْضَلَ الْأَرْضِ فِي الْجَنَّةِ»^۱

بر طبق این روایت، کربلا مبارک و مقدم بر مکه است و با فضیلت‌ترین نقطه در بهشت کربلاست. و در مستدرک نیز روایاتی به همین مضمون آمده است و این روایات باعث شده که بگویند کربلا افضل است.

اشکال: این گونه روایات منشا اشکال برای سلفیها و بعضی از خودیها شده و ایراد میگیرند که چگونه سرزمینی می‌تواند افضل از کعبه باشد؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۱۵

ابتدا در پاسخ به این سؤال، که آیا سرزمینی است که افضل از کعبه باشد؟ می‌گوییم بله بعضی از ائمه اهل سنت مانند احمد حنبل و مالک، و هم چنین کسانی از خود اهل سنت، مدینه را از مکه افضل می‌دانند. شیخ طوسی در الخلاف ج ۲ ص ۴۵۱ این مطلب را آورده

مسئله ۳۵۸: مکة أفضـل من المـدـيـنـة. و به قال الشافـعـيـ، وأهـلـ مـكـةـ، وأهـلـ الـعـلـمـ أـجـمـعـ إـلـاـ مـالـكـاـ فـإـنـهـ قـالـ: المـدـيـنـةـ أـفـضـلـ مـنـ مـكـةـ. و به قال أـهـلـ المـدـيـنـةـ دـلـيـلـنـاـ: إـجـمـاعـ الفـرـقـةـ، فـإـنـمـ رـوـواـ «ـأـنـ صـلـاـةـ فـيـ المسـجـدـ الحـرـامـ بـعـشـرـةـ آـلـافـ صـلـاـةـ»ـ. «ـوـ صـلـاـةـ فـيـ مـسـجـدـ النـبـيـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ بـأـلـفـ صـلـاـةـ»ـ، فـدـلـ ذـلـكـ عـلـىـ أـنـ مـكـةـ أـفـضـلــ. ^۱ پـسـ بـالـاخـرـهـ اـشـكـالـیـ بـرـ ماـ وـارـدـ نـمـیـ شـوـدـ زـیرـاـ کـسـانـیـ اـزـ اـهـلـ سـنـتـ هـمـ هـسـتـنـدـ کـهـ قـائـلـ بـهـ اـفـضـلـیـتـ سـرـزـمـینـیـ بـرـ مـکـهـ بـاشـنـدـ.

خوب، حالا بورسی می‌کنیم که آیا نظر شیعه همین است که بالاخره کربلا اعظم از مکه معظمه است یا نه؟ شیخ حر عاملی بعد از ذکر روایت ذیل فرمایشی دارد:

حدثنی محمد بن جعفر القرشی البزار، عن محمد بن الحسين بن ابی - الخطاب عن ابی سعید - عن بعض رجاله - عن ابی اجرود (قال: قال علی بن - الحسین): اتـخـذـ اللـهـ اـرـضـ كـرـبـلـاءـ حـرـمـاـ آـمـنـاـ مـبـارـكـاـ قـبـلـ انـ يـخـلـقـ اللـهـ اـرـضـ الـكـعـبـةـ وـ تـيـخـذـهـ حـرـمـاـ بـارـبـعـةـ وـ عـشـرـينـ الفـ عـامـ ^۲، خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از اینکه زمین کعبه را خلق کند و آن را حرم قرار دهد زمین کربلا را آفرید و آن را حرم امن و مبارک گرداند،

شیخ حر عاملی در توضیح روایت می‌فرمایند: «تقدم در خلقت، مستلزم تقدم در شرافت، بر کعبه نیست. (بعد یک مثال می‌زنند) چنانچه تقدم انبیاء بر پیامبر مستلزم شرافت انبیاء بر پیامبر نیست.»

۱. از شیعه: الخلاف شیخ طوسی ج ۲ ص ۴۵۱ و اهل سنت: مجموع التووی ج ۷، ص ۴۰۷-۴۰۸-مجموع الملک معبدود ج ۷ ص ۴۷۰-عمدة القاري ج ۱۰ ص ۲۳۵-محلى ابن حزم ج ۷ ص ۲۷۲

۲. ادامه حدیث در کتاب کامل الزیارت: «و انه اذا زلزل الله تبارك و تعالى الارض و سيرها رفعت كما هي بتربتها نورانية صافية، فجعلت في افضل روضة من رياض الجنة، و افضل مسكن في الجنة، لا يسكنها الا النبيون والرسولون، او قال او لـو العزم من الرسل - و انما لـتـزـهـرـ بـيـنـ رـيـاضـ الـجـنـةـ كـمـاـ يـزـهـرـ الـكـوـكـبـ الدـرـىـ بـيـنـ الـكـوـاـكـبـ لـاهـلـ الـارـضـ يـغـشـيـ نـورـهـ اـبـصـارـ اـهـلـ الـجـنـةـ جـيـعاـ، وـ هـىـ تـنـادـىـ :ـ انـ اـرـضـ اللـهـ المـقـدـسـةـ الطـيـبـةـ الـمـبـارـكـةـ الـتـىـ تـضـمـنـتـ سـيـدـ الشـهـادـةـ وـ سـيـدـ شـيـابـ اـهـلـ الـجـنـةـ).ـ حدـثـنـيـ اـبـيـ رـحـمـةـ اللـهـ عـلـيـهـ - وـ عـلـىـ بـنـ الـحـسـنـ ؛ـ وـ جـمـاعـةـ مـشـايـخـيـ، عـنـ عـلـىـ اـبـيـ اـبـراهـيمـ، عـمـ اـبـيهـ، عـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ، عـنـ عـبـدـ اـبـيـ سـعـیدـ الـعـصـفـرـیـ - عـنـ رـجـلـ - عـنـ اـبـیـ اـجـارـودـ (قالـ:ـ قـالـ عـلـىـ بـنـ الـحـسـنـ عـلـيـهـ السـلـامـ - وـ ذـكـرـ مـثـلـهـ - .ـ

خوب این فرمایش حر عاملی شبهه را درست حل نکرد و جواب کامل نیست

مرحوم شهید اول در دروس مطلبی را ذکر کرده اند: «مکة أَفْضَلُ بَقَاعَ الْأَرْضِ ما عَدَا مَوْضِعَ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَرَوَى فِي كَرْبَلَاءِ عَلَى سَاكِنَهَا السَّلَامَ مَرْجَحَاتٍ، وَالْأَقْرَبُ أَنْ مَوْضِعَ قَبُورِ الائِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ كَذَلِكَ، أَمَّا الْبَلْدَانُ الَّتِي هُمْ بِهَا فَمِكَةُ أَفْضَلُ مِنْهُا حَتَّى مِنَ الْمَدِينَةِ».^۱

متن:

وروی (قال ابو جعفر ﷺ: «الغاضرية هي البقعة التي كلام الله فيها موسی بن عمران ﷺ، و ناجی نوحًا فيها، وهي اكرم ارض الله عليه، ولولا ذلك ما استودع الله فيها اولياءه و انبیاءه فزوروا قبورنا بالغاضرية»).

ترجمه:

(حدیث پنجم)

در روایت آمده است که حضرت ابو جعفر ﷺ فرمودند: غاضریه مکانی است که خداوند متعال در آنجا با موسی بن عمران ﷺ تکلم غود و با حضرت نوح مناجات کرد، این زمین کریم ترین و شریف ترین بقاع روی زمین بوده و اگر این معنا نبود هرگز خداوند متعال اولیاء و انبیائش را در آن به ودیعه نمی گذارد، پس بر شما است که قبور ما را در غاضریه زیارت کنید. شهید در دروس بعد از ذکرافضیلت مکه فرمود: «ماعداً موضع قبر رسول الله و روی فی کربلا على ساکنها السلام...» پس طبق نظر شهید موضع قبور ائمه مثل محل دفن پیامبر از کعبه اشرف است «والاقرب ان موقعاً قبور الائمه كذاك لا بلدان... فمکه افضل منها حتى من المدينة» پس هیچ بعدی ندارد که موضع دفن امام حسین ﷺ مکه اشرف باشد. هرچند مرحوم مجلسی

در سند این روایات اشکال کرده است.^۲

۱. الدروس في الفقه الإمامية، شهید اول، چاپ سنگی ص ۱۳۹

۲. در بخار از کامل الزیارة از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمین کعبه فخر کرد و گفت: کدام زمین مثل من است و حال آن که خانه خدا در پشت من واقع شده است و مردم از راه های نزدیک و دور به سوی من می آیند و من حرم و محل امن الهی هستم؟ پس خداوند وحی بر او کرد: بس کن و آرام بگیر، نسبت فضیلت تو با فضیلتی که به زمین کربلا داده ام چون سوزنی است که در آب دریا و از آب دریا بردارد اگر نبود زمین کربلا من به تو فضیلتی نمی کردم و اگر نمی بود آن وجود شریفی که زمین کربلا در بر دارد، من خلق نمی کردم آن خانه ای که به آن فخر می کنم پس آرام بگیر و مستقر باش و متواضع و ذلیل و خوار باش، والا غصب می کنم بر تو و تو را به آتش جهنم می برم. (۲۳۹)

ادامه بحث بیانات علماء در

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبْيَانِ بْنِ تَعْلِبَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ أُتَّ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ - فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ (احتمال فتح عين هم داده اند) كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَ الشِّيَعَةُ وَ سَمَّيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَائِبِنَّ وَ تَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ فَقَالَ لِي الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا

الكافی، ج ۱، ص: ۳۴۱ (الحادیث السابع عشر)

(۱): صحیح إذا لظاہر أن علی بن الحسن (۲) هو الطاطری، و فی بعض النسخ علی بن الحسین فیکون مجھولا.

و البطشة:

(۳) الأخذ بالعنف، و السطوة: الأخذ الشدید، و المسجدان

(۴) مسجد مکہ و مسجد المدینه، او مسجد الكوفه و مسجد السهلة، و الأول أظهر و هو إشارة إلى واقعه عظیمه من حرب أو خسف أو بلاء تقع قریبا من ظھور المھدی ﷺ فالخیر هو ظھور القائم ﻻ او قریبا من وجوده ﻻ او من غیبته الكبری، فالخیر لکثرة الأجر و قوّة الإیمان كما مر.

کربلا و آب فرات نخستین زمین و آبی است که خداوند آن را مقدس و پاک گردانید پس فرمود خداوند به آن زمین تکلم غا به آن چیزی که خدا تفضیل داده است تو را پس آن زمین گفتن در زمانی که زمین ها و آب ها تفاخر نمودند بعضی بر بعضی متم زمین خدا که مقدس مبارکم و شفا در خاک من است.

غرض فخر کردن نیست بلکه خاضع و ذلیل در برابر کسی که این شرافت را به من داده است و غرض فخر کردن نیست بر این که پست تراز من است بلکه شکر است از برای خدا.

پس خدای متعال گرامی داشت آن زمین را و زیاد نمود فضیلت و کرامت آن را به سبب امام حسین علیه السلام و اصحاب او به سبب تواضع و شکری که کرد از برای خدا (۴۰)

کربلا که مدفن امام حسین علیه السلام است بر زمین مکه که محل خانه کعبه است افضلیت دارد در اخبار مکرر نقل شده که زمین کربلا ۴ هزار سال پیش از زمین مکه حرم امن الهی بود و از این وقایع تمام پیامبران آگاه شدند و جریئل - فرشته رحمت خدا - همه رسولان را از زمین کربلا و وقایع آن آگاه ساخت.

از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که زمین کربلا قطعه ای از بخش است و روز قیامت در همش می گذارند و آن قطعه زمین مانند خورشید در خشان در بین زمین های بخش منور است.

در تهذیب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شاطی الواید الایمن که خداوند در قرآن ذکر فرموده فرات است و بقیه مبارکه کربلا است.

قال المحدث الأسترابادی رحمه الله: كأنه إشارة إلى وقعة عسکر السفیانی بین المسجدین، و إلى الفتنة التي تظهر من عسکره في عراق العرب (احتراز از عراق عجم)، و ظهور رجل مبرقع من الشیعه في العراق، و دلالته (مزدور مبرقع) عسکر السفیانی على الشیعه، و المراد من الخیر کله (٥) ظهور القائم ॥ انتهى.

و في قرب الإسناد في الصحيح عن البزنطی قال: قال الرضا ۲ إن قدام هذا الأمر علامات حلت يكون بين الحرمين، قلت: ما الحدث؟ قال: عصبة تكون، و يقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجلا، و قيل: المراد ما وقع في خلافة المتوكل في سویقة و هي قرية من أعراض المدينة في جنوب الروحاء، قال صاحب القاموس: سویقة موضع بنواحي المدينة يسكنه آل على بن أبي طالب ۳ و قال السمهودی في كتاب خلاصة الوفاء: سویقة عین عذبة كثيرة الماء لآل على، و كان محمد بن صالح الحسینی خرج على المتوكل فأنفذ إليه جيشا ضخما فظفروا به و بجماعه من أهله مرأة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٤، ص: ٥٢

فقتلوا بعضهم و أخربوا سویقة و عقرروا بها نخلا كثيرا و ما أفلحت السویقة بعد، و جل سویقة لآل على و كانت من صدقات على ۴ انتهى. و هذه الواقعه أفضت إلى غيبة صاحب الزمان ۵ و سمعت من رأى سویقة مرارا مع الشريف زید و عسکره يقول: إن المشهور عند شیعه تلك الأماكن أن سویقة منزل صاحب الزمان ۶ انتهى.

أقول: و في غيبة النعمانی: يأتي على الناس زمان يصيّبهم فيها سبطه يأرز العلم فيها كما تأرز الحیة في جحرها فيينا هم كذلك إذ طلع عليهم نجم، قلت: فما السبطه؟
قال: الفترة، إلى آخر الخبر

شرح اصول کافی ج ٦ مرحوم مازندرانی در مود حوادث به خرس قاطع مکه و مدینه را میداند و علم بالتحریک بخوانید و حجر را به ضم جیم به معنای لانه ی موش بزرگ. و معنای تفل را بیان کردند و آن را اشاره به قیام های حسنی و سفیانی می داند که همه بین المسجدین می داند بل فی اقطار الارض و من الشیعه ابن بعی صاحب... دلالت السفیانی على الشیعه و منازلهم و مرحوم مجلسی در ملاذ الاخبار بیانی در مورد بیداء بیانی دارد بیدا المفازه

٩٠ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَ إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ
فِي آخِرِ الْلَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَ اسْتَكْبَتُ وَ أَنَا أَهُمُ بِالصَّلَاءِ ثُمَّ كَانَهُ دَخَلَ قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يُصَلِّي فِي الْبَيْدَاءِ
فِي الْمَحْمَلِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ قُلْتُ وَ أُئِنَّ حَدُّ الْبَيْدَاءِ فَقَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ إِذَا بَلَغَ ذَاتَ
الْجَيْشِ جَدَّ فِي الْمَسِيرِ وَ لَا يُصَلِّ حَتَّى يَأْتِيَ مُعَرَّسَ النَّبِيِّ صَ قُلْتُ لَهُ وَ أُئِنَّ ذَاتَ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونَ
الْحَفِيرَةِ بِثَلَاثَةِ أُمِيَالٍ تهذيب الأحكام، ج ٢، ص: ٣٧٦

(الحديث التسعون) ملاد الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ٤، ص: ٦١٥

و في القاموس: البيداء أرض ملساء بين الحرمين. و في النهاية: البيداء المفازة لا شيء فيها، و اسم موضع مخصوص بين مكة و المدينة، و منه الحديث "إن قوماً يغزون البيت، فإذا نزلوا بالبيداء بعث الله تعالى جبريل، فيقول: يا بيداء أبديهم، فيخسف بهم" أي: أهلكيهم. انتهى. و أقول: في أخبارنا أن هذا الجيش جيش السفياني. قوله لا دون الحفيرة (١) لعل المراد الأرض المنخفضة التي فيها مسجد الشجرة.

///

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱ - ۹۰/۶/۲۶

روايات سفیانی

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلـه الطـاهـرـين سيـما اـمـام زـمانـنا روحـي وارـواـح من سـواـه لـتـراـب مـقـدـمـه الفـداء.

پروردگارا، در روز شروع این سال تحصیلی، از تو می‌خواهیم که ما را در ادای رسالت و خدمت به فرهنگ مهدوی و نشر معارف اهل بیت یاری و موفق بداری.

بررسی روایات حتمی بودن سفیانی:

در اصل سفیانی بحشی نیست، روایاتی از فریقین و از طرق اهل بیت به ما رسیده است. ولی بحث در حتمیت و خصوصیات سفیانی است فعلاً بحث ما روی این محور است که آیا علامت بودن سفیانی حتمیت دارد یا نه؟

روایات در این خصوص متعارض هستند که سه دسته می‌شوند یک سری روایات فقط اشاره به علامت دارد نه چیز دیگری. در روایات دیگر علامت سفیانی در ذیل علاماتی که حتمیت ندارد آمده، شاید به دلیل وحدت سیاق بتوانیم بگوییم آن هم حتمیت ندارد. اما دسته سوم روایاتی هستند که به صراحة حتمیت سفیانی را تأکید دارند که در این دسته سوم هم روایاتی است که می‌گوید علاوه بر اینکه حتمیت دارد ممکن است بداء هم در آن حاصل شود. ولی با دقت در همه این روایات می‌توانیم بگوییم که اینها همه مثبت هستند و تعارضی ندارند و می‌توانیم آنها را با هم جمع کنیم. اکنون روایات هر گروه را بررسی می‌کنیم.

دسته اول :

از دسته روایاتی که اشاره به اصل سفیانی دارد نه به حتمیت و ظاهراً به غیر حتمیت است همانند روایت امام باقر علیه السلام است که مرحوم صدق در کتاب کمال الدین به طریق خود آورده که بحث

سندی آن در بخش‌های قبل^۱ گذشت. و تنها مشکلی که داشت همان اسماعیل ابن علی قزوینی است که مهم‌مثُل است.

حدثنا محمد بن محمد بن عاصم رضی الله عنہ قال حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثی اسماعیل بن علی القزوینی قال حدثی علی بن اسماعیل عن عاصم بن حمید الحناط عن محمد بن مسلم الثقافی قال سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر ع يقول «القائم منا منصور بالرعب مؤبد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عز وجل به دینه علی الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر و ينزل روح الله عيسى ابن مریم ف يصلی خلفه قال قلت يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم قال إذا تشبيه الرجال بالنساء و النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول و استخف الناس بالدماء و ارتکاب الزنا و أكل الربا و اتقى الأشرار مخافة ألسنتهم و خروج السفیانی من الشام و الیمانی من الیمن و خسف بالبیداء و قتل غلام من آل محمد ص بین الرکن و المقام اسمه محمد بن الحسن النفس الرزکیة و جاءت صیحه من السماء بأن الحق فيه و في شیعته عند ذلك خروج قائمنا فإذا خرج أنسد ظهره إلى الكعبة و اجتمع إليه ثلاثة عشر رجلا و أول ما ينطق به هذه الآية بقيت الله خير لكم إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَتِهِ وَ حَجَّتِهِ عَلَيْكُمْ فَلَا يَسْلِمُ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ فِي أَرْضِهِ إِنَّمَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ الْعَدُوُّ وَ هُوَ عَشَرَةُ آلَافٍ رَجُلٌ خَرَجَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَعْبُودٌ دُونَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ صَنْنَنَ وَ وَثَنَ وَ غَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَ يَؤْمِنُ بِهِ»^۲

شاهد ما در این است که اینها از علامات حتمیه نیستند و خروج السفیانی در کنار اینها ذکر شده است پس به وحدت سیاق همه اینها حتمیت ندارند، مگر اینکه کسانی به عکس عمل کنند بگویند

۱. کتاب روایات الیمانی الروایه الثانيه ص ۲۹ و کتاب نشانه های ظهور نفس زکیه روایت ۱۱ ص ۵۵

۲. کمال الدین ج ۱ : ص ۳۳۱ - (معجم احادیث المهدی)، ج ۷، ص ۲۶۱

که چند علامت یمانی، قتل نفس زکیه، صحیحه آسمانی از علامات حتمی هستند به این قرینه باقی علامات هم حتمی است.

دسته دوم:

دیگر روایات به صراحة دارد که سفیانی از علامت حتمی است روایت نعمانی در الغیبه «أخبرنا ابن عقدة، عن علي بن الحسن، عن العباس بن عامر، عن عبد الله بن بكير، عن زراره، عن عبد الملك بن أعين قال: كنت عند أبي جعفر عليه السلام فجرى ذكر القائم عليه السلام فقلت له: أرجو أن يكون عاجلا ولا يكون سفياني، فقال: لا والله إنه لمن المحتوم الذي لا بد منه.»^۱

بررسی سنده:

ابن عقده (احمدبن محمدبن سعید): فردی موثق است اگرچه زیدی است (مرحوم نعمانی اورادر مقدمه توثیق میکنند). اما عباس بن عامر درباره او گفته‌اند: «الشيخ الصدوق الثقة كثیر الحديث» (قاموس الرجال چ ۱۴ ص ۶۱) أما علی بن الحسن: مشترک است که اگر بتوانیم اورا از اشتراک در بیاوریم روایت مشکل دیگری ندارد. اما عبد‌الملک بن أعين: برادر زراره میباشد که زراره، از او نقل میکند.

دسته سوم:

روایتی از امام صادق (علیه السلام) در کتاب شریف کافی است که متضمن مطالب مهمی در خصوص بحث امامت و آشنا شدن مردم با خط ولایت می‌باشد. البته شاهد ما آخر روایت میباشد که میفرمایند: «وَكَفَاكُمْ بِالسَّفِيَانِي عَلَامَهُ» «برای شما ظهور سفیانی که علامت باشد کافی است» که علاوه بر علامت و حتمیت، شاید انحصر هم دارد.

روایت کافی ج ۸ روایت عیص بن قاسم از امام صادق ॥

٣٨١ - عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ عِيسَىٰ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْتُوْلَ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ انظُرُوا لِأَنفُسِكُمْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنْمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا وَجَدَ

الغیبه لنعمانی ص ۳۰۱ وبحار ج ۵۲ ص ۲۴۹.

رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَمِيمَهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يُخْرِجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَمِيمَهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يُقَاتِلُ بِواحِدَةٍ يُجَرِّبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتِ الْأُخْرَى بِاقِيَّةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتِ قَدْ وَاللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَأْكُمْ آتَ مِنَا فَانْظُرُوا عَلَى إِي شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَلَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَهَرَ لَوْقَى بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَقْضَهُ فَالْخَارِجِ مِنَ الْيَوْمِ إِلَى إِي شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَنَحْنُ نُشَهِدُكُمْ أَنَا لَسْتَنَا نَرْضِي بِهِ وَهُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَهُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّأْيَاتُ وَالْأَلْوَيَهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَ إِلَى مَعَ مَنِ اجْتَمَعَتْ بِنُوْ فَاطِمَهُ فَوَاللَّهِ مَا صَاحِبُكُمْ إِلَى مَنِ اجْمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَاقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَّخِرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِكُمْ فَلَعْلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَكَفَاكُمْ بِالسُّفَيْانِيِّ عَلَامَهُ

الکافی ج : ۸ ص :

عیص بن قاسم گفت : از امام صادق [شنبیدم که می فرمود:

"بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای وی نیست، و مواطن جانهای خود باشد؛" به خدا سوگند کسی که برای گوسفندان خود چوپانی دارد هنگامی که چوپان دیگری را می یابد که بهتر از اولی گوسفندانش را نگهداری می کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی می سپارد، چه نیکو بود اگر هر یک از شما دارای دو جان می بود، با یکی جنگیده و تجربه می اندوختید و با دیگری از تجربیات حاصله استفاده می کردید، لکن انسان یک جان بیشتر ندارد و هنگامی که از دست رفت دیگر راه بازگشت وجود ندارد، پس سزاوار است از جانهای خودتان در جهت خیر استفاده نمایید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد توجه و دقت کنید که برای چه هدفی قیام می کنید.

نگویید زید هم خروج کرد، زید فردی عالم و بسیار راستگو بود و شما را به حاکمیت و ریاست خودش دعوت نمی کرد، او شما را به آنچه رضای آل محمد است فرا می خواند، و اگر پیروزی و ظفر می یافت به وعده هایش وفا می کرد، وی علیه یک قدرت متمرکزی [حکومت بنی امیه]

خروج کرد تا آن را شکسته و متلاشی کند، اما ببینید آن کسی که امروز از خانواده ما قیام کرد [محمد بن عبدالله] شما را به چه چیز می‌خواند؟ آیا به رضای آل محمد [!] که ما شهادت می‌دهیم به دعوت او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی‌یاور است ما را نافرمانی می‌کند. پس هنگامی که علم و پرچمها برافراشت و افرادی اطراف او را گرفتند، چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟ به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه [!] بر گرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماع کردند و ماه رجب بود با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را هم در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید شاید برای تقویت نیروی شما بهتر باشد، و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت شما را است.^{۱۱}

۱ الکافی، جلد ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱ - ۹۰/۶/۲۷

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآلله الطاهرين سيمما امام زماننا

روحی وارواح من سواه لتراب مقدمه الفدah.

بحث در حتمی یا غیر حتمی بودن حرکت سفیانی بود؟

بعضی روایات فقط اصل خروج را گفته‌اند و بعضی حتمی بودن را. در جمع بندهی به این میرسیم که این دو دسته از روایات، با صطلاح مثبت هستند و تعارض ندارند و سفیانی از علائم حتمی است. ولی بحث بـذا هم باید در نظر باشد به خصوص که روایت خاص از امام جواد ع دارد.

مرحوم مجلسی در مورد حدیث عیص بن القاسم[ؑ] نکاتی دارند که به آن اشاره میکنیم.

«در مورد سندآن می‌فرماید: حسن. (این روایت مشکل سندی ندارد، حسن بودن آن به خاطر علی بن ابراهیم است که امامی است، أما توثیق ندارد ولی ما گفته ایم که ابراهیم علاوه براینکه توثیق دارد فوق و ثابت هم است)

قوله عليه السلام: "و انظروا لأنفسكم"

(۶) ای فی امور أنفسکم و هدایتها و عدم هلاکها (کارهای خودتان را حسابرسی کنید و در سبب هدایت و راه مستقیم حرکت کنید و سبب هلاکت خودتان نشوید) و ضلالتها، و من يجب عليکم، متابعته او ارحموا أنفسکم و أعينوها، يقال: نظر له (وبینید از چه کسی باید پیروی کنید این در موقعیتی بود که حرکات ضد عباسیین زیاد بود و ادعای داشتند که امام هم باید وارد این عرصه شود و یک سری هم، بعضی را به عنوان رهبر خود قرار داده بودند امام می‌فرماید مواظب باشید ار هر کسی تبعیت نکنید و ارحموا انفسکم ممکن است مراد این باشد که به خودتان رحم و کمک کنید)

قوله عليه السلام: "فيها الراعي"

(۱) المراد أن الإمام والوالى بمنزلة الراعى و الرعية بمنزلة الغنم، فكما أن الإنسان لا يختار لغنه إلا من كان أصلح لها فكذلك لا ينبغي أن يختار لنفسه من يعطيها و يهلكها فى دينها و دنياها. (شخصی که یک گله گوسفند دارد هر کسی را انتخاب نمی کند بلکه چوپانی که خبره و آگاه باشد و گوسفندان را درست ببرد و خوب بچراند و صلاحیت او مورد تأیید باشد را انتخاب میکند که راعی به منزله مقام تشییه و تنزیل است که سزاوار نیست کسی را انتخاب کند مگر اینکه صلاحیتش بیشتر باشد. وازاینجا بحث ما شروع میشود)

قوله عليه السلام: "إن أتاكم آت منا" (اگر کسی از طرف ما آمد و به شما خبر داد که ما راضی هستیم یا نه در آن شخص دقت کنید و هر کسی را نپذیرید)

(۲) ای خرج أحد من الهاشميين أو العلوبيين. (اگر کسی از علویین قیام کرد این به حساب ماست)

قوله عليه السلام: "إلى الرضا من آل محمد عليهم السلام" (وشعارشان این باشد)

(۳) إلی أن يعمل بما يرضی به جميع آل محمد، أو إلى المرتضى و المختار منهم. (یعنی قول میدهیم که کاری کنیم که اهل بیت وائمه از ما راضی باشد)

قوله عليه السلام: "إلى سلطان مجتمع" ای فلذک لم یظفر. (شخص زید را به رخ ما نکشید زید قیام کرد برای اینکه یک حکومت قوی را سرنگون کند، موفق نشد و به نتیجه نهایی نرسید.)

قوله عليه السلام: "إلا من اجتمعوا" ای لا تطیعوا إلا من کان كذلك، أو لا ترضی إلا بمن کان كذلك.

قوله عليه السلام: "إذا كان رجب"

(۶) ظاهره أن خروج القائم عليه السلام يكون في رجب و يحتمل أن يكون المراد أنه مبدأ ظهور علامات خروجه، فأقبلوا إلى مكانه في ذلك الشهر، لتكونوا شاهدين هناك عند خروجه، و يؤيد ذلك توسعته عليه السلام، و تجويز التأخير إلى شعبان و إلى رمضان، و على الأول يدل على عدم وجوب مبادرة أهل الأمصار، و هو بعيد. و يحتمل على بعد أن يكون المراد حثهم على الإتيان إليه صلی الله عليه فی كل سنة لتعلم المسائل، و للفوز بالحج و العمره مكان الجهاد الذي كانوا

یتهالکون فیه، فإن الحج جهاد الضعفاء، و لقاء الإمام أفضل من الجهاد». (مرآة العقول-جزء ۲۶-)

(۲۵۷ ص)

احتمال اول:

ماه رجب که شد بباید یعنی چه؟ کجا بباییم؟ یعنی ماه رجب (نه ماههای دیگر) ابتدای ظهور علامات است و خودتان را به مکه برسانید، تا نزدیک باشید و شاهد خروج حضرت باشید، و مؤید حرف ما تخفیف حضرت ﴿ است که اگر رجب نشد شعبان و رمضان بباید و مبادرت الزامی نیست. ولی ایشان میفرمایند که احتمال دیگری هم است ^۱

احتمال دوم:

هرسال ماه رجب که شد به ملاقات ما بباید تا علاوه بریاد گیری احکام و مسائل دینی، درک عمره رجبیه (به جای جهاد) داشته باشید.

به خاطر اینکه آوا و تبلیغات برای جهاد قوی و بالا بود و حکومتهای ظالم به علویین زور میگفتند، لذا علویین که به ستوه آمده بودند، زیاد قیام میکردند شما مقاتل الطالبین را ببینید که چندین نفر به شهادت رسیدند حکومت قوی و آنها ضعیف بودند و هر کسی قیام میکرد قلع و قمع میشد امام برای حفظ شیعه و علویان، از تلبیه و آری گفتن آنها جلوگیری میکرد و فرمود: جهاد شما این است که به طرف ما بباید و آن جا حج هم به جا بیاورید. این قضايا و اینکه فضليت ادائی عمره، همان فضليت و به جای جهاد است در آن مقطع زمانی بوده است که حکومت همت بسته بود، اثری از اهل بیت نباشد، امام باید شیعه و علویین را حفظ کند. ان شاء الله... بررسی خواهیم کرد که اگر همه قیام های قبل از ظهور را تخطیه کنیم پس قیام زید، مختار و قیام علماء در تاریخ چه میشود. پس منظور امام کدام جهاد است؟ یعنی خودتان را به آب و آتش نزند که به طرف این قیامها بروید، حج و رسیدن خدمت امام زمان از جهاد افضل است.

۱. (مرآة العقول-جزء ۲۶-ص ۲۵۷)

این احتمال دوم ربطی به علایم ظهور ندارد درواقع بیانی است که مردم را تشویق میکند به طرف امام معصوم بیایید ولی مرحوم مجلسی آن را نمی پذیردمی فرماید اگر چه مطلبی درستی است ولی دلالت روایت بر این مطلب بعيد است.

اکنون به چند نکته از مرحوم فیض کاشانی در مورد سفیانی می پردازیم.

نکته اول: در بعضی روایات به جای سفیانی شیصبانی آمده است این فرد کیست؟

نکته دوم: اینکه میگویند سفیانی از شام میآید شام کجاست؟

نکته سوم: عنبه چه کسانی میباشند؟

بیان مرحوم فیض در ذیل این روایت

باب ۵۱ علامات ظهوره ع

[۱] ۹۵۸/۸/۳۱۰ ۴۸۳ محمد عن ابن عیسی عن علی بن الحکم عن الخراز عن

عمر بن حنظله قال سمعت أبا عبد الله ع يقول خمس علامات قبل قيام القائم ع الصیحه و السفیانی و الخسف و قتل النفس الزکیه و الیمانی فقلت جعلت فدایک- إن خرج أحد من أهل بيتك قبل هذه العلامات أخرج معه قال لا- فلما كان من الغد تلوت هذه الآية إِنْ نَشَا نُنْزَلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَغْنَاقُهُمْ لَهَا خاصِيَّعِينَ فقلت له أ هي الصیحه فقال أما لو كانت خضعت عنانق أعداء الله تعالى

بیان

الصیحه هی التي تأتی من السماء بأن الحق فيه و فی شیعته و هی صیحتان كما یأتی و السفیانی رجل من آل أبی سفیان یخرج بالشام یملک ثمانیة أشهر و الخسف هو ذهاب جیش السفیانی إلى باطن الأرض بالبیداء و هو موضع فيما بین مکه و المدینه و فی بعض الروایات خسف بالبیداء و خسف بالمسرق و خسف بالمغرب و النفس الزکیه غلام من آل محمد یقتل بین الرکن و المقام اسمه محمد بن الحسن. (الوافی، ج ۲، ص: ۴۴۴)

نکته اول: در بعضی روایات به جای سفیانی شیصبانی آمده است این فرد چه کسی میباشد؟

نکته دوم: اینکه میگویند سفیانی از شام میآید شام کجاست؟

نکته سوم: عنبه چه کسانی میباشند؟

حدود شام:

حدود شام کجاست؟ در معجم البلدان ج ۳ این بحث مفصل‌آمده و خلاصه آن: شام از فرات (آسیا) تا مصر که قاره (آفریقا) است طول دارد، اما عرض آن منبع، حلب، همس، دمشق بیت المقدس انطاکیه (ترکیه)، طرابلس (لبنان)، عکا، عسقلان (فلسطین اشغالی) است.

یعنی «يظهر من الشام» بر شام فعلی و سوریه نباید تطبیق کرد و به وسعت شام دقت شود که خود آن پنج لشگرند جند دمشق، جند فلسطین، جند حمص، جند الاردن. که جزء تقسیمات شام است پس نباید سفیانی را به حدود خاص سوریه و یا اردن محدود کرد.

شیصبانی:

در بعض روایات آمده مردم قبل از سفیانی، شیصبانی را مردم باید بینند مزه تلخ آن را بچشندو نام آن فقط در یک روایت در کتاب الغیبه نعمانی از امام محمد باقر آمده است.

۸- حدثنا أبو سليمان أحمد بن هوذة الباهلي قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي بنهاوند سنة ثلاثة و سبعين و مائتين قال حدثنا أبو محمد عبد الله بن حماد الأنصاري سنة تسع و عشرين و مائتين عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفي قال سألت أبا جعفر الباقر عن السفرياني فقال «وأني لكم بالسفرياني حتى يخرج قبله الشيشياني يخرج من أرض كوفا ينبع كما ينبع الماء فيقتل وفدهم فتوقعوا بعد ذلك السفرياني و خروج القائم». ^۱

در لسان العرب معنای شیصبان آمده که به خرمایی که هسته اش تُرد ویا نارس وغیر مرغوب باشد شیص یا شاص میگویند. اهل مدینه به بزو بزغاله به علت شیطتش میگویند. (شیص الناس: اذا عذبهم بالاذى) یعنی مردم راشکنجه میکنند و شیصبانی شکنجه گراست.

به همین علت بعضی بر صدام تطبیق کرده اند

۱. نکته: مطلب مهم در تبع روایاتی که انجام داده ام این است که لقب مهدی حدود ۳۰۰ موردولی لقب قائم بیش از ۸۰۰ مورد در روایات آمده است.

۲. الغیبه للنعمانی ص : ۳۰)(معجم ج ۴ ص ۴۰۵)

۹۰/۷/۱۰

بحث در سخنان بزرگان در موزد سفیانی و شرح روایاتی که به عنوان برداشت از روایت داشتند بود سؤال این است که نزول و ملحق شدن حضرت عیسی ﷺ به امام زمان (عج) در کجاست؟

اینکه در کتب عامه معروف شده «صلاء در بيت المقدس» است به بیان مرحوم مجلسی اول در مورد «اقتدای حضرت عیسی ﷺ در مکه» که خلاف معروف و مشهور بود رسیدیم که موجب اعجاب خیلی‌ها شد. چون ایشان محقق بزرگی هستند حتماً حرف ایشان «صلاء در مسجدالحرام» دلیل روایی دارد. تمام ۷ جلد معجم را دیدیم به این نتیجه رسیدیم که آنچه در روایات خاصه آمده اصل نزول و اقتدا هست اما (نزول و صلاة در بيت المقدس) را پیدا نکردیم و در روایات عامه مثل کعب الاخبار و یا در فتن ابن حماد (بیت المقدس و...) آمده در روایات خاصه «نزوله حاجا او معتمرا» و «یصلی الجمعه» آمده و چون روز ظهر هم جمعه است احتمال ظهر حضرت هم زمان با نماز در پشت سر حضرت بعيد نیست و بر اساس روایات خاصه می‌توان گفت لحظه‌ی نزول مکه است.

شاید دلیل بیان بیت المقدس جریانی باشد برای علم کردن آنجا در مقابل کعبه از صحابه رسول خدا یا تابعین می‌گویند که کعبه روزی چند بار برای بیت المقدس سجده می‌کند امام جواب داد «کذب و کذب» یعنی هم تو دروغ می‌گویی و هم راوی دروغ می‌گوید مکه اشرف امکنه است» سؤال دانش پژوهه: آیا حضرت عیسی ﷺ برای سرکوب یهودیان و مسیحیان به بیت المقدس نمی‌رود؟ ما منکر ورود حضرت عیسی به بیت المقدس ویا ورود حضرت مهدی به بیت المقدس نیستیم امام زمان (عج) در مکه ظهر می‌کند و بعد به مدینه و بعد به عراق می‌رود و در انتهای برای سرکوب یهودیان به بیت المقدس میرود، چرا حضرت عیسی ﷺ در آخر ملحق می‌شود؟

دیدن این موضوع در روایات جالب است در اکثر روایات اصل نزول و اقتدا است و محل و زمان نیامده

از جمله روایات امام باقر ﷺ است حدثنا محمد بن عاصم رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثنا إسماعيل بن على القزوینی قال

حدثنی علی بن إسماعیل عن عاصم بن حمید الحناط عن محمد بن مسلم الثقفی قال سمعت أبا جعفر
محمد بن علی الباقر ع يقول القائم منا منصور بالرعب مؤید بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز
يبلغ سلطانه المشرق والمغرب و يظهر الله عز وجل به دینه علی الدين کله و لو کره المشرکون فلا يبقى
فی الأرض خراب إلا قد عمر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم فیصلی خلفه قلت يا بن رسول الله
متى يخرج قائمکم قال اذا تشبه الرجال بالنساء و.....»^۱

در روایت دیگر سوال از دابه‌الارض شده فرمودند هنگامی که عیسی مشغول طوف است «
یطوف بالبیت »

عن حذیفه بن یمان^۲: او فيه ذکر الدابه قلت يا رسول الله و من این تخرج؟ قال **من اعظم المساجد حرمه على الله بينما عیسی یطوف بالبیت** و معه المسلمون... تحرک القندیل و ینشق

الصفا مما یلی المسعی و تخرج الدابه من الصفا اول ما یبدو..»^۳
به هر حال در روایات اهل بیت المقدس نیامده و مکه هم مشخصا نیامده مگر اینکه بگوییم
فاصله است بین نزول و نماز که این هم با هشت ماه بودن عملیات و کشتن دجال و... سازگار
نیست. و به نظر این حرفهای کعب احبار که با پیشینه ی یهودی خود وارد اسلام کرده است.

به هر حال در روایات اهل بیت نزول در بیت المقدس نیامده و مکه هم مشخصا نیامده مگر
اینکه قائل به فاصله بین نزول حضرت عیسی و نماز شویم که این هم با هشت ماه بودن عملیات

۱. معجم احادیث المهدی، ج ۷، ص ۲۶۱ و اولین منبع اثبات الرجعه فضل بن شاذان است که در دسترس نیست کمال الدین ج ۱، ص ۳۳۱

۲. بحث سندي: حذيفه بن یمان هم از نظر ما معتبر است وهم از نظر اهل سنت ذهبي (درج ۳ تاریخ الاسلام آورده که حذيفي اتفاقات تا قیامت را می دانسته «کان یعلم بین يدی الساعه» و اهل سنت این مطلب را زیاد دارند، پس ذهبي میگوید حذيفه علم غیب دارد ولی پیامبر وائمه علم غیب نمیدانستند؟! لذا خلافاً میدیدند که اگر در نماز شخصی شرکت نمی کند انها هم نمی رفتند. یا از او سؤال می کردند آیا ما هم جزء منافقین هستم یا نه؟ انشدک الله آنا من المنافقین»

۳. این روایت را طبری در جامع البیان ج ۲، ص ۱۰ و الكشف والبیان (از شعلی در ج ۷) هم آورده این روایت مدرک اصلی آن سنه است خاصه هم از منابع آنها در (بحار الانوار ج ۵، ص ۱۲) نقل کرده اند. از شیعه مدرک خاصی ندارد

امام زمان و کشتن دجال و... سازگار نیست. زیرا هنگامی که حضرت عیسی برای کشتنی دجال می‌آید چهار ماه از عملیات امام زمان گذشته و در آن زمان جنگی نیست و اسلحه ارزان و وسائل کشاورزی گزان می‌شود (که کنایه از روی آوردن مردم به کشاورزی می‌شود). در صورتی که در روایات زیادی داریم حضرت عیسی به عنوان فرماندهی عملیات است دیگر بعد از عملیات فرماندهی نمی‌خواهد.

روایاتی داریم که حضرت عیسی برای نماز ضبح نازل می‌شود و نماز جمعه را در مکه می‌خواند. بالاخره به نظر این حرفهای کعب احبار که با پیشینه‌ی یهودی خود وارد اسلام کرده است.

إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَ اسْتَكْبَتُ وَ أَنَا أَهُمُ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ كَانَهُ دَخَلَ قَلْبِي شَءٌ فَهَلْ يُصَلِّي فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمَحْمِلِ فَقَالَ لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ قُلْتُ وَ أَئِنَّ حَدُّ الْبَيْدَاءِ فَقَالَ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عِإِذَا بَلَغَ ذَاتَ الْجَيْشِ حَدَّ فِي الْمَسِيرِ وَ لَا يُصَلِّي حَتَّى يَأْتِيَ مُعَرَّسَ النَّبِيِّ صَ قُلْتُ لَهُ وَ أَئِنَّ ذَاتَ الْجَيْشِ فَقَالَ دُونَ الْحَفِيرَةِ بِثَلَاثَةِ أُمِيَالٍ تهذیب الأحكام، ج ۲، ص: ۳۷۶
ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج ۴، ص: ۶۱۵

(۵): صحيح. و في القاموس: البيداء أرض ملساء بين الحرمين. و في النهاية: البيداء

المفازة لا شيء فيها، و اسم موضع مخصوص بين مكة و المدينة، و منه الحديث "إن قوما يغزون البيت، فإذا نزلوا بالبيداء بعث الله تعالى جبريل، فيقول: يا بيداء أبيديهم، فيخسف بهم" أي: أهلكيهم. انتهى. و أقول: في أخبارنا أن هذا الجيش جيش السفياني.

قوله عليه السلام: دون الحفيرة (۱) لعل المراد الأرض المنخفضة التي فيها مسجد الشجرة.

بحث ما راجع به روایات سفیانی، شیسیانی، خسف و تحولاتی که در نزدیکی مدینه و بلاد اتفاق می‌افتد و به مناسبت در خسف بالبیداء که برای سفیانی و دجال است بحث نزول حضرت عیسی ۱ شد که گفتیم بنابر صحبت مرحوم مجلسی اول حضرت عیسی در مکه نزول میکند و روایاتی داریم که میفرمود: افضل و اشرف بقاع مکه است.

سؤال: اگر مکه افضل و اشرف بقاع است پس چگونه روایاتی راریم که میگوید کربلا بافضلیت
ترین نقطه است؟

در جلد ۱۴ وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ص ۵۱۵ چندین روایت به این مضمون وجود دارد که اشرف بقاع کربلاست و نیز در باب استحباب التبرک بکربلاء روایاتی از کامل و تهذیب نقل می‌کند که خداوند قبل از مکه کربلا را خلق کرد.

- مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَسَنِ يَإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلَىٰ الْبَرْوَقْرَىٰ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمْرُو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عَ قَالَ «خَلَقَ اللَّهُ كَرْبَلَاءَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْكَعْبَةَ بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ الْفَّ عَامٍ وَقَدْسَهَا وَبَارَكَ عَلَيْهَا فَمَا زَالَتْ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ الْخَلْقَ مُقَدَّسَةً مُبَارَكَةً وَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ وَجَعَلَهَا

بر طبق این روایت، کربلا مبارک و مقدم بر مکه است و با فضیلت ترین نقطه در بهشت کربلاست. و در مستدرک نیز روایاتی به همین مضمون آمده است و این روایات باعث شده که بگویند کربلا افضل است.

اشکال: این گونه روایات منشا اشکال برای سلفیها و بعضی از خودیها شده و ایراد میگیرند که چگونه سر زمینی، می تواند افضل از کعبه باشد؟

١. وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ٥١٥

ابتدا در پاسخ به این سؤال، که آیا سرزمینی است که افضل از کعبه باشد؟ می‌گوییم بله بعضی از ائمه اهل سنت مانند احمد حنبل و مالک، و هم چنین کسانی از خود اهل سنت، مدینه را از مکه افضل می‌دانند. شیخ طوسی در الخلاف ج ۲ ص ۴۵۱ این مطلب را آورده

مسئله ۳۵۸: مکة أفضـل من المـدـيـنـة. و به قال الشافـعـيـ، وأهـلـ مـكـةـ، وأهـلـ الـعـلـمـ أـجـمـعـ إـلـاـ مـالـكـاـ فـإـنـهـ قـالـ: المـدـيـنـةـ أـفـضـلـ مـنـ مـكـةـ. و به قال أـهـلـ المـدـيـنـةـ دـلـيـلـنـاـ: إـجـمـاعـ الـفـرـقـةـ، فـإـنـمـ رـوـواـ «ـأـنـ صـلـاـةـ فـيـ الـمـسـجـدـ الـحـرـامـ بـعـشـرـةـ آـلـافـ صـلـاـةـ»ـ. «ـوـ صـلـاـةـ فـيـ مـسـجـدـ النـبـيـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـآـلـهـ بـأـلـفـ صـلـاـةـ»ـ، فـدـلـ ذـلـكـ عـلـىـ أـنـ مـكـةـ أـفـضـلــ. ^۱ پـسـ بـالـاخـرـهـ اـشـكـالـیـ بـرـ ماـ وـارـدـ نـمـیـ شـوـدـ زـیرـاـ کـسـانـیـ اـزـ اـهـلـ سـنـتـ هـمـ هـسـتـنـدـ کـهـ قـائـلـ بـهـ اـفـضـلـیـتـ سـرـزـمـینـیـ بـرـ مـکـهـ بـاشـنـدـ.

خوب، حالا بورسی می‌کنیم که آیا نظر شیعه همین است که بالاخره کربلا اعظم از مکه معظمه است یانه؟ شیخ حر عاملی بعد از ذکر روایت ذیعل فرمایشی دارند:

حدثني محمد بن جعفر القرشي الراز، عن محمد بن الحسين بن أبي - الخطاب عن أبي سعيد - عن بعض رجاله - عن أبي اجارود (قال : قال على بن - الحسين عليه السلام : اتخاذ الله ارض كربلاء حرماً آمناً مباركاً قبل ان يخلق الله ارض الكعبة و تحيذها حرماً باربعه و عشرين الف عام ^۲ ، خداوند متعال بیست و چهار هزار سال قبل از اینکه زمین کعبه را خلق کند و آن را حرم قرار دهد زمین کربلاء را آفرید و آن را حرم امن و مبارک گرداند،

شیخ حر عاملی در توضیح روایت می‌فرمایند: «تقدم در خلقت، مستلزم تقدم در شرافت، بر کعبه نیست. (بعد ای ک مثال می‌زن) چنانچه تقدم انبیاء بر پیامبر مستلزم شرافت انبیاء بر پیامبر نیست. ». ^۳

۱. از شیعه: الخلاف شیخ طوسی ج ۲ ص ۴۵۱ واژ اهل سنت: مجموع التووی ج ۷، ص ۴۰۷-مجموع الملک معبود ج ۷ ص ۴۷۰-عمدة القاری ج ۱۰ ص ۲۳۵- محلی ابن حزم ج ۷ ص ۲۷۲

۲. ادامه حدیث در کتاب کامل الزیارت: «و انه اذا زلزل الله تبارك و تعالى الارض و سيرها رفعت كما هي بترتتها نورانية صافية، فجعلت في افضل روضة من رياض الجنة، و افضل مسكن في الجنة، لا يسكنها الا النبيون والمرسلون، او قال او لوالعزم من الرسل - و اهـا لـتـزـهـرـ بـيـنـ رـيـاضـ الـجـنـةـ كـمـاـ يـزـهـرـ الـكـوـكـبـ الدـرـيـ بـيـنـ الـكـوـكـبـ لـاهـلـ الـارـضـ يـغـشـيـ نـورـهـ اـبـصـارـ اـهـلـ الـجـنـةـ جـيـعـاـ، وـ هـيـ تـنـادـیـ :ـ اـنـ اـرـضـ اللـهـ الـمـقـدـسـةـ الطـيـةـ الـمـبـارـكـةـ الـتـيـ تـضـمـنـتـ سـيـدـ الشـهـداءـ وـ سـيـدـ شـيـابـ اـهـلـ الـجـنـةـ)ـ.ـ حدـثـنـیـ اـبـیـ رـجـمـةـ اللـهـ عـلـیـهـ - وـ عـلـیـ بـنـ الـحـسـنـ ؛ـ وـ جـمـاعـةـ مـشـایـخـیـ،ـ عـلـیـ اـبـیـ اـبـرـاهـیـمـ،ـ عـمـ اـبـیـهـ،ـ عـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـیـ،ـ عـنـ عـبـدـ اـبـیـ سـعـیدـ الـعـصـفـرـیـ - عـنـ رـجـلـ - عـنـ اـبـیـ اـجـارـودـ قـالـ :ـ قـالـ عـلـیـ بـنـ الـحـسـنـ عـلـیـهـ السـلـامـ - وـ ذـکـرـ مـثـلـهـ - .ـ

خوب این فرمایش حر عاملی شبهه را درست حل نکرد و جواب کامل نیست
مرحوم شهید اول در دروس مطلبی را ذکر کرده اند: «مکة أَفْضَلُ بِقَاعِ الْأَرْضِ ما عَدَا مَوْضِعَ قَبْرِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرَوَى فِي كَرْبَلَاءِ عَلَى سَاكِنِهَا السَّلَامَ مَرْجِحَاتٍ، وَالْأَقْرَبُ أَنْ مَوْضِعَ قَبْرِ
الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ كَذَلِكَ، أَمَّا الْبَلْدَانُ الَّتِي هُنَّ بَهَا فَمِكَةُ أَفْضَلُ مِنْهُمَا حَتَّى مِنَ الْمَدِينَةِ».^۱

شهید در دروس بعد از ذکر افضلیت مکه فرمود: «ماعدا موضع قبر رسول الله و روی فی کربلا
علی ساکنها السلام..» پس طبق نظر شهید موضع قبور ائمه مثل محل دفن پیامبر از کعبه اشرف
است «والاقرب ان موقع قبور الائمه كذلك لاالبلدان.. (نه اینکه کربلا افضل از مکه باشد). فمکه
افضل منها حتى من المدينة»

«المؤمن أعز من الكعبة» وقتی مؤمن از کعبه عزیزتر است پس هیچ بعدی ندارد که موضع دفن
امام حسین لازم که اشرف باشد هر چند مرحوم مجلسی در سند حدیث این روایت اشکال کرده
است.

ادامه بحث بیانات علماء در مورد سفیانی :

وَبِهَذَا إِلِسْنَادِ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبْيَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ
أَنْتَ إِذَا وَقَعْتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ - فَيَأْرِزُ الْعِئْمُ (احتمال فتح عین هم داده اند) كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ
فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَتِ الشِّيَعَةُ وَ سَمَّيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَابِيْنَ وَ تَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ قُلْتُ
جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا عِنْدَ ذِلِّكَ مِنْ خَيْرٍ فَقَالَ لِي الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذِلِّكَ ثَلَاثَةً^۲ الكافی، ج ۱، ص: ۳۴۱

(ج ۴ ص ۵۱ معجم الرجال)

«أبیان نقل می کند که امام صادق از من پرسید: چه وضعی خواهید داشت زمانی که بسطه شدید
انجام شود که این واقعه بین دو مسجد اتفاق می افتد (این اتفاق اشاره به چیست) که باعث
می شود علّم ها (بنابر قرائت مازندرانی) علّم برچیده می شود همانگونه که مار در لانه اش جمع

۱. الدروس في الفقه الإمامية، شهید اول، چاپ سنگی ص ۱۳۹

۲ کافی، ج ۱، ص: ۳۴۱ و معجم الاحدیث ج ۴، ص: ۵۱

می شود و شیعیان با یگدیگر در گیر می شوند و بر روی یگدیگر آب دهان می اندازند. به امام گفتم
در گیری، جنگ، رانش زمین،أخذ به شدت، بالای آسمانی و امنیت به خطرمی افتاد و مردم دلهاشان
باهم نیست پس خیری در آن زمان نیست سپس امام ۳ مرتبه فرمود: تمام خیر آن موقع است.»

مرحوم مجلسی بعد از ذکر روایت می فرمایند:

بررسی سنده:

« صحيح : إذا لظاهرأن على بن الحسن هو الطاطري، و في بعض النسخ على بن الحسين فيكون
مجهولا.

{أبان بن تغلب: مقبول الطرفين است يعني هم شيعه آن را قبول دارد هم سنى} ^۱
و البطشه^۲: الأخذ بالعنف والسطوة، الأخذ الشديد (با قساوت و شدت چیزی را گرفتن) و
المسجدان: مسجد مکه و مسجد المدينه، او مسجد الكوفه و مسجد السهلة، و الأول أظهر و هو
إشارة إلى واقعة عظيمة من حرب أو خسف أو بلاء تقع قريبا من ظهور المهدى عليه السلام، فالخير
هو ظهور القائم عليه السلام أو قريبا من وجوده عليه السلام أو من غيته الكبرى، فالخير لكثرة الأجر
و قوة الإيمان كما مر. قال المحدث الأسترآبادی رحمه الله: بأنه إشارة إلى وقعة عسکر السفياني بين
المسجدین، و إلى الفتنة التي تظهر من عسکره في عراق العرب (احتراز از عراق عجم)، و ظهور
رجل مبرقع من الشیعه في العراق، و دلالته (مزدور مبرقع) عسکر السفياني على الشیعه، و المراد من
الخير كله (۵) ظهور القائم عليه السلام انتهى». ^۳

۱. أبان ابن تغلب کسی است که ریشه تفکراتش از امام باقر و امام شادق (ع) است زیرا بیش از ۳۰۰۰ حدیث حفظ بوده است و وقتی ابانفوت شد امام فرمود: «إن موبه أوجع قلبي» (موت او دل مرا به درد آورد) وایشان عراقي بود. هرگاه مدینه می آمد اما م به او می فرمود: «ای ابان برای مردم سخنرانی کن دوست دارم ببینم که این چنین پیروانی دارم (أحب أن ارى فی شیعکم مثلکم)» و هرگاه ایشان سخنرانی میکرد تمام سخنرانیها اعطیل می شد.

۲. در بعضی روایات ه جای بطشه سبطه آمده است. و فی غبة النعمانی: يأتي على الناس زمان يصيّهم فيها سبطة يأرز العلم فيها كما تأرز
الحياة في جحرها فبینا هم كذلك إذ طلع عليهم نجم، قلت: فما السبطة؟ قال: الفترة، إلى آخر الخبر

۳. مرآة الحقول في شرح احبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۱

این اتفاق یک رخداد عظیمی از جنگ و خسف و در گیری است که تقع من ظهور: که اگر خسف باشد خسف جیش سفیانی است که از علایم ظهور است و منظور از «الخیر» ان ظهور قائم آل محمداست.

مرحوم مازندرانی در مورد این روایت

شرح اصول کافی ج ۶ مرحوم مازندرانی در مود حوادث به ضرس قاطع مکه و مدینه را میداند و علم بالتحریک (پرچم که کنایه از حکومتها است) بخوانید و حجر را به ضم جیم (به معنای لانه ی موش بزرگ). و معنای تفل را بیان کردند و آن را اشاره به قیام های حسنی و سفیانی می داند که همه بین المسجدین می دانند. بل فی اقطار الارض و من الشیعه ابن بغی صاحب... دلالت السفیانی علی الشیعه و منازلهمو فی قرب الإسناد فی الصحيح عن البزنطی قال: قال الرضا عليه السلام: إن قدام هذا الأمر علامات حدت يكون بين الحرمين، قلت: ما الحدث؟ قال: عصبة تكون، و يقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجلا، و قيل: المراد ما وقع فی خلافة المتكول فی سویقة و هی قریة من أعراض المدينة فی جنب الروحاء، قال صاحب القاموس: سویقة موضع بنواحی المدينة یسكنه آل علی بن أبي طالب عليه السلام، و قال السمهودی فی كتاب خلاصة الوفاء: سویقة عین عذبة كثيرة الماء لآل علی، و كان محمد بن صالح الحسینی خرج علی المتكول فأنفذ إلیه جيشا ضخما فظفروا به و بجماعه من أهله فقتلوا بعضهم و أخربوا سویقة و عقرروا بها نخلا كثيرا و ما أفلحت السویقة بعد، و جل سویقة لآل علی و كانت من صدقات علی عليه السلام، انتهى. و هذه الواقعه أفضت إلى غيبة صاحب الزمان عليه السلام، و سمعت من رأى سویقة مرارا مع الشریف زید و عسکره يقول: إن المشهور عند شیعه تلك الأماكن أن سویقة منزل صاحب الزمان علیه السلام، انتهى.^۱

۱. مرآة العقول فی شرح احبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۲

جلسه ۹۰/۷/۱۶

علامه مجلسی در ذیل روایت، در توضیح «بین المسجدین» دو احتمال را بلا تعیین دادند که بین کوفه و سهلہ باشد یا بین مکه و مدینه باشد. و سپس سخن مرحوم استر آبادی را اوردند و در اخر روایتی را از قرب الاسناد نقل کردند که حدیث آن به شرح زیر است:

و فى قرب الإسناد فى الصحيح عن البزنطى قال: قال الرضا عليه السلام: "«إن قدام هذا الامر علامات، حدث يكون بين الحرمين، قلت : ما الحدث ؟ قال : عصبة تكون، ويقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجالا"»^۱ –

إن قدام هذا الأمر^۲ (احتمالا مثل بعض روایات دیگر منظور ظهور و حکومت است) علامات حدث یکون بین الحرمين، قلت: ما الحدث؟ (که بزنطی می گوید از امام رضا پرسیدم آن واقعه بین الحرمين چیست؟) قال: عصبة تكون، ويقتل فلان من آل فلان خمسة عشر رجالا (همه روایت مبهم است چون میگوید گروهی هستندکه ۱۵ نفر از آل فلان را به قتل میرساند)

بيان مرحوم مجلسی :

«و قيل: المراد ما وقع في خلافة المتكفل في سويقه و هي قرية من أعراض المدينة في جنب الروحاء، قال صاحب القاموس: سويقه موضع بنواحي المدينة يسكنه آل على بن أبي طالب عليه السلام، و قال السمهودي في كتاب خلاصة الوفاء: سويقه عين عذبة كثيرة الماء لآل على، و كان محمد بن صالح الحسيني خرج على المتكفل^۳ (حكومة ننگین او و سخت گیری او بر شیعیان معروف است) فأنفذ إليه جيشا ضخما فظفروا به و بجماعة من أهله فقتلوا بعضهم و أخربوا سويقه و عقروا بها نخلا كثيرا و ما أفلحت السويقه بعد، و جل سويقه لآل على و كانت من صدقات على عليه السلام، انتهى. و هذه الواقعه أفضت إلى غيبة صاحب الزمان عليه السلام، و سمعت من

۱. قرب الاسناد، ص ۳۲۷، شماره حدیث ۲۳۲۶، چاپ آل البيت

۲. در روایات تعبیرات «هذا الامر» و «صاحب الامر» و «أنت صاحب الامر» اشاره به حکومت امام ذمان(عج) دارد.

۳. در کتاب ابن اثیر شافعی: (إن المتكفل مبغضاً لأهل بيته ومعاذداً.....)(ادشمن اهل بیت بود و اگر به او خبر میرسید که شخصی دوست دار اهل بیت است اول اموالش را مصادره می کرد و سپس اورا به قتل می رساند داستان محمد فرج را ببینید.در مقاتل الطالبين نقل من کند که شش نفر از اهل بنت با نک چادر نماز من خواندند چون لباس نداشتند و اگر کسی کمک می کرد انقدر آن را می زند. سیاست آنها این بود که آنها فقیر باشندو محمد صالح در این زمان قیام کرد.

رأى سويقة مرارا مع الشرييف زيد و عسکره يقول: إن المشهور عند شيعة تلك الأماكن أن سويقة منزل صاحب الزمان عليه السلام، انتهى. » مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٤، ص: ٥٢ طبق بيان مرحوم مجلسى، واقعه بين الحرمين گفته شده، در زمان متوكلا درسویقه اتفاق می‌افتد و دیگر این روایت ربطی به جیش الخسف ندارد. و اگر در ابتدا اشاره به علامات شده است ذکر الخاص بعدالعام است چون لازم نیست که علامات مقارن با ظهور باشد که سقوط بنی العباس یکی از علامات ظهور حضرت ﷺ است که با فاصله زمانی زیادی است.

بعضی از معاصرین: روایات سفیانی در منابع شیعه و سنی به تواتر رسیده که در غیبت نعمانی ۱۸ روایت در مورد سفیانی داریم. و که روایات زیادی داریم که خروج او (سفیانی) از دمشق در شام است و روایات داریم که هدف و محل حرکت او اطراف دمشق و عراق و مدینه و... است. استاد: به نظر ما در این موضوع (ظهور او در دمشق) روایات متعدد نیست و در مورد حدود حکومت و استیلاه سفیانی پنج منطقه در یک روایت آمده و آن هم سخن هشام است نه امام.

بعض معاصرین: بعضی گفته‌اند روایات سفیانی را امویین وضع کرده‌اند در مقابل روایات امام مهدی (عج) و این حرف نادرستی است چون روایات متعددی در منابع اسلامی دارد.

استاد: این سخن تا حدودی درستی است زیرا امویین در روایات سفیانی دست برند اما آن جعل‌ها در روایات، مدح سفیانی است و این روایات که سفیانی را مطیع حضرت معرفی کرده، اینها

جعلی هستند^۱

۱. تا به امروز صدها روایت در مورد حضرت مهدی از فریقین داریم ونمی شود جلوی آن را گرفت حتی اهل سنت میگویند که انکار حضرت مهدی، انکار سنت پیغمبر است و واجب است که کشته شود. و باز میگویند: ما از روایت «ان تمکتم بھا» استفاده میکنیم که باید در هر زمانی اهل بیت که مسیحت حق رهبری باشد وجود داشبه باشد و گرنه «تمسکتم بھا» معنی ندارد چون امان لا هل الارض هستند محمد عبدالباهی در کتاب بین الساعة: اگر نام مهدی در کتاب بخاری و مسلم نیامده دلیل بر انکار نمی شود چون ما ۸۰ روایت صحیحه داریم.

پس در

ادامه سحن بعضی از معاصرین: و همراه سفیانی پرچم های دیگری هم بلند می شود پرچمی به نام الاسوط، الاحمر (کسی که موی سرش رو به سرخی است)، ابرص (کسی که چهره اش بر ص دارد)، و اصحاب و جره‌های که همزمان با سفیانی می‌آیند و با سفیانی درگیر می‌شوند و کشته می‌شوند. {يعارضون السفیانی و يقتلهم السفیانی...}. و ورد الذکر ابعع و اصیع در روایات عامه و....

اصل سفیانی از علامات حتمی است و روایت امام جواد در مورد بدایه هل ییدو الله فی المحتوم قال نعم نخاف ان ییدو الله فی القائم ان القائم من الميعاد و الله لا يخالف الميعاد علامه مجلسی فرموده منظور این روایت بدایه در خصوصیات سفیانی مثل خروج در حکومت عباسین است و اصل سفیانی از حتمیات است و جای بحث نیست و بحث در خصوصیات است زمان و محل خروج و قلمرو و کارها و عاقبت امر او و چگونگی رفتار او و اینکه از نسل کیست و... بر فرض پذیرش حتمیت با روایات يصلحه الله فی لیله چگونه جمع می‌شود.

و من اول خروجه الى آخره خمسه عشر شهرا يقاتل فيها ستة أشهر و اذا ملك كور الخمس لم يزد عليها يوما و در روایات دیگر داریم از زمان استقرار و تثبیت او تا ظهور نهم ماه فاصله است که قابل جمع است با هم دیگر به اینکه.

در روایت دیگر معلی بن خنیس نقل می‌کنند من الامر محتوم و مالیس بمحتوم و من المحتوم خروج السفیانی فی رجب اگر در خروج رجب چند روایت پیدا کردیم آن هم حتمی می‌شود و الا فلا نتیجه اینکه تا اینجا اصل خروج سفیانی محتوم است.

۹۰/۷/۱۷

بررسی روایات حتمیت

روایت قرب الاسناد در خرائج هم آمده و با عبارتهای دیگر و لی چندان فرقی نداشت و همان حدث بین الحرمین آمده اگر این باشد دیگر ربطی به خسف و سفیانی ندارد.

و قال البزنطی قال الإمام الرضا إن من علامات الفرج حدثاً يكون بين الحرمين قلت وأى شيء أحدث فقال عصبية (در پاورقی عصبه و... هم دارد) تكون بين المسجدین و يقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشا من العرب الخرائج والجرائح ج : ۳ ص : ۱۱۷۰

پس این روایت ربطی به سفیانی نمی شود روایات سفیانی سه دسته است یک اصل خروج را بیان می کند دوم حتمیت را بیان کرده و سوم سفیانی را در ذیل علائم غیر حتمی نقل کرده در کافی شریف دو روایت دیگر مفید حتمیت آمده

٤١٢- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَأَتَاهُ كِتَابٌ أَبِي مُسْلِمٍ فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا فَجَعَلْنَا يُسَارُ بَعْضُنَا بَعْضًا فَقَالَ أَيَّ شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا فَضْلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعِجَالَةِ الْعِبَادِ وَلِإِزَالَةِ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكِ لَمْ يَنْقُضِ أَجْلُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانَ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانِ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا يَبَيَّنَنَا وَيَبَيَّنَكَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفِيَّانِيُّ

فِإِذَا خَرَجَ السُّفِيَّانِيُّ فَأَجِبُّو إِلَيْنَا يَقُولُهَا تَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ کافی ج ۸ ص ۲۷۴

(الحادیث الثاني عشر و الأربعاء) مرآء العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص: ۲۸۱

(۸): موثق.

قوله: "كتاب أبي مسلم" (۱) أى المرزوzi.

قوله: "يسار بعضنا بعضا" (۲) الظاهر أن مسارتهم كان اعترافاً عليه السلام بأنه لم لا يقبل ذلك.

قوله: "حتى بلغ السابع من ولد فلان" (۳) أى عد سبعة من ولد العباس و بين أن ملك هؤلاء مقدم على خروج قائمنا فكيف نخرج و لم ينقض ملك هؤلاء و هذا بدأ ملكهم.

قوله عليه السلام: " و هو (٤) أى خروج السفيانى من المحتوم (٥)" الذى لا بدء فيه.

در باره حتمیت سفیانی بحث سندی لازم نیست به علت تضافر روایات و تواتر

در مورد شغل روات مطالعه کردیم اکثراً بازاریهای متدين بودند درس فقه مرحوم حائری یزدی

برای بازاریهای قم در مسجد عشقلى قبل از درس طلبها الفقه ثم المتجر

روایت دوم کلینی

٥٠٩ حَمِيدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عَبْيِدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ زِيَادٍ بَيْاعُ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبْيَانٍ عَنْ صَبَاحٍ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَالِيِّ بْنِ خَنْسِيْسِ قَالَ ذَهَبَتُ بِكِتَابٍ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَسَدِيرِ وَكُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِعِ جِينَ ظَهَرَتِ الْمُسَوَّدَةُ (ابو مسلم خراسانی) قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَلْدُ الْعَبَّاسِ بَأْنَا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يَتُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَفَ أَفَ مَا أَنَا لِهُؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفِيَّانِيَّ (يعنى امام زمان کسی است که سفیانی را می کشد و هنوز سفیانی نیامده)

مرأة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٢٦، ص: (الحديث التاسع و الخامسة)

٤٨٢

(١): مجهول. و الظاهر أن عبید الله هو عبید الله أحمـد بن نهـیـک الذـی و ثـقـة النـجـاشـی و هـو المـکـنـی بـأـبـی العـبـاسـ، و ذـکـر الشـیـخ أـنـه روـی عنـه کـتبـه حـمـیدـ، لـکـنـه غـیر مشـہـور بالـدـھـقـانـ و المشـہـرـ بـهـ هو عبـید الله بن عبد الله.

قوله عليه السلام: " حين ظهرت المسودة" (١) أى أصحاب أبي مسلم المرزوقي، لأنهم كانوا يلبسون السواد.

قوله عليه السلام: " ما أنا لهؤلاء بإمام" (٢) أى إنهم لاستعجالهم، و عدم التسلیم لإمامهم خارجون عن شیعته و المقتديـنـ بـهـ.

قوله عليه السلام: " إنما يقتل السفیانی" (٣) أى إنما یعلمون أن القائم یقتل السفیانی الخارج قبله كما یظهر من كثير من الأخبار أنه عليه السلام یقتله، أو إنما یعلمون أن من علامات ظهور دولة أهل

البيت قتل السفيانى قبل ذلك، و السفيانى لم يخرج، ولم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج و
الجهاد.

در کتاب سیره المصطفی در مورد هجمه‌ی بنی امیه آمده یک نفر در بیابانی به صاحب یوم
الغدیر قسم خورد یک نفر آمده و پرسید منظور تو کیست؟ وقتی گفت علی بن ابیطالب گفت آیا از
سیوف بنی امیه نمی ترسی؟

از این دو روایت حتمیت فهمیده می‌شود و چند روایت دیگر نیز در غیبت نعمانی هست.

مرحوم مجلسی به کثرت روایات سفیانی اشاره کردند و بی نیاز از بحث سندي می‌شود

٤- أخبرنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ الْحَسْنِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
بن بکیر عن زراره بن أعين عن عبد الملك بن أعين قال كنت عند أبي جعفر فجری ذكر القائم ع
فقلت له أرجو أن يكون عاجلاً ولا يكون سفيانى فقال لا والله إنه لمن المحتوم الذي لا بد منه

٥- حدثنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَى بْنُ الْحَسْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْأَصْمَمِ عَنْ
عبد الله بن بکیر عن ثعلبة بن ميمون عن زراره عن حمران بن أعين عن أبي جعفر محمد بن على ع
فى قوله تعالى ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَ أَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ فَقَالَ إِنَّهُمَا أَجْلَانِ أَجْلَ مَحْتُومٍ وَ أَجْلَ مَوْقُوفٍ فَقَالَ
له حمران ما المحتوم قال الذى الله فيه المشيئة قال حمران إنني لأرجو أن يكون أجل السفيانى من
الموقف فقال أبو جعفر لا والله إنه لمن المحتوم الغيبة للنعمانى ص : ٣٠١

جلسه ۱۱

۹۰/۷/۱۸

در جلسه دیروز، روایت معلی بن خنیس از کتاب کافی (در مورد کشتن سفیانی به دست امام) گذشت بحث رجالی که منظور از ابان کیست؟ اشاره ای شد که آیا ابان بن عثمان است؟

همچنین منظور از عبیدالله کیست؟

بررسی سند

مرحوم مجلسی در ذیل آن تعلیقه ای دارند که می‌فرمایند: روایت مجھول است، مجھول از ناحیه دهقان نمی‌باشد زیرا که مرحوم مجلسی در پاورقی می‌گوید ایشان همان عبیدالله ابن احمد نهیک است که ثقه می‌باشد

ما اشاره ای به ابان کردیم ظاهراً مشکل از ناحیه ابان نباشد هر چند ما بیش از ۴۰ نفر ابان داریم که بعضی مردود وبعضی مجھول وبعضی ثقه هستند که اگر نتوانیم این ابان را از اشتراک در بیاوریم از ناحیه همین ابان مشکل می‌شود. ولی ظاهراً این ابان، ابان ابن عثمان است که مشکلی ندارد، واگر اشکالی است در ارتباط با اعتقادات او است که بعضی مانند علامه حلی و شهید ثانی می‌کویند که ایشان فطحی است که این درست نمی‌باشد (من المطمئن به أن هذا سهو من العلامه) و چون قبل از علامه کسی این را نگفته است. بعضی گفته‌اند ایشان "ناوسیه"^۱ است که نسبت دادن او به ناویه اشتباه است، زیرا اولاً: در رجال کشی به جای (کان من الناویه) (کان من القاویه) آمد. یعنی از منطقه قاویه است. ثانیاً: ناویان از امام کاظم روایت نقل نمی‌کنند زیرا که امام بعدی را قبول ندارند ولی شیخ طوسی و نجاشی شهادت میدهند که ایشان از امام کاظم روایت نقل کرده است و همچنین از ایشان ۷۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است. ثالثاً کشی ایشان را جزء اصحاب امام صادق ذکر می‌کند و می‌گوید: «اجتمعت الاصحاب على ما يصح عن هؤلاء و تصديقهم لما يقولون» که یکی از آنها ابان ابن عثمان می‌باشد. و اشکال دیروز یکی از دانش پژوهان

^۱ ناویه: کسانی هستند که در امامت امام صادق (ع) مانند و گفته‌اند که ایشان مهدی است که در تاریخ از بین رفتند و تمام شدند.

که بنا بر کم سن بودن ایشان معمول نیست که از امام صادق ؑ حدیث نقل کنند در جواب میگوییم خیر چندین نفر مثل ایشان و حماد بن عیسی جزء جوانهای درس ابی عبدالله بودند. لذا اگر مراد ابان ابن عثمان باشد هیچ بحثی نیست.

چند روایت دیگر در مورد حتمیت سفیانی

نعمانی ۱۸ روایت در باب سفیانی آورده و عنوان باب «امرہ من المحتوم و قیامہ قبل قیام القائم» است و نظر به حتمیت داشته است.

یک روایت روایت امام جواد بود که از احتمال بدا در سفیانی سخن دارد.

روایت بدا:

«أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَالِنِجِي
قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَاعَ
فَجَرَى ذِكْرُ السُّفْيَانِيِّ وَمَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَةً مِنَ الْمَحْتُومِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
فِي الْمَحْتُومِ قَالَ نَعَمْ قُلْنَا لَهُ فَنَحَافُ أَنْ يَبْدُوا لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ فَقَالَ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيَعَادِ وَاللَّهُ لَا يُخْلِفُ
الْمِيَعَادَ »^۱

بررسی سند:

علامه مجلسی روایت را رد نمیکند و اشاره ای به ضعف سند ندارد ولی جمع در معنی دارد و اگر چه مشکل سندی دارد مثل محمد بن عبدالله خالنجی که از این شخص در کتب رجالی نامی برده نشده است و باعث ضعف سند می شود.

توجیه مرحوم مجلسی در مورد روایت بدا:

«لعل للمحتوم معان يمكن البداء في بعضها وقوله «من الميعاد» إشارة إلى أنه لا يمكن البداء فيه لقوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيَعَادَ». والحاصل أن هذا شيء وعد الله رسوله وأهل بيته، لصبرهم على المكاره التي

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۳۰۳ ، باب ۱۸/بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۱

وصلت إليهم من المخالفين، والله لا يختلف وعده. ثم إنه يحتمل أن يكون المراد بالبداء في المحتوم البداء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفياني قبل ذهاب بنى العباس و نحو ذلك»^۱

شاید برای محتوم چند معنا وجود دارد که در بعضی از آنها بذا ممکن است، و قوله «من الميعاد» اشاره به این است که یک سری از محتومات است که اصلاً قابل بداء نیست {لذا مرحوم مجلسی استناد کرده‌اند به آیه } «إن الله لا يخلف الميعاد». {بعد ایشان جمع بندی انجام می‌دهد و می‌گوید} خداوند عزوجل به علت تحمل مشکلات و ناملایمات که از طرف دشمن به اهل بیت رسید به پیامبر و اهل بیتش و عده ای داده که لا یُخَلِّف و این وعده ظهور امام زمان ۲۰ است {یکی از علماء نجف اشرف می‌فرمایند: جنایت و بلای نیست که سر اهل بیت نیاورده باشند از آتش زدن گرفته تا هر کار دیگری } پس در اینجا که امام جواد که فرمودند بذا در محتوم، بذا در خصوصیات سفیانی باشد، نه بذا در اصل خروج سفیانی؛ و یکی از آن خصوصیات [که احتمال بذا در آن می‌باشد] خروج سفیانی در هنگام حکومت عباسیان است.

در روایت از امام رضا ۲۰ داریم که تازمانی که بنی عباس هستند سفیانی ظهور می‌کند. و بعد از آن از امام جواد پرسیدند که آیا بذا ممکن است؟ پس بذا در سفیانی، بذا در خصوصیات او می‌باشد زیرا الان که عباسین نیستند و اینکه سفیانی در زمان عباسین ظهور می‌کند، یکی از خصوصیات و علائم است که بذا خاصل شده است. و یا بطور مثال حکومت ۲۰ ماه سفیانی ممکن است ۱۰ ماه و یا کمتر شود و یا زمان و مکان آن و اینکه فرزند چه کسی باشد از خصوصیات سفیانی است پس در خصوصیات بذا است نه در اصل.

سؤال دانش پژوه: آیا تطبيق و هایيون فعلی بر عباسین صحیح نمی باشد؟ خیر زیرا و هایيون پس مانده های اموی هستند نه عباسین. اینها دم از معاویه و یزید می‌زنند و الا ان جدیداً کتابی چاپ کرده‌اند به نام «حقایقی از امیرالمؤمنین یزید» و یا «بیزید الخليفة المفترى عليه» و می‌خواهند این شخصی که تاروپودش نجاست است تطهیر کنند.

۱. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۲۵۱

سؤال بعدی: شاید توجیه علامه درست نباشد چون سؤال راوی این است که آیا در حضرت مهدی بدء حاصل می‌شود این قرینه می‌شود که توجیه علامه درست نیاشد.

این روایت نافی است و با دههاروایت دیگر {مانند روایت فضل بن یسار عن ابی جعفر لقال: «إن من الامور أُموراً موقوفة و أُموراً مجتمدة و إن السفيانى من المحتوم الذى لا بد منه»} معارض می‌شود یا باید آن را کنار بگذاریم {کنار گذاشتن آن مشکلی نیست چون سندش مشکل دارد حال اگر از سند آن اغماض کنیم تعارض فرع بر حجیت هر دو است و وقتی متعارض شد «الجمع مهمًا أمكن أولى من الطرح» جمع به این صورت است که شاید بدا در سفیانی غیر از بدا در حضرت مهدی است. حال اگر خیلی اصرار دارید که حرف درستی نیست مشکلی نیست آن را کنار می‌گذاریم.

در روایات دیگر داریم

روایت علی بن ابی حمزه بطائني

«أخبرنا محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن محمد بن مالك قال حدثنا الحسن بن علي بن يسار الشورى قال حدثنا الخليل بن راشد عن علي بن أبي حمزه قال زاملت^۱ أبا الحسن موسى بن جعفر ع بين مكة والمدينة فقال لي يوماً يا علي لو أن أهل السماوات والأرض خرجوا على بنى العباس لسقيت الأرض بدمائهم حتى يخرج السفيانى قلت له يا سيدى أمره من المحتوم قال نعم ثم أطرق هنئه (مکث اندک) ثم رفع رأسه وقال ملك بنى العباس مکر و خداع يذهب حتى يقال لم يبق منه شيء ثم يتجدد حتى يقال ما مر به شيء^۲»

علی بن حمزه می‌گوید بین مکه تا مدینه با امام کاظم همسفر بودم یکی از روزها صحبتی شد امام فرمود: یا علی بن حمزه اگر تمام زمین و زمان دست به دست هم بدهند که بنی عباس را نابود کنند و زمین و زمان به خون انها آغشته می‌شود و حکومت باقی می‌ماند تا سفیانی بیاید گفتم مگر

۱. زامل و مُزاملة : یعنی یکی این طرف کجاوه و یکی آن طرف کجاوه، یعنی یکی این طرف و یکی آن طرف که از رفیق بودن است

۲. الغيبة للنعمانی ص : ۳۰۳

سفیانی حتمی است آقا مکث فرمود و سپس سرش را بلند کرد و فرمود حکومت عباسیین بنابر اساس مکر و حیله است و این ملک بالاخره تمام میشود و دوباره برمی گردد که انگار اتفاقی نیفتاده است »

بعضی به این روایت برای بازگشت مجدد عباسیین استناد میکنند ولی بعد از دقت میتوان گفت اشاره به فراز ونشیب یا قوت و ضعف حکومت‌ها باشد ولی روایت از نظر سند مشکل دارد و حسن بن علی بن یسار مهمل در رجال است^۱ و همچنین خلیل بن راشد هم مهمل است^۲

روایت دیگر

۱۱- أخبرنا على بن أحمد البندنيجي عن عبيد الله بن موسى العلوى عن محمد بن موسى عن أحمد بن أبي أحمد عن محمد بن على القرشى عن الحسن بن الجهم قال قلت للرضا أصلحك الله إنهم يتحدثون أن السفيانى يقوم وقد ذهب سلطان بنى العباس فقال كذبوا إنه ليقوم وإن سلطانهم لقائم

حسن بن جهم میگوید: به امام رضا[ؑ] گفتم: در نشستها و مجالس علمای اهل سنت اینگونه میگویند که سفیانی زمانی ظهور میکند که بساط بنی عباس برچیده شده باشد سپس امام فرمود دروغ میگویند همانا سفیانی وقتی ظهور میکند که حکومت بنی العباس پابرجاست از روایت استفاده حتمیت میتوان کرد و بعضی از این روایت سفیانی را در زمان بنی عباس دانسته‌اند ولی این روایت موید جمع علامه مجلسی است و با احتمال بدا در خصوصیات، سازگار است. استفاده‌های دیگر از این روایت شده که فعلا محل بحث نیست. هرچند این روایت مشکل سندی هم دارد.

روایت دیگر از امام باقر علیه السلام

۱۲- أخبرنا أحمد بن هوذة الباهلى قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندى عن عبد الله بن حماد الأنصارى عن الحسين بن أبي العلاء عن عبد الله بن أبي يعفور قال قال لى أبو جعفر الباقر ع

۱. تنتیح المقال مامقانی، ج ۲۰، ص ۲۷۵

۲. همان، ج ۲۶، ص ۲۵

إن لولد العباس و المروانى لوعة بقرقيسأء يشيب فيها الغلام الحزور ويرفع الله عنهم النصر و
يوحى إلى طير السماء وسباع الأرض أشعى من لحوم الجبارين ثم يخرج السفيانى الغيبة للنعمانى

ص : ٣٠٤

بین بنی عباس و بنی مروان درگیری سختی در قرقیسا^۱ رخ میدهد که از شدت آن جوانان پیر
می‌شوند

درگیریهای بین ظالمین انتقام گیری برای مومنین است و انتقام برای خودش در زمان ظهر است
ان شاء الله

روایت دیگر

«أخبرنا على بن أحمد قال حدثنا عبد الله بن موسى عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي
عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع أنه قال: «اليمانى و السفيانى كفرسى رهان»^۲
كفرسى رهان^۳ يعني هم ردیف هم هستند و هر دو با هم می‌آینند و همانطور که یمانی از
مسلمات است سفیانی هم از مسلمات است.

پس نتیجه اینکه اصل سفیانی و خروج او از حتمیات است اما جزئیات احتمال بدا دارد.

۱. اینکه قرقیسیا کجاست در کتاب «تاظهور» به طور مفصل بحث شده (قرقیسیا در عراق کنار فرات است و بعضی با آرمادگون تطبیق کرده اند که اشتباه می باشد زیرا از لحاظ جرافیابی فرق می کنند)

۲. امالی طوosi، جزء ۲، ص ۲۵۲

۳. لسان العرب: (المُراهَنَةُ وَ الرَّهَانُ: المُسَابِقَةُ عَلَى الْخَيْلِ وَغَيْرُ ذَلِكِ). در بحث سبق و رمایه نیز خوانده اید آنها که هم ردیف و با هم در یک جهت بایک سرعت حرکت می کنند و بین آنها برد و باختی نیست.

شنبه ۹۰ / ۷ / ۲۳

تتمه بحث، در مورد زمان خروج سفیانی و مدت حکومت او ماند. در قطعیت سفیانی دیگر بحثی نیست و روایت بدا هم بر فرض صحت سند جمع علامه مجلسی قابل قبول است.

زمان حکومت سفیانی :

روایاتی که زمان خروج را رجب گفته و در روایات عامه و خاصه در مورد رجب و اتفاقات بعد آن این مضمون « العجب كل العجب بين الجمادی و رجب و يا بعد رجب » در مورد این اتفاقات مضامین متفاوتی وجود دارد^۱ مثل صیحه و... از جمله خروج سفیانی است و اینکه مدت او از اول تا آخر ۱۵ ماه است

اما در مورد روایت شیخ حر عاملی که یکی از دوستان اشاره کردند (یملک حمل امرأه ثم قال استغفر الله حمل جمل) که جناب حر عاملی آنرا در اثبأ الهداء ح ۳ ص ۷۲۹ اشاره می کند که مشکل متى دارد و مشکل سندی ندارد (در صورتی که فضل تن شاذان بتواند از ابن عمیر بدون واسطه نقل کند).

غط، [الغيبة للشيخ الطوسي] الفَضْلُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ يَقُولُ إِنَّ السُّفِيَّانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلَ امْرَأَهُ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ حَمْلَ جَمَلٍ وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ

سفیانی بعد از سلطه اش بر پنج منطقه به مفادار بارداری یک زن حکومت میکند بعد امام فرمودند أستغفر الله (نه) بارداری یک شتر که ۱۲ ماه است. و سفیانی از امور حتمی است که چاره ای از آن نیست.

کور : جمع (کوره) مثل {غرف و غرفه} به معنی شهر، ناحیه است.

حمل امرأه: مدت بارداری یک زن که مدت آن ۹ ماه است

۱. احادیث به این مضمون و تحولهایی گه در ماه رجب انجام می شود. در معجم احادیث المهدی ج ۲ ص ۲۸۵ - ۷۸۴ ص ۲۵۴ - ۱۴۸ ج ۷

۲. معجم احادیث المهدی ج ۵ ص ۱۹۰ به نقل از غیبت طوسی ص ۴۴۹ - و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۱۵ - و اثبأ الهداء ح ۳ ص ۷۲۹

جمل: به معنی (باذل) شتری که هشت سال آن تمام شده و وارد سال نهم شده است. در مورد حمل جمل اشکال است چون ناقه حامل می‌شود نه جمل مگر از باب تغییب و احتمال دارد که این قسمت از راوی باشد شیخ حر عاملی اینجا اشکال کرده و فرموده: «هذا ایهام و تشکیک و غلط».^۱ اشکالات مرحوم حر عاملی: اشکال مرحوم حر عاملی به جاست ایشان می‌خواهند بفرمایند: تردید امام بین ۹ و ۱۲ ماه با علم و عصمت امام منافات دارد، و اگر گاهی بنابر تقیه می‌گویند یعنی تکلیف این است نه اینکه استغفار کنند و برگردند. اشکال بعدی اینکه جمل به معنی باذل شتری است که ۸ سالش تمام شده و چون وارد ۹ سال شده باردار نمی‌شود. اشکال سوم اینکه آن اسم مذکور است ومذکر که باردار نمی‌شود بلکه ناقه باردار می‌شود. و باید می‌فرمود حمل ناقهٔ بنا بر نظر ما اشکال اول و دوم مرحوم عاملی وارد است ولی اشکال سوم وارد نیست زیرا شتری که وارد ۹ ساله مشود (باذل) مشترک بین مذکر و مؤنث است و می‌گویند باذل یکساله، دو ساله و... درباره زمان سفیانی روایت دیگری است که اصلاً مشکل سندی ندارد و علاوه بر حتمیت سفیانی زمان خروج را نیز بیان می‌کند.

۱- أخبرنا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنَ سَعِيدٍ بْنَ عَقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسْنُ بْنُ عَلَى بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا رَمَانْهُ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَجَبِ سَنَةِ خَمْسٍ وَسَتِينَ وَمَائِتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسْنُ بْنُ عَلَى بْنِ فَضَالٍ قَالَ حَدَّثَنَا ثَعْلَبَةُ بْنُ مَيمُونَ أَبُو إِسْحَاقَ عَنْ عَيْسَى بْنِ أَعْيَنٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَنَّهُ قَالَ السَّفِيَانِيَّ مِنَ الْمُحْتَومِ وَخَرْوَجَهُ فِي رَجَبٍ وَمِنْ أَوَّلِ خَرْوَجَهُ إِلَى آخرِهِ خَمْسَةُ عَشَرَ شَهْرًا سَتُّهُ أَشْهَرٌ يَقْاتِلُ فِيهَا فَإِذَا مَلَكَ الْكُورُ الْخَمْسَ مَلَكَ تِسْعَةً أَشْهَرًا وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا يَوْمًا الغَيْبَةِ لِلنَّعْمَانِيَّ ص: ۳۰۰

در مورد ابن عقده و ابن رمانه هر دو تقه هستند و در معجم رجال آمده و ثعلبه بن ميمون هم دركتاب مامقاني بحث مفصل او آمده و ثقه است و عيسى بن اعین هم که شأن او مشخص است.

۱. ببینید که چقدر علماء دقیق بودند و دقت نظر داشتند از کلمه (ایهام، تشکیک) چقدر مطلب استفاده می‌شود شیخ حر عاملی که کتابهیش امروزمحور درس فقه است و کتابهای زیادی مثل اثبات الهدایه را نوشته است با اینکه ایشان مشغله های بسیاری داشته و ایشان مرجع تقلید شرق و خراسان بوده است. ۳. قصه در آخر کتاب جلد سوم (إثابة المفعه) آورده حتماً بخوانید تا بفهمید که ایشان چقدر توفیقات داشته اند و مورد تأیید امام زمان (ع) بوده اند.

ابن عقده با ابن حماد فرق دارد او با اینکه زیدی است اما نجاشی فرموده : «هذا رجل جلیل فی اصحاب الحديث و.... وذکرہ اصحابنا لاختلاطهم ومداختله ایاهم وع....ثقته وامانته » و نعمانی هم در مقدمه از او تعریف کرده و می فرماید «و فی الرجال و الحديث..».

در مورد ابن فضال به قاموس ج ۳ ص ۳۱۷ مرحوم نجاشی از ابن شاذان راجع به او نقل کرده که در مسجد النبی بودم و در جلسه درس صحبت از شخصی شد و اعبد ما رایناو سمعنا.... وتجی الطیر فیقع عليه.... و ان الوحش ترعی حوله..... ».

نفر بعدی ثعلبه بن میمون است « من اصحاب الکاظم نجاشی کان وجها من اصحابنا فقيها لغويها راويا و کان حسن العمل كثير العباده و الزهد » علامه حلی « کان معدودا فى علماء فى هذه الاصابه..... و به گونه ای نماز وتر می خواند که هارون مجدوب او شد و.... ان خیارنا بالکوفه » حال اگر خروجش اول رجب باشد و مدت آن از اُفول تا غروب ۱۵ ماه باشد و مدت خونریزی وسفاكی آن ۶ ماه باشد که بعد از آن ۹ ماه حکومت می کند که یک رو هم برآن اضافه نمی شودبا ظهور امام زمان در روز جمعه در عاشورا چگونه قابل جمع است. البته باید مضمون این روایت را با روایات ظهور امام در محرم و در روز عاشورا جمع و توجیه کرد.

روایت دوم اشاره به مدت حکومت سفیانی شده ان فتنته حمل امرأه آیا منظور حکومت و یا اقتدار اوست و یا به معنای امتحان مردم در حکومت اوست و روایت از جهت سندمشکل ندارد.

۳- حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقبة قال حدثنا على بن الحسن التيملي فى صفر سنة أربع و سبعين و مائتين قال حدثنا الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخراز عن محمد بن مسلم قال سمعت أبو جعفر الباقر يقول اتقوا الله و استعينوا على ما أنتم عليه بالورع و الاجتهاد فى طاعة الله فإن أشد ما يكون أحدكم اغتابطا بما هو فيه من الدين لو قد صار فى حد الآخرة و انقطعـت الدنيا عنه فإذا صار فى ذلك الحد عرف أنه قد استقبل النعيم و الكرامة من الله و البشرى بالجنة و أمن مما كان يخاف و أيقـن أن الذى كان عليه هو الحق و أن من خالـف دينه على باطل و أنه هالـك فأبـشروا ثم أبـشروا بالذى تريـدون أـلستم ترون أـعداءكم يقتـلون فى معاـصى الله و يقتلـون بعضـهم بعضاـ على الدنيا دونـكم و أـنتم فى بيـوتكم آـمنون فى عزلـة عنـهم و كـفى بالـسفـيـانـي نـقـمة لـكـم مـن عـدوـكـم و هـو

من العلامات لكم مع أن الفاسق لو قد خرج لمكتشم شهراً أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حتى يقتل خلقاً كثيراً دونكم فقال له بعض أصحابه فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك قال يتغيب الرجال منكم عنه فإن حنقه (غيظ و كينه) و شرهه (حرص و خونریزی) إنما هي على شيعتنا وأما النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى قيل فإلى أين مخرج الرجال و يهربون منه فقال من أراد منهم أن يخرج إلى المدينة أو إلى مكانة أو إلى بعض البلدان (از حاکمیت او خارج شوید) ثم قال ما تصنعون بالمدينة و إنما يقصد جيش الفاسق إليها و لكن عليكم بمكأة فإنها مجمعكم (بیاران و ۳۱۳ نفر مکه می آیند) و إنما فتنته حمل امرأة تسعه أشهر و لا يجوزها إن شاء الله » الغيبة للنعمانی ص : ۳۰۱

پس روایت اول که هیچ مشکل سند نداشت مدت حکومت را نه ماه می دانست و این روایت هم مثل اوست و تعارضی ندارند

روایت سوم فردا ان شاء الله

خلاصه بحث:

استدرانک نسبت به روایت دیروز معجم ج ۵ ص ۱۹۰ از غیبت طوسی روایت حمل امره و حمل جمل بود... و اشکال شیخ حر عاملی را نقل کردیم که تردید امام با عصمت امام ناسازگار است و یا اینکه احتمال دارد اشکال به بی معنایی بارداری جمل باشد چون اسم للبازل در لغت گفته‌اند یعنی شتری که هشت سالش تمام شده و این شتر دیگر باردار نمی‌شود و یا منظور اینست که اصلاً جمل اسم مذکور است و باید حمل ناقه باشد و عبارت هذا ایهام و تشکیک و غلط و احتمال غلط از راوی باشد البته بحث سندی هم لازم دارد و نقل فضل بن شاذان از ابن ابی عمر محل بحث است.

در تکمیل بیان شیخ عاملی باید گفت در لغت بازل من الابل شتری است که داخل در نه سالگی شده گفته می‌شود... و بازل عام و بازل عامین و... می‌گویند ولی جمل بازل عام در مذکور و مونث است و از این جهت اشکال نیست و اشکال از جهت عدم امکان بارداری است.

بحث در زمان خروج و مدت زمان حکومت و قیام

یک روایت به ظاهر با نهم ماه حکومت تعارض دارد چون مدت حکومت اورا هشتماه دانسته در روایت ماجیلویه ماتصنعت باسمه اذا ملک کور (جمع کوره به معنای شر و ناحیه) الشام

الخمس

۱۱- حدثنا أبى و محمد بن الحسن رضى الله عنهمَا قالا حدثنا محمد بن أبى القاسم ماجيلويه عن محمد بن علی الكوفى قال حدثنا الحسين بن سفيان عن قتيبة بن محمد عن عبد الله بن أبى منصور البجلى قال سألت أبا عبد الله ع عن اسم السفيانى فقال و ما تصنع باسمه إذا ملک کور الشام

الخمس دمشق و حمص و فلسطين و كمال الدين ج : ۲ ص : ۶۵۲

الأردن و قنسرين فتوقعوا عند ذلك الفرج قلت يملک تسعه أشهر قال لا و لكن يملک ثمانيه

أشهر لا يزيد يوما

این روایت با روایت نعمانی تعارض ظاهری دارد ولی تعارض فرع بر حجیت است و روایت نعمانی از حیث سند موثقه بود و مشکل سندی ندارد اما ایت روایت عبدالله بن ابی منصور بجلی مهمل فی الرجال و لا اقل مرحوم خویی و مامقانی و جامع الرواه و... اسمی از این شخص نیامده. مرحوم آقای نمازی کتاب مستدرکات خود را ناظر به این سه کتاب نوشته در ج ۴ ص ۴۷۲ تصریح می کند که اسمی از این شخص نیاوردادند و مهمل است.

حسین بن سفیان نفر دیگر است که مشترک بین ثقه و مهمل است و در نتیجه تأثیر می گذارد و بر فرض رفع اشتراک مشکل بجلی باقی هست و شخص دیگر محمد بن علی کوفی است که فقط تلعکبری از او نقل می کند و شیخ اجازه اوست و از او سماع داشته و تأثیر شیخوخت بودن در وثاقت اختلافی است. مرحوم مامقانی لااقل حسن بودن را می پذیرد. بالاخره در این روایت سه راوی مشکل دار داریم و این روایت نمی تواند با روایت نعمانی تعارض کند. و بر فرض حجیت هر دو تعارض در حجیت بعض مضمون است نه تمام مضمون و تعارض در ۸ یا ۹ ماه است و اینجا اختلاف مینا است ک آیا قابل تفسیک هست یا نه؟ تفسیک در حجیت مبنایی است. و اگر

پذیرفته بشود اشکالی نیست ولی به نظر استاد این تفکیک تمام نیست و تعارض در حجیت باقی می‌ماند.

روایت چهارم فقط زمان خروج را مشخص می‌کند من المحتوم خروج السفیانی فی رجب

۲- أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم من كتابه
قال حدثنا عيسى بن هشام عن محمد بن بشر الأحول عن عبد الله بن جبلة عن عيسى بن أعين عن
معلى بن خنيس قال سمعت أبا عبد الله يقول من الأمر محظوظ ومنه ما ليس بمحظوظ ومن
المحتوم خروج السفیانی فی رجب الغيبة للنعمانی ص : ۳۰۰

در سند این روایت بحث در معلى بن خنيس است و مرحوم خوبی بعد از توجیه روایات ذامه
نتیجه گیری می‌کند و او را از اصحاب خاص می‌داند و....و در انتها اورا شهید کردند و امام شخصا
مدعی خون او شدند کان من اهل الجنه حين قتلہ داود بن علی.. » و آقای خوبی در نتیجه معلى
بن خنيس را توثیق می‌کند و تضعیف نجاشی را رد می‌کند چون به علت غلو بوده و....

استدراک نسبت به روایت دیروز معجم ج ۵ ص ۱۹۰ از غایب طوسی روایت حمل امره و
حمل جمل بود...و اشکال شیخ حر عاملی را نقل کردیم که تردید امام با عصمت امام ناسازگار
است و یا اینکه احتمال دارد اشکال به بی معنایی بارداری جمل باشد چون اسم للبازل در لغت
گفته‌اند یعنی شتری که هشت سالش تمام شده و این شتر دیگر باردار نمی‌شود و یا منظور
اینستکه اصلاً جمل اسم مذکور است و باید حمل ناقه باشد و عبارت هذا ایهام و تشکیک و غلط و
احتمال غلط از راوی باشد البته بحث سندی هم لازم دارد و نقل فضل بن شاذان از ابن ابی عمر
محل بحث است.

در تکمیل بیان شیخ عاملی باید گفت در لغت بازل من الابل شتری است که داخل در نه سالگی
شده گفته می‌شود... و بازل عام و بازل عامین و.. می‌گویند ولی جمل بازل عام در مذکور و مونث
است و از این جهت اشکال نیست و اشکال از جهت عدم امکان بارداری است.

تا اینجا سه روایت گذشت روایت اول مشکل سند نداشت ولی تشکیک در متن داشت
وروایت دوم تمام بود و روایت سوم تعارض داشت ولی سندا تمام نبود

خلاصه بحث :

تا اینجا چهار روایت در مورد مدت حکومت گذشت روایت اول مشکل سند نداشت ولی
تشکیک بین ۹ تا ۱۲ ماه بود که مشکل در متن داشت وروایت دوم تمام بود و با روایت سوم از
کمال الدین تعارض داشت که مدت حکومت را ۸ ماه تعیین می‌کرد و سندا تمام نبود. وروایت
چهارمی فقط زمان خروج راتعیین کرد.ما قائل به تفاوت بین زمان ظهور و زمان خروج سفیانی
نیستیم و مرحوم مجلسی فقط در بین زمان ظهور و خروج فرق می‌گذارد.

۹۰/۷/۲۵ دوشنبه

بحث در زمان خروج و حاکمیت سفیانی بود طبق روایات معتبر معلوم شد مدت حرکت او ۱۵ ماه و مدت حکومت او نه ماه است. و روایت هشت ماه مشکل سندي داشت چون این روایات صحیح السند هستند اگر روایات دیگر مضموناً متفاوت نباشد نیاز به بحث سندي ندارد و مؤید هستند، زیرا روایت به آن مضمون داریم.

روایت پنجم: یکی از آن روایات دیگر که مدت حکومت سفیانی را نه ماه ذکر میکند، روایت حارت همدانی از امیرالمؤمنین میباشد.

أخبارنا علی بن احمد عن عبید الله بن موسی العلوی عن عبد الله بن محمد قال حدثنا محمد بن خالد عن الحسن بن المبارک (این شخص مهملاً در رجال است) عن أبي إسحاق الهمدانی عن الحارت الهمدانی (اگر حارت این الا زمع باشد مجھول است و اگر حارت اعور باشد مردد بین ثقه و غیر ثقه است. مامقانی تشیع او را واضح میداند و روایات را در حد مدرج و حسنی بودن میداند و مفید عدالت نمی داند. و دو روایت در تایید این مسئله نقل کرده^۱ و علامه حلی در مورد او تشکیک ولی مرحوم میرزا میگوید از فقها است انه من الاولیاء و اصحاب امیرالمؤمنین و... به هر

۱. مرحوم مامقانی در جلد ۱۷، ص ۴۶ دو داستان در تأیید حارت همدانی نقل میکند که یکی از آنها از طریق عامرشعی (که یکی از کسانی که علناً به علی (ع) ناسزا میگفت و حرف پیامبر را رد میکرد و از طرف خلفاً و حکومت قاضی شده بود و به شیعیان خیانت میکرد و لوح تقدیری هم از خلفاً گرفت). شخصی به نام عمروبیاز میگوید: من مغازه ای در بازار داشتم هرگاه عامرشعی میخواست به دادگاه برود یا برگردد نزد من مینشست. روزی به من گفت: ای ابو عمر نزد من گمشده ای داری میخواهم برایت بگوییم، در جواب او گفتم ما همیشه گمشده ای داریم پیش شما ناگهان ناراحت شد و گفت: ای بی مادر، چه گمشدهای پیش من داری؟ و آن روز اصل‌الحرفی نزد روز دیگری از او پرسیدم آن حدیث چیست؟ گفت: از حارت اعور شنیدم که میگفت یک شب دیر وقت در خانه علی (ع) را زدم و به ایشان گفتم به علت علاقه به شما میخواهم شما را ببینم ایشان فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست که مرا دوست باشد، مگر اینکه در وقت جان کنند مرا درحالی که دوست دارد میبینند (من از او راضی هستم و به ملائکه‌ها سفارش میکنم) {در تفسیر آیه «لهم البشری فی الحیة الدنیا» در تفسیر المیزان و در کتاب منیه المسائل آیه ا. خوبی ببینید} و کسی که به من بغض بورزد مرا در حالتی که دلش نمیخواهد میبینند». بعد شعبی برآن حاشیه ای میزنند که این دوستی به درد تو نمیخورد و دشمنی علی هم ضرری به تو نمیزند. که مرحوم مامقانی حاشیه میزنند که این شعبی ناصیح خیث قول رسول خداوند را رد میکند که فرمود: «یا علی لا یحبک الا کل مژمن إمتحنه الله قلبه بالایمان ولا یبغضک الا کل منافق خبیث المولد» که از این روایت استفاده کرد هاند که حارت اعور معتبر و شیعه است.

داستان دوم: روایتی از امیرالمؤمنین است که حارت نقل میکند: که روزی با امیرالمؤمنین (ع) به درب منزل رسیدیم و به امام (ع) گفتم به منزل ما تشریف بیاورید تا غذایی بخوریم امام فرمود: میآیم ولی چیزی از بیرون نخری و چیزی را پنهان نکنی. اعور حجالت میکشید و گفت پول دارم چیزی بخرم امام فرمود لازم نیست. همین که سر سفره گذاشتی کفایت میکند.

حال حسن او ثابت است و ولد مامقانی بحث مفصل دارد و در آخر تجلیل و ثقه جلیل تعبیر می‌کند اما روات قبلی اشکال هست) عن أمير المؤمنين ع أنه قال: «المهدي أقبل بعد بعده خال يكون مبدؤه من قبل المشرق و إذا كان ذلك خرج السفياني (این عبارت با علامات بودن نمی سازد و هم زمان بودن را نشان میدهد و) فيملک (مدت) قدر حمل امرأة تسعه أشهر يخرج بالشام فيقاد له أهل الشام إلا طائف من المقيمين على الحق يعصمهم الله من الخروج معه و يأتي المدينة بجيشه جرار حتى إذا انتهى إلى بيداء المدينة خسف الله به و ذلك قول الله عز و جل في كتابه ولو ترى إذ

فَزِعُوا فَلَا فَوْتٌ وَأَخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ»^۱ الغيبة للنعمانی ص : ۳۰۴

در این روایت ابتدا ویژگیها و مبدأ خروج حضرت مهدی (عج) را بیان میکند و «إذا كان ذلك» یعنی ظهور امام زمان ॥ با خروج سفیانی هم زمان است پس با علامات نمی سازد، میتوان به قرب ظهور بودن جمع کرد نه مقارن. مدت آن حمل إمرأة (۹ماه) که حکومت را دارد نه کل حرکت را، و مبدأ و محل خروج آن شام میباشد و شامیها از آن تبعیت میکنند {وقایع عجیب شام را در روایات نگاه کنید همه مناطق غیر از شام برای امام حسین گریه کردند} ولی چند گروه و عشیره از شامیها که اهل حق هستند بر خلاف جو عمومی، از سفیانی تبعیت نمیکنند و خداوند آنها را نگه میدارد. {الآن هم در شام روستاهای و مناطق پیرو اهل بیت وجود دارد}. بعد از حاکمیت، قصد دستبرد به مکه و مدینه را دارد که در منطقه بیداء (که بحشش گذشت) زمین دهن باز میکند و کارشان یکسره میشود. پس در این روایت مبدأ خروج و سرانجام حرکات سفیانی آمده است.

روایت دیگر در نعمانی ص ۲۶۷

۱. الغيبة للنعمانی ص ۳۰۴

٣٦- حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم قال حدثنا عبيس بن هشام عن عبد الله بن جبلة عن محمد بن سليمان عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر محمد بن علي [ؑ] أنه قال: «السفياني و القائم في سنة واحدة»^١

این روایت اگر سندی تمام باشد ظاهرا با روایات دیگر تعارض دارد چون روایات دیگر حمل امرأه است.

اما در سند بحث است و در قاسم بن حازم است که مرحوم نمازی فرموده: در کتب رجال نام او ذکر نشده، پس روایت به عنوان معارض نمی تواند باشد چون ضعیف است ولی بر فرض صحت سند، آیا قابل توجیه است؟ ظهور امام در محرم است و سفیانی در رجب، چگونه جمع می شود؟

روایت بعدی در غیبت طوسی ^{۴۶۲} الغیة للطوسی ص :

قرقاره عن محمد بن خلف عن الحسن بن صالح بن الأسود عن عبد الجبار بن العباس الهمданی عن عمار الدهنی قال قال أبو جعفر [ؑ] كم تعدون بقاء السفیانی فیکم قال قلت حمل امرأه تسعة أشهـر قال ما أعلمکم يا أهل الكوفة

این روایت هم هرچند بحث سندی دارد ولی مؤید است در این روایت عمار دهنی هست که آقای خویی بعد از بحث مفصل ^۲، در تشییع او تأکید و تأمل دارد با اینکه نجاشی تعبیر «ثقة في العامه» دارد. مرحوم والد ما در کتاب درر فی الاخبار از عمار دهنی مطلبی نقل می کند ^۳ که اگر درست باشد نه تنها شیعه، بلکه یکی از جان باختگان امیر المؤمنین [ؑ] است: ان عمار شهد عند ابی لیله ولی ابی لیله نپذیرفت و گفت فقد عرفناک لانک بکیت عليك و على و سپس ت می ترسم که

١. الغیة للنعمانی ص : ٢٦٧-كتاب الصدق حديث ١٤،

٢. معجم رجال آیة الله خویی ج ۱۲، ص ۲۵۳

٣. در الاخبار فی حال الاختصار، آیة الله طبسی، ص ۱۶۴، چاپ ۱۳۷۹. و تفسیر امام حسن عسگری (ع)

خدا من را معاقبہ کنده حقیقتاً راضی نباشم... لو ان لمحيت... وانما هی لکثیر فی حسناته » واگر این باشد فوق وثاقت است.

كتاب درر الاخبار في حال الاحتضارص ١٦٤

٨- قيل للصادق ﷺ إن عمار دهنی شهد يوماً عند ابن أبي ليلي (قاضی الكوفه) للشهادة فقال له القاضی قم يا عمار فقد عرفناك، لا تقبل شهادتك لأنك راضی، فقام عمار وقد إرتعدت فرائصه واستفرغه البكاء، فقال له ابن أبي ليلي: أنت رجل من أهل العلم والحديث، إى کای یسّوؤک یقال لك: راضی فتبرأ من الرفض فأنت من إخواننا، فقال له عمار: يا هذا ما ذهبت والله حيث ذهبت ولكنی بکیت علیک وعلیّ أما بکائی علی نفسی فانک ان نسبتني إلى رتبة شریفه لست من أهلها، زعمت أنی راضی، يحک لقد حدثني الصادق ﷺ أن أول من سمي الراضیة السحرة الذين لما شاهدوا آیة موسی فی عصاه آمنوبه واتبعوه ورفضوا امر فرعون، واستسلموا لکل ما نزل بهم، فسمماهم فرعون الراضیه لما رفضوا دینه، فالراضی من رفض کل ما کرھه الله، وفعل کل ما امرالله، فأین فی الزمان مثل هذا؟ فاما بکیت علی نفسی، فيعاقبینی ربی عزوجل ويقول : يا عمار أکنت راضیاً للباطل عاماً للطاعات كما قال لك؟ فيكون ذلك مقصراً بی عن الدرجات ان سامحنی وموجاً لشديد العقاب على ان ناقشنى إلا أن ن يتدارکنى موالي بشفاعتهم، وأما بکائی علیک من عذاب الله أن صرفت اشرف الاسماء إلى ان جعلته من ارذلها، كيف يصبر بذلك على العذاب كلمتك هذه؟ قال الامام الصادق ﷺ لو ان علی عمار من الذنوب ما هو أعظم من السموات والأرضين لمحيت عنه بهذه الكلمات و إنما لتزييد فی حسناته عند ربه عزوجل حتى من خردل له منها اعظم روزی عماز دهنی، شهادت داد قاضی شهادتش را رد کرد منالدنيا الف مرءة..... وگفت ما نمى پذيريم چون تو راضی هستی. {راضی: من قدم عليا على الشیخین} عمار ناراحت شد و گریه کرد وابن ابی لیله به او گفت: اگر ازاین جمله بدت میاید از رفض دست بردار تمثیل ما بشوی. عمار گفت برای تو وبرای خودم گریه کردم تو مرا به یک مقام رفیع نسبت دادی که من قابل نیستم. قرآن اولین راضی را سحره فرعون، و دارای رتبه ی بالا معرفی کرد. که فرعونیان به آنها راضیه گفتند زیرا که راضی یعنی فائین مثل هذا الزمان که آنها یک رتبه بالایی دارند، گریه برای خودم که ترس این را دارم که خداوندی که عالم به

ضمایر است مرا معاقبہ کند که آیا باطل را رها، و رفض کردی هم چنان که به آن خوانده شدی.اما برای تو گریه میکنم که چگونه عذاب خداوند را تحمل میکنی که بهترین اسمها را به عنوان فحش قرار دادی.این را گفت واز دادگاه بیرون آمد.وقتی این خبر به امام صادق ؑ رسید فدمود : این حذف حقی که عmad در دادگاه ذد اگد گناهانش به اندازه آسمانها زمین باشد تمام گناهانش بخشیده می شود و خداوند عزو جل به او میدهد.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱۵ - ۹۰/۸/۲۲

دابه‌الارض

بحث جدید را با عنایت خداوند و حضرت مهدی (عج) شروع می‌کنیم من همه شما را در عرفات یاد کردم بدون اغراق و مبالغه، همه شما و عزیزانی که در خصوص درس مهدویت شرکت میکنید تا فرهنگ مهدوی را گسترش دهند و جلوی بعضی از جریانات انحرافی را بگیرند و فرهنگ ناب ارائه دهند، همه را در مظان استجابت دعا یاد کردم. قبل از شروع بحث جدید (دابه‌الارض) یک تتمه واستدراکی به بحث سفیانی در مورد خسف بالبیدا داشته باشیم ما قبل اشاره کردیم که سفیانی سرانجام در، در اثر خسف در بیدا فرو می‌رود. الان این خسف کجاست و وضعیت فعلی بیدا چیست؟

در سفر اخیر به مکه کتابی را به نام «معجم معالم الحجاز» در ده جلد یافتم که نویسنده اش اهل حجاز و معاصر است و طبق روش کتاب معجم البلدان ولی فقط در چارچوب حجاز انجام داده است. ایشان وضعیت فعلی «بیدا» را توضیح میدهد.

«البیدا : هی تلك الأرض الجردا التي تخرج من ذوالحليفه جنوباً...» بیدا زمینی است که هیچ جیز در آنجا نیست (زمینی خالی و لم یزرع) که از مسجد شجره به طرف جنوب که حرکت میکنیم به آنجا میرسیم یعنی متصل می‌شود به مدینه. ولی امروزه اینگونه (مانند قبل یعنی زمین لم یزرع و خالی) نیست زیرا الان در همان سرزمین بیدا، ساختمانهایی از وزارت آموزش و پرورش، و در قسمت شمالی آن پادگانهایی بنا شده که اصلاً امروزه جزء خود شهر مدینه شده است.»

بعد از این مطالب، تعریف بیدا از یاقوت حموی (معجم البلدان) را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

«بیدا اسم لالرض ملسا (صف) بین مکه والمدینه والی مکه اقرب» تعریف درست نمی‌باشد، زیرا که بیدا به مکه نزدیک نیست بلکه به مدینه نزدیک است.» (معالم الحجاز، ج ۱، ص.....)

پس در نتیجه بیدایی که محل خسف جیش سفیانی، دجال یا جیش سومی هم باشد اکنون جزء خود مدینه است. ولی اینجا باز یک اشکالی پیش می‌آید و آن اینکه در روایاتی که نقل شده است سفیانی نمی‌توانند وارد مدینه بشوند و در بیداء فرو می‌رود و دجال همه جا را می‌گیرد مگر مدینه. پس چگونه با این مطلب قابل جمع است؟ چون بیدا طبق این بیان در درون مدینه است

بحث جدید دابه الارض

بحث در دابه الارض است معنای لغوی و اصطلاحی آن چیست؟ و آیاتی که در خصوص آن آمده اشاره به چه معنا اشاره دارد؟ آیا از نشانه‌ی ظهور است و یا مربوط به بعد از ظهور است؟ ایا در کتب اربعه روایتی در این خصوص آمده؟ تفسیر و تطبیق روایات موجود در کتب اربعه چگونه است؟

در قرآن حدود ۱۴ آیه به عنوان دابه آمده^۱ و آیه مورد بحث ۸۲ از سوره نمل است. وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲)

«و چون فرمان عذاب آنها رسد جنبده ای را از زمین برای آنها بیرون آریم تا با آنها تکلم کند و بگوید که این مردم آیه‌های ما را باور نمی‌کرده‌اند

«دابه ای از زمین بیرون می‌آید و با آنها سخن می‌گوید.» مراد از دابه در این آیه چیست؟ ایا جزئ نشانه‌ای ظهور است یا نه؟ بین مفسرین اختلاف وجود دارد؟

قبل از بررسی تفاسیر و روایات ابتدا معنای لغوی آنرا بیان می‌کنیم در لسان العرب به طور مفصل در ریشه دبب، دابه و دبب بحث کرده است

«حرکت مورچه وغیر مورچه بر زمین را گویند و اجمالاً به حرکت آرام «دبب» می‌گویند و هر جنبده ای که بر روی زمین حرکت کند چه انسان و چه حیوان باشد چه عاقل و چه غیر عاقل باشد

۱. بقره ۱۶۴، انعام ۳۸، هود ۵، هحل ۴۲، نور ۴۵، عنکبوت ۶۰، لقمان ۱۰، سباء ۱۴، فاطر ۴۵، شوری ۲۹، جاثیه ۴

را «دابه» می گویند. بعد مثال به آیه قرآن میزند که اگر فقط برای غیر عاقل بکار می رفت (فمنها) یا (فمنهن) می آمد.^۱

پس معنای لغوی شامل انسان هم می شود پس اگر بر انسان کامل یا حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) تطبیق شد بعضی حمل بر بی ادبی و توهین نیست.

در تفسیر کلمه «دابه» اختلاف وجود دارد

بعضی گفته اند «حیوان غیر مؤلف تتحدث عن الايمان و الكفر و تفضح المنافقين...» حیوان عجیبی است که مردم قبلًا او آشنایی نداشتند و یک شکل عجیب و غریبی دارد و (برای او عجایبی که شبیه خارق العاده است) و این حیوان در آخرالزمان می آید علامت گذاری می کند (این غالبا در کتب اهل سنت است) و

بعضی گفته اند که «دابه» انسان فوق العاده ای است که مومن را از غیر مومن تمیز می دهد و معه عصا موسی و خاتم سليمان و این دو کنایه از اقتدار، حکومت و سلطنت الهی است.

مرحوم فیض کاشانی در جلد دوم اصفی به ضرس قاطع بر حضرت علی در زمان رجعت تطبیق کرده و فرموده اند: «وَقَعَ الْقَوْلُ «أَشَارَهُ بِهِ رَجْعَتُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» در هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) دارد همچنان که در روایات کثیره دارد «وَهُوَ مَا وَعَدَ بِهِ مِنَ الرَّجْعَةِ إِذْ قِيَامُ الْمَهْدِيِّ كذا ورد..»

«(وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ) * (وَهُوَ مَا وَعَدُوا بِهِ مِنَ الرَّجْعَةِ إِذْ قِيَامُ الْمَهْدِيِّ) كذا ورد {تأویل آیات الظاهره، مجمع البيان، جوامع اجماع}. (أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَةً مِنَ الْأَرْضِ) * (وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ يَكُرُّ) كذا ورد فی أخبار كثيرة. (تكلمهم أن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون). قال: (كلم الله من قرأ تكلمهم

۱. دب: دَبَ النَّمْلُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْحَيَّوَانِ عَلَى الْأَرْضِ، (يَدِبُ دَبَّا وَذَبِيبًا: مَشَى عَلَى هَيْبَتِهِ، وَكُلُّ مَاشٍ عَلَى الْأَرْضِ: دَائِهٌ وَذَبِيبٌ). وَ الدَّابَةُ: اسْمُ لَمَّا دَبَّ مِنَ الْحَيَّوَانِ، مُمِيَّزٌ وَغَيْرُ مُمِيَّزٍ. (هر جنبنده ای که در روی زمین حرکت می کند چه عاقل و چه غیر عاقل را دابه می گویند) و فی التنزيل العزيز: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَةٍ مِنْ مَاِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ؛ وَلَمَّا كَانَ لِمَا يَعْقِلُ، وَلَمَّا لَا يَعْقِلُ، قَيْلٌ: فَمِنْهُمْ؛ وَ لَوْ كَانَ لِمَا لَا يَعْقِلُ، أَقْيِلٌ: فَمِنْهَا، أَوْ فَمِنْهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ؛ وَإِنْ كَانَ أَصْلُهُمْ لِمَا لَا يَعْقِلُ، لَأَنَّهُ لَمَّا خَلَطَ الْجَمَاعَةَ، فَقَالَ مِنْهُمْ، جُبِلَتِ الْعِبَارَةُ بِمِنْ؛ وَالْمَعْنَى: كُلُّ نَفْسٍ دَائِهٌ. (السان العرب، ج ۱، صفحه ۳۷۰)

يعنى بالتخفيق. قال: ولكن تكلمهم بالتشديد) (٣). قال: (والله ما لها ذنب وإن لها للحية). وقال: (معها خاتم سليمان وعصا موسى، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه: هذا مؤمن حقا، ويوضعه على وجه كل كافر فيكتب: هذا كافر حقا. قال: وذلک بعد طلوع الشمس من مغربها، فعند ذلك ترفع التوبة، فلا تقبل توبه ولا

عمل يرفع (ولا ينفع نفسها إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا) ^١
ایشان می فرمایند روایات کثیری داریم انشاء الله بررسی کنیم (ستداً و دلالتًا) آیا واقعاً روایات
فراوان است یانه ؟

پس طبق بعضی روایات حیوان عجیب و بعضی انسان خارق العاده است. در بعض روایات
بنا بر تفسیر دوم این دابه حضرت امیر تطبيق شده است.

مرحوم ابوالفتوح در تفسیر خود ذیل آیه می گوید طبق روایاتی که از اصحاب رسیده ان دابه
الارض کنایه عن المهدی

طبق این احادیث ممکن است گفته شود که دابه الارض مفهوم وسیعی دارد که ممکن بر هریک
از امامان در آخر الزمان تطبيق بشود که تمیز بین مومن و منافق می دهد و نیز اطلاق این تعبیر
«دابه» بر انسان و غیر انسان، استفاده می شود هر چند غالبا در غیر انسان استعمال می شود
در ادامه نگاهی به تفاسیر و سپس به روایات خواهیم داشت.

۱. تفسیر آصفی، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۹۱۶

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱۶ - ۹۰/۸/۲۸

دابه‌الارض

برگردیم به بحث دابه‌الارض

بحث در آیه «دابه‌الارض» بود، آیا از علامات ظهور است یا مرتبط به رجعت است و یا از علامات قیامت است؟

کلمات بزرگان:

قبل از پرداختن به روایات، کلماتی از بزرگان می‌آوریم در جلسه قبل نظر مرحوم فیض و بعضی دیگر را نقل کردیم در این جلسه هم به تفسیر و نظر بعضی دیگر از بزرگان می‌پردازیم
مرحوم شرف الدین نجفی در کتاب تاویل آیات الظاهره مطلبی را از طبرسی نقل می‌کند
«وَقَالَ الطَّبَرِسِيُّ رَحْمَهُ اللَّهُ إِنْ دَابَةُ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ بِمَا يَسُوءُهُمْ وَهُوَ أَنَّهُمْ يَصِيرُونَ إِلَى النَّارِ بِلِسَانِ يَفْهَمُونَهُ وَقِيلَ تَحْدِيثُهُمْ بِأَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ وَهُنَّ كَافِرٌ وَقِيلَ تَكْلِيمُهُمْ بِأَنَّهُمْ لَهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَالآيَاتُ هُوَ كَلَامُ الدَّابَّةِ وَخَرْوَجُهَا. وَهُنَّ تَأْوِيلُ يَدِلُّ عَلَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا إِمَّا عِنْدَ ظَهُورِ الْقَائِمِ عَ أَوْ قَبْلِهِ أَوْ بَعْدَهُ وَقَدْ وَرَدَ بِذَلِكَ أَخْبَارٌ وَدَلِلَاتٌ عَلَى الرَّجْعَةِ وَصَحْتَهَا قَوْلُهُ سَبَحَنَهُ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوَزَّعُونَ.»^۱

یعنی از آیه فقط استفاده یک طرفه نشده است حالا یک مطلبی را از شیخ طوسی نقل کنیم که بینید آیه جای تأمل دارد.

شیخ طوسی در ذیل آیه مطالبی از عame را نقل می‌کند
وَقَوْلُهُ «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» قال قتادة: معناه وجب الغضب عليهم، و قال مجاهد: حق القول عليهم
بأنهم لا يؤمنون. و قيل: معناه إذا وقع القول عليهم بأنهم قد صاروا إلى منزلة من لا يفلح أحد منهم ولا أحد
بسببهم، أخذوا حinez بمنادى العقاب بإظهار البراءة منهم. و قال ابن عمر، و عطية: إذا لم يأمر الناس بالمعروف

۱. تأویل الآیات الظاهره، ص ۴۰۱، سوره النمل و ما فيها من الآیات في القرآن الكريم

و ينهوا عن المنكر تخرج الدابة. و قيل: إنها تخرج من بين الصفا والمروة. و روی محمد بن كعب القرطی عن على (عليه السلام) انه سئل عن الدابة، فقال: (اما و الله ما لها ذنب و إن لها لحیة) و في هذا القول منه [[إشارة الى انه من ابن آدم. و قال ابن عباس: دابة من دواب الله لها زغب و ريش لها أربعة قوائم. و قال ابن عمر: انها تخرج حتى يبلغ رأسها الغيم (ابرها)، فيراها جميع الخلق. و معنى «تكلمهم» قيل فيه قوله: أحدهما - تكلمهم بما يسوؤهم من انهم صائرون الى النار، من الكلام بلسان الآدميين الذي يفهمونه و يعرفون معناه، فخاطب واحداً واحداً، فتقول له: يا مؤمن يا كافر. و قيل «تكلمهم بأن الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون» أى بهذا القول. ذكره ابن مسعود. الثاني - تكلمهم من الكلام. و قيل إنها تكتب على جبين الكافر أنه كافر و على جبين المؤمن أنه مؤمن. و روی ذلك عن النبي [[^۱]]

شیخ طوسی بعد از ذکر روایات چه از شیعه و چه اهل سنت نتیجه می‌گیرد که دابه جزء انسانهاست و به زبان آنها صحبت می‌کند. ولی مرحوم علامه طبا طبایی از همه‌ی این روایات را فاکتور می‌گیرد و می‌گوید: این آیه مربوط به مشرکین است و..

بيان مرحوم علامه طبا طبایی
«مقتضای سیاق آیه - از این نظر که متصل به ما قبل است، یعنی به آیاتی است که پیرامون مشرکین معاصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و یا خصوص مشرکین مکه و قریش که دشمنترین مردم بودند - این ظهور را به آیه می‌دهد که: ضمیرهای جمع در (علیهم) و در (لهم) و در (تكلمهم) به مشرکین بر گردد، که گفتگو درباره آنان است اما نه به خصوص آنان، بلکه به آنان از این نظر که به سوی اسلام دعوت می‌شوند، پس در حقیقت مراد عموم مردم این امتداد، چون همه از نظر دعوت یکی هستند، اولشان به آخرشان ملحق است و این گونه عنایت در کلام خدای تعالیٰ بسیار وارد شده است. و مراد از اینکه فرمود: (وقتی قول بر ایشان واقع می‌شود)، تحقق مصدق قول، در ایشان و تعین ایشان در صدق (قول بر آنان) است (و معنایش این است که زمانی

۱. تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۱۲۰ ذیل آیه دابه الارض

که امت اسلام مصدق قول خدا قرار می‌گیرند و قول خدا درباره آنان محقق می‌شود) همچنان که در آیه بعدی هم که می‌فرماید: (و وقع القول عليهم بما ظلموا - و به خاطر ظلمی که کردند قول بر ایشان واقع شد)، مراد همین است، یعنی عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصدق آن قرار گرفتند. و اما اینکه این «قول» چیست که بر آنان واقع می‌شود، آنچه از کلام خدای تعالیٰ صلاحیت دارد که این قول را تفسیر کند آیه (سنریهم ایاتنا فی الافق و فی انفسهم حتیٰ یتبین لہم انہ الحق) می‌باشد، برای اینکه می‌دانیم مراد از این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می‌دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است، که خود آنان همواره آنها را می‌بینند، و دائماً در پیش رو و بیخ گوششان قرار دارد، بلکه مراد، بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از دیدن آن ناگزیر به ایمان شوند و در حالی فرا رسد که به هیچ یک از آیات آسمانی و زمینی معمولی ایمان نداشته باشند، ولی از دیدن آن آیت که گفتیم ایمان بیاورند. از این بیان روشن می‌شود که جمله (ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون - مردم قبلاً به آیات ما ایمان نمی‌آورند)، تعلیل باشد برای اینکه چرا قول بر ایشان واقع می‌شود و تقدیر جمله مذکور (لان الناس...) است و کلمه (کانوا) استقرار بدون یقین آنان را می‌رساند و مراد از آیات، آیات مشهوده و حسی آسمان و زمین است، نه آیات خارق العاده، البته کلمه (ان) به کسر همزه نیز قرائت شده و از نظر معنا این قرائت بهتر است از قرائت به فتحه و گفتار ما را تاءیید می‌کند که - گفتیم - جمله (ان الناس...) تعلیل را می‌رساند، چیزی که هست اگر (ان) را به کسره بخوانیم خود جمله، تعلیل را می‌رساند و احتیاجی به تقدیر لام ندارد.

جمله (اخرجننا لہم دابة من الا رض تکلمهم) بیان آن آیتی است که گفتیم مراد از آن، آیت خارق العاده ای است که در آیه (سنریهم آیاتنا فی الافق و فی انفسهم حتیٰ یتبین لہم انہ الحق) آن را وعده داده، و همین که جمله مورد بحث صفت قرار گرفته برای آن آیت خارق العاده، خود دلیل است بر اینکه مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان، (حال ببینیم کدام یک می‌تواند باشد). و اما اینکه آن جنبنده، جنبنده ای باشد که با مردم صحبت کند، از آنجا که کلمه (دابه - جنبنده) به هر صاحب حیاتی اطلاق می‌

شود که در زمین راه می‌رود، می‌تواند انسان باشد و می‌تواند حیوانی غیر انسان باشد، اگر انسان باشد که تکلم و سخن گفتنش امری عادی است، نه خارق العاده و اگر حیوانی بی‌زبان باشد آن وقت حرف زدنش مانند بیرون شدنش از زمین امری است خارق العاده.

لیکن - متاءسفانه - در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبده ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیاتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می‌کند و چه خصوصیاتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و چه می‌گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مذبور از کلمات مرموز قرآن است.

و حاصل معنا این است که : وقتی برگشت امر مردم به این شود - که به زودی هم می‌شود - که از آیات حسی و مشهود ما یقین برایشان حاصل نشود و به عبارت دیگر استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته، تعقل و عبرت گیری از دستشان خارج شود، در این هنگام وقت آن می‌رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آنچنان بیان می‌کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره ای برایشان نماند، پس در آن هنگام آن آیت را که دابه و جنبنده ای است از زمین بیرون می‌آوریم، تا با ایشان صحبت کند. این آن معنایی است که با کمک سیاق و به هدایت تدبیر در آیه به دست می‌آید.

ولی مفسرین در معنای آن حرفهای عجیب و غریبی زده‌اند و در معنای مفردات آیه و جمله های آن دقتهای زیاده از حد کرده اند، و همچنین در آنچه از آیه فهمیده می‌شود و در حقیقت این جنبنده، و صفات آن و معنای سخن گفتنش و کیفیت خروج آن، و زمان خروجش و اینکه چند مرتبه از زمین بیرون می‌آید و در چه مکانی بیرون می‌شود، اقوال بسیاری گفته اند، که به هیچ یک

آنها نمی توان اعتماد کرد، مگر به زور و به همین جهت از نقل آنها و بحث در پیرامونش صرف نظر کردیم، اگر کسی بخواهد بدانها اطلاع یابد باید به تفاسیر مطول مراجعه کند).^۱

خلاصه بحث

از بعضی کلمات علامت بودن دابه‌الارض به دست آمد و در صدد بررسی آن برآمدیم.

طبرسی: طبق آیه شریفه حضرت امیر المؤمنین (زمان ظهور یا قبل یا بعد از ظهور) به دنیا رجوع

می کند

شیخ طوسی: نظر بعضی از اهل عame را توضیح داده‌اند

علامه طباطبائی: طبق بیان ایشان ایهام و ابهام مقصود بوده و تعمد در عدم تبیین بوده و محصل

آیه این است که وضعیت مردم به جایی بستند که قلیشان سیاه شود که آیات الله را بستند و ایمان

نیاورند خداوند یک آیه دیگری به آنها نشان می‌دهد که مجبور شوند ایمان بیاورند و آن دایه الارض

٤. هي تفاصيل المحتوى المنشورة على الموقع الإلكتروني، بما في ذلك المقالات والدراسات والأبحاث والبيانات والرسائل الإلكترونية وغيرها.

و إلاراد وقوع القول علىهم تحقق مصاديق القول فيهم و تعينهم صدقة لهم كما هي الآية الثالثة: «وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا حَلَّمُوا» أي حق عليهم العذاب، فالجملة في معنى «تَحْقِيقَ الْقَوْلِ» وقد كثُر ورده في كل آيات تعاليمه، و الفرق بين التعاليم أن العناية في «وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» تعينهم مصاديق القول و في «تَحْقِيقَ الْقَوْلِ» باستقرار القول و ثبوته فبمجرد بيت لا يزول.

و أها ما هو هذا القول الواقع عليهم فالذي يطلع هو كل آيات تعاليمه لأن نفس به قوله: «سَرِّيْهُمْ أَيْشًا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْسَسِهِمْ حَتَّى يَسْئَلُوكُمْ أَنَّكُمْ أَنْجَلُونَ»

الآية: حـ السجدة: ٥٣، فإن إلاراد بهذه الآيات التي سيعلم غير الآيات السحاوية والارضية التي هي بعدها و سمعهم دائمًا قطعوا بل بعض آيات خارقة للعادة تفضي لما و تضطر للإيحان بما أنفسهم في حين لا يوقفون بشيء من آيات السمااء والارض التي هي تجاه أحبيهم و تحت شفافتهم.

وَيَهْدِي بَطْمَرْ أَنْ قَوْلَهُ: (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَلْبَسُونَا لَا يُوقِّعُونَ) تَعْلِيل لِوَقْوَعِ الْغَوْلِ عَلَيْهِمْ وَالْعَدْيَرِ لِأَنَّ النَّاسَ، وَقَوْلُهُ: (كَانُوا) لِفَادَةِ اسْتِقْرَارِ عَدْمِ الْإِلْغَارِ فِيهِمْ وَاحْلَادِ الْأَلْبَاتِ الْلَّامِسَوْدَةِ مِنَ السَّلَاءِ وَالْأَرْضِ غَيْرِ الْأَلْبَاتِ الْخَارِقَةِ، وَقَرْئُ (أَنْ) بِكَسْلِ الْمَهْرَةِ وَهُوَ أَرْجَحُ مِنْ قِرَاءَةِ الْفَتحِ فِيْهِ بَدْءُ حَا ذَكْرَاهُ وَتَوْكُنُ الْجَمَلَةِ بِلِفْظِهِمْ تَعْلِلًا هُنْ دُونَ تَقدِيرِ الْأَلْمَامِ

وَلَا يَنْدِي فِي كُلَّهُ مَا يَعْلَمُ لِتَقْسِيرِ هَذِهِ الْأَبْلَةِ وَأَنْ هَذِهِ الدَّاهِيَةُ الَّتِي سَبَرَجَهَا لَهُمْ هُنَّ الْأَرْضُ فَنَكَلُوهُمْ هَا هُوَ؟ وَمَا صَفَّهَا؟ وَكَيْفَ تَرْجُحُ وَهَا دَانِيَةُ هَذِهِ الْأَبْلَةِ بِإِسْقَاطِ الْأَبْلَةِ نَعَمْ الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْقَصْدَ الِّي الإِبْهَامِ فَهُوَ كَلَامٌ حَرَمُونَ فِيهِ وَحَصْلُ الْمَعْنَوِنَ: أَنَّهُ إِذَا أَلْمَ أَهْلَ النَّاسِ - وَسُوفَ يَئُولُ - إِلَى أَنْ كَانُوا لَا يَوْقُنُوا بِالْأَسْلَمِيَّةِ لَهُمْ وَبَطْلُ اسْتِعْدَادِهِمْ لِلْإِيمَانِ شَا بِالْعُقُولِ وَالْاعْتِيَارِ أَنْ وَقْتَ أَنْ زَرِيْهُمْ هَا وَعَدْنَا إِرَاءَتِهِ لَهُمْ هُنَّ الْأَيَّاتُ الْأَخَارَةُ لِلْعَادَةِ الْأَلِيَّةِ لَهُمْ الْحُقُوقُ بِيَثِ بَخْسَطُرُونَ إِلَى الْاعْتِزَافِ بِالْقَوْنِ فَأَنْجَرُنَا لَهُمْ دَاهِيَةُ هُنَّ الْأَرْضُ نَكَلُوهُمْ هَا هُوَ.

هذا ما يعطيه السياق وبهذا إليه التبر في الآية هن معانها، وقد أغرب (حرفاً عجيباً وغريب زده ان) المفسرون بحسب مأثورنا في الاختلاف في معاني هفريات الآية وجلماً وللحصل هناً وفي حقيقة هذه الدائرة وصفتها ومعنى تلبيها (داعٍ وعلامٍ كذاشز؟) وكيفية ذرها وما زمان ذرها وما عدد ذرها وما المكان الذي تخرج منه هي أقوال كثيرة لا معقول فيها إلا على التكem (قول بو دليل)، ولذا أضفنا

^{٣٩٥} عن نقلها و البث عنها، و هن أراد الوقوف عليهما فعله بالملحوظات. (الميزان في تفسير القرآن، ج ١٥، ص: ٣٩٥)

است که یکی از علائم شگفت آور است که با بقیه آیات و علائم فرق می‌کند بعضی از مفسرین حرفهای عجیب و غریبی میزند.

و ایشان در مورد اینکه این واقعه کی (قبل از قیامت یا بعد از قیامت) بیش از این صحبت نمی‌کند و سپس به روایات نظر انداخته‌اند.

فعلاً روایات عامه را ندیده می‌گیریم ابتدا روایات خاصه در نورالثقلین و البرهان و سپس روایات «درالدرالمتشور» از لحاظ سند و دلالت بررسی می‌کنیم و در آخر جمع بندی می‌کنیم که این تطییقات که برامیرالمؤمنین ॥ درروایات شده آیا صحیح است یا نه؟

ابتدا بحث لغوی

لسان العرب به طور مفصل در ریشه دب بحث کرده

حر مشا على هنئه ص ۳

لسان العرب، ج ۱، ص: ۳۶۹

دبب: دَبَ النَّمْلُ وَغَيْرِه مِنَ الْحَيَوانِ عَلَى الْأَرْضِ، يَدِبُّ دَبَّاً وَدَبِيبَاً: مَشَى عَلَى هِيَتِهِ. وَقَالَ ابْنُ دَرِيدٍ: دَبَّ يَدِبُّ دَبِيبَاً، وَلَمْ يَفْسُرْهُ، وَلَا عَبَرَ عَنْهُ. وَدَبَّتُ أَدِبُّ دَبَّةً حَفِيَّةً، وَإِنَّهُ لِغَفِيُّ الدَّبَّةِ أَيُّ الضَّرْبُ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ مِنَ الدَّبِيبِ. وَدَبَ الشَّيْخُ أَيُّ مَشَى مَشِيًّا رُوَيْدًا. وَأَدَبَتُ الصَّبَّى أَيُّ حَمَلَتُهُ عَلَى الدَّبِيبِ. وَدَبَ الشَّرَابُ فِي الْجِسمِ وَالدَّبِيبِ. وَدَبَ الشَّيْخُ أَيُّ مَشَى مَشِيًّا رُوَيْدًا. وَأَدَبَتُ الصَّبَّى أَيُّ حَمَلَتُهُ عَلَى الدَّبِيبِ. وَدَبَ السَّرَّامُ فِي الْجِسمِ وَالإِناءِ وَالإِنْسَانِ، يَدِبُّ دَبِيبَاً: سَرَّى وَدَبَ السُّرُّامَ فِي الْجِسمِ، وَالبِلِى فِي الثَّوْبِ، وَالصُّبْحُ فِي الغَبَشِ: كُلُّهُ مِنْ ذَلِكِ. وَدَبَتُ عَقَارِبُهُ: سَرَّتْ نَمَائِمَهُ وَأَذَادَهُ، وَدَبَ الْقَوْمُ إِلَى الْعَدُوِّ دَبِيبَاً إِذَا مَشَوْا عَلَى هِيَتِهِمْ، لَمْ يُسْرِعُوا. وَفِي

الحديث:

عَنْهُ غَلِيلٌ يُدَبِّبُ

أَيُّ يَدْرُجُ فِي الْمَشْيِ رُوَيْدًا، وَكُلُّ مَاشٍ عَلَى الْأَرْضِ: دَبَّةً وَدَبِيبً. وَالدَّبَّةُ: اسْمُ لَمَّا دَبَّ مِنَ الْحَيَوانِ، مُمِيزٌّ وَغَيْرَ مُمِيزٌّ، وَفِي التَّنْزِيلِ الْعَزِيزِ: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَبَّةً مِنْ مَاءٍ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَلَمَّا كَانَ لِمَا يَعْقِلُ، وَلَمَّا لا يَعْقِلُ، قَيْلٌ: فَمِنْهُمْ وَلَوْ كَانَ لِمَا لَا يَعْقِلُ، لَقِيلٌ: فَمِنْهَا، أَوْ فَمِنْهُنَّ، ثُمَّ قَالَ: مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَإِنْ كَانَ أَصْلُهَا لِمَا لَا يَعْقِلُ، لَأَنَّهُ لَمَّا خَلَطَ الْجَمَاعَةَ، فَقَالَ مِنْهُمْ، جَعَلَتِ الْعِبَارَةُ بِمِنْ وَالْمَعْنَى: كُلُّ نَفْسٍ دَبَّةً. وَقَوْلُهُ، عَزَّ وَ

جل: ما تَرَكَ عَلَى ظَهُورِهَا مِنْ دَابَّةٍ قيل من دَابَّةٍ من الإِنْسِ وَالْجَنِّ، وَ كُلُّ مَا يَعْقُلُ وَ قيل: إِنَّمَا أَرَادَ الْعُسُومَ يَدْلِيُّ

على ذلِكَ قول ابن عباس، رضى الله عنهما:

كادَ الْجَعْلُ يَهْلِكُ، فِي جُحْرِهِ بِذَنْبِ ابْنِ آدَمَ.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱۷ - ۹۰/۸/۲۹

بحث در روایات دابه‌الارض بود به بررسی روایات خاصه در معنای دابه‌الارض رسیدیم چون در بعضی از روایات این چنین بدست آمدکه گویا دابه‌الارض یکی از علامات است باید بررسی کنیم که دابه‌الرض چیست؟

با بیانی که علامه طباطبائی داشتند به این نتیجه رسیدیم که دابه‌الارض یکی از علامات و آیات شگفت‌آور است که با آیات آسمان و زمینی متفاوت است این آیه چیست و تطبیق آن صحیح است یا خیر؟

حال در روایات و ادله تطبیق دابه‌الارض بر حضرت امیر بحث می‌کنیم

روایت اول

یک روایت در غیبت طوسی جریان ملاقات امام زمان ع با ابن مهزيار است بر اساس اين روایت خروج دابه از علامه ظهور است. در اينجا فقط بعضی ویژگی‌ها آمده ولی تطبیق نشده است

فَقَالَ يَا ابْنَ الْمَازِيَّارِ أَبِي أَبْوِ مُحَمَّدٍ عَهْدِ إِلَىٰ أَنْ لَا أَجَاوِرَ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَهُمُ الْخِزْنُ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَأَمْرَنِي أَنْ لَا أُسْكُنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَعَرَهَا وَمِنَ الْبِلَادِ إِلَّا قَفَرَهَا وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ أَظْهَرَ التَّقِيَّةَ فَوَكَلَهَا بِي فَأَنَا فِي التَّقِيَّةِ إِلَى يَوْمِ يُؤْذَنُ لِي فَأَخْرُجُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ وَاجْتَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَاسْتَدَارَ بِهِمَا (دور ماه و خورشید) الْكَوَاكِبُ وَالنُّجُومُ فَقُلْتُ مَتَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِي فِي سَنَةِ كَذَا وَكَذَا تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ الصَّفَّا وَالْمَرْوَةِ وَمَعَهُ عَصَامُ مُوسَى وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ^۱

«بابن مهزيار پدرم (امام حسن عسگری) به من سفارش کردند که با گروهی که مورد غضب خداوند قرار گرفته‌اند همسایه نباشم و من الان مجبور هستم که تقیه کنم و من در تقیه به سر می‌برم تازمانی که به من اذن داده شود، قیام کنم. ابن مهزيار می‌گوید پرسیدم: قیام شما کی واقع می‌شود

۱. غیبت طوسی ص ۲۶۶ و «بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲، باب ۱۸ - ذکر من رآه صلوات الله عليه»

{اینجا سوال از علامت ظهور است و شاهد ما هم همین است که دابه یکی از علائم ظهور است} آقا امام زمان (عج) روحی له الفدا چند علامت را فرمودند:

{۱}. مسیر رفتن به حج نامن می‌شود و جلوی حج را می‌گیرند و مانع می‌شوند.

{۲}. ماه و خورشید در کنار هم قرار می‌گیرند {ممکن است کنایه باشد و هم ممکن است ظاهرش را اخذ کنیم}.

{۳} تمام کواكب و ستارگان دورماه و خورشید باشند.

سپس پرسیدم کی این وقایع اتفاق می‌افتد. امام فرمودند: زمانی که دابة الارض از بین صفا و مروه بیرون می‌آید و همراه او عصای موسی و خاتم سليمان است (ممکن است به ظاهرش اخذ کنیم یا کنایه از معجزات آن دو پیامبر باشد).»

بررسی سندها

ابتدا باید بررسی کنیم که آیا این روایت است یا نیست و این دیدار علی بن مهزیار با امام زمان لچقدر از اعتبار برخوردار است؟

ما درباره ملاقات ایشان با حضرت مهدی در کتاب «تا ظهور» بحث کرده ایم، چهار نقل است که ما بعد از ذکر چهار قول، اشکالات آقای خویی و اشکالات مرحوم تُستری را بیان کرده ایم همچنین دفاعیه آقای صافی (اطال الله عمره الشریف) را ذکر کردیم و به نتایجی هم رسیدیم.

در جلد ۱۱ معجم رجال ص ۹۳ مرحوم خویی می‌فرمایند: «بعضی بین علی بن مهزیار و علی بن ابراهیم مهزیار اشتباه کرده‌اند و در مورد بحث تشرف ایشان با حضرت را رد میکنند و می‌گوید «الذی تشرف بامام الحجه، هذا التوهم بمکان من الفساد» این یک توهم است و اینها دو نفر هستند اصلاً این قضیه ثابت نیست بر فرض که ثابت باشد این آقا نیست نجاشی، صدوق در مشیخه و شیخ در طریقشان ذکر نکرده‌اند باز ایشان در جلد ۱۲ ص ۹۸ هر سه قصه را نقل می‌کند (چون، سه، چهار نقل است) و می‌فرماید: در قصه سوم که علی بن مهزیار است قطعاً دروغ است (که در قصه سوم اصل مسئله دابه نیست).»

يعنى اصل جريان را زير سوال مى برد و مى گويد اين على بن مهزيار كه مورد وثاقت است غير از اين صاحب قصه است. البته نظر ما غير از اين است وما از جريان ملاقات دفاع كرده ايم ولی مشكل اين روایت قابل قبول نیست زيرا در خصوص همین روایت اگر على بن مهزيار را قبول داشته باشيم و آن را بررسی سند هم نکنيم باز هم مارا کفايت نمی کند زيرا روایت «عن رجل» دارد كه روایت را ضعيف و مرسل می کند.

بررسی دلالت

شاهد ما کلمه دابه الارض است که به عنوان علامت ظهور ذكر كرده‌اند ولی در اينجا تطبيق نداده‌اند که بالاخره اين دابه الارض کيست فقط بعضی از ويزكيهای آن را بيان كردن. وبعضی با تطبيق با روایت کافی از اميرالمؤمنين که فرمودند «انی صاحب العصا» تطبيق كرده‌اند که اميرالمؤمنين است.

در سند اين روایت غیبت طوسی، اشكال است (رجل کان) همین کافی است تا روایت مرسل بشود. آقای خویی بحث مفصل در معجم در باره على بن مهزيار دارد و ما هم در كتاب تا ظهور بحث مفصل كرده‌اند.

پس اولین روایت مورد استناد بر تطبيق دابه بر على (عليه السلام) همین روایت جريان ابن مهزيار است. اين روایت اولا از علائم ظهور مى داند و ثانيا هیچ تطبيقی ندارد و ثالثا از حيث سند مشکل دارد

البته ما از اين روایت در كتاب تا ظهور دفاع كرده ايم اما اشكال مرسل بودن (عن رجل) قابل دفاع نیست.

مدعا اين است که در هیچ روایت صحیحی اين تطبيق بر حضرت على ॥ نقل نشده است.

روایت دوم

روایت اصول کافی است و تنها روایتی که در باره دابه در کتب اربعه است

روایت امام باقر ॥ است که کلمه «دابه» بر امیر المؤمنین تطبیق شده است و این روایت از ابی صامت حلوانی از قول امیر المؤمنین ॥ است که می فرمایند «إِنَّى لَصَاحِبَ الْكَرَاتِ وَ دَوْلَةِ الدُّولِ وَ إِنَّى لَصَاحِبُ الْعَصَا وَ الْمِيسَمِ وَ الدَّابَّةَ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ»^۱ آمده است.

این روایت خیلی قوت متن دارد ولی از نظر سند تضعیف دارد. علامه مجلسی هم در مراه العقول در ذیل آن تطبیق را بیان کرده‌اند ولی از جهت سند اشکال کرده‌اند ولی روایت قوت متن دارد.

بيان مرحوم مجلسی ذیل روایت

وقوله: " و إنى لصاحب العصا" إلى آخره هي السادسة

" و الدابة" تفسير لصاحب العصا و الميسم كما عرفت.

" و إنى لصاحب الكرات و دوله الدول" هذه الخامسة و يحتمل وجوها:

الأول: أن يكون المعنى أنى صاحب الحملات في الحروب فإنه عليه السلام كان كرارا غير فرار، و صاحب الغلبة فيها، فإنه كان الغلبة في الحروب بسببه، أو إنى صاحب الغلبة على أهل الغلبة في الحروب، قال الفیروزآبادی: الكراة المرأة و الحملة، و قال: الدولة انقلاب الزمان و العقبة في المال، و يضم أو الضم فيه و الفتح في الحرب، أو هما سواء، أو الضم في الآخرة و الفتح في الدنيا، و الجمع دول مثلثة، و أدالنا الله من عدونا، من الدولة و الإدلة الغلبة، و دالت الأيام: دارت، و الله يداولها بين الناس.

١- محمد بن يحيى و أحمد بن محمد جميعاً عن بن الحسن عن علي بن حسان قال حدثني أبو عبد الله الرياحي عن أبي الصامت الحلوي عن أبي جعفر ع قال فضل أمير المؤمنين ع ما جاء به أخذ به و ما نهى عنه أنتهى عنه جرى له من الطاعة بعد رسول الله ص ما لرسول الله ص و الفضل لمحمد ص المتفق بين يدي الله و رسوله و المتفصل عليه كالمتفصل على رسول الله ص و الرأد عليه في صغيرة أو كبيرة على حد الشرك بالله فإن رسول الله ص باب الله الذي لا يؤتى إلا منه و سبليه الذي من سلكه وصل إلى الله عز وجل و كذلك كان أمير المؤمنين ع من بعده و جرى للأئمة ع واحداً بعد واحداً جعلهم الله عز وجل أركان الأرض أن تميد بهم و عمدة الإسلام و رابطة على سبيل هذاه لا يهندى هاد إلها بهداهم و لا يضيل خارج من الهدى إلا يتقصى عن حقهم أبناء الله على ما أهبط من علم أو عذر أو نذر و الحجحة البالغة على من في الأرض يجري لا يخرهم من الله مثل الذي جرى لأولئك و لا يصل أحد إلى ذلك إلا بعون الله و قال أمير المؤمنين ع أنا قسيم الله بين الجنة و النار لا يدخلها داخل إلا على حد قسمى و أنا الفاروق الأكبر و أنا الإمام لمن بعدي و المؤذن عمن كان قبلى لا يقدمني أحد إلا أحمس ص و إبني و إياته لعلى سليل واحد إلا أنه هو المدعوه باسمه و لقد أعطيت السنت علم المأيا و البلايا و الوصايا و فضل الخطاب و إنى لصاحب الكرات و دوله الدول و إنى لصاحب العصا و الميسم و الدابة التي تكلم الناس^۲ الكافي، ج ۱، ص: ۱۹۸

الثاني: أن المراد إني صاحب علم كل كرّة و دولة، أى أعلم أحوال أصحاب القرون الماضية و الباقية إلى يوم القيمة من أهل الدين و الدنيا.

الثالث: أن المعنى إني أرجع إلى الدنيا مرات شتى لأمور وكلني الله بها، و كانت غلبة الأنبياء على أعادتهم و نجاتهم من المهالك بسبب التوسل بنورى و أنوار أهل بيتي، أو يكون دولة الدول أيضا إشارة إلى الدولات الكائنة في الكرات و الرجعات، فأما الرجعات فقد دلت عليها كثير من الروايات، نحو ما روى في بصائر سعد بن عبد الله و غيره بالإسناد عن أبي حمزة الشمالي عن أبي جعفر عليه السلام في خطبة طويلة رواه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال فيها: و إن لى الكرة بعد الكرة و الرجعة بعد الرجعة، و أنا صاحب الرجعات و صاحب الصولات و النقمات و الدولات العجبيات، إلى آخر الخطبة، و غيرها من الأخبار التي أوردتها في الكتاب الكبير»^١

رواية سوم

و ما ذلك يا أمير المؤمنين قال خروج دابة من الأرض من عند الصفا معها خاتم سليمان بن داود و عصا موسى ع يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فينطبع فيه هذا مؤمن حقا و يضعه على وجه كل كافر فينكتب هذا كافر حقا حتى إن المؤمن لينادي الويل لك يا كافر و إن الكافر ينادي طوبى لك يا مؤمن وددت أنسى اليوم كنت مثلك فأفوز فوزا عظيما ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين بإذن الله جل جلاله و ذلك بعد طلوع الشمس من مغربها فعند ذلك ترفع التوبه فلا توبة تقبل و لا عمل يرفع و لا ينفع نفسها إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا ثم

ثم قال ع لا تسألوني عما يكون بعد هذا فإنه عهد عهده إلى حبيبى رسول الله ص أن لا أخبر به غير عترتى قال النزال بن سبرة فقلت لصعصعة بن صوحان يا صعصعة ما عنى أمير المؤمنين ع بهذا فقال صعصعة يا ابن سبرة إن الذى يصلى خلفه عيسى ابن مريم ع هو الثانى عشر من العترة التاسع من ولد الحسين بن على ع و هو الشمس الطالعة من مغربها يظهر عند الركن و المقام فيطهر الأرض و يضع ميزان العدل فلا يظلم أحد أحدا

١. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ٢، ص: ٣٧٦

فأُخْبِرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ حَبِيبِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَلَامًا أَنَّهُ أَنْذَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنَّهُ إِنْ يَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ غَيْرَ عَتَرَتِهِ الْأَئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ^١

این روایت که راوی آن نزال بن سبره می‌باشد راجع به دجال است؛ که یک روایت هم بیشتر ندارد. در ابتدا (صعصعه) راجع به دجال از امیرالمؤمنین ॥ سؤال می‌کند و بعد هم اصبح بن نباته سؤال می‌کند که روایت می‌فرمایند: قبل از دجال دابة الارض (از بین صفا و مروه) خارج می‌شود در حالی که عصای موسی و خاتم سلیمان همراه دارد [ولی معروف است که دجال قبل از ظهور خارج می‌شود] سپس می‌فرمایند خاتم را به پیشانی مؤمن می‌گذارد. بر پیشانی مؤمن نوشته می‌شود «هذا مؤمن» و بر پیشانی کافر می‌گذارد نقش می‌بنند که این کافر است و مؤمن به کافر فریاد می‌زند وای به حال تو! و کافر به مؤمن می‌گوید: خوشا به حال تو! ای کاش من هم مثل تو بودم! سپس دابه سر بر می‌دارد و همه این دابه را به اذن الله می‌بینند. این جریان بعد از طلوع شمس می‌باشد و در آن زمان هیچ توبه‌ای پذیرفته نمی‌شود.^۲

این روایت بر امیرالمؤمنین تطبیق نشده؛ ولی شخصیت بزرگوار بودن دابه روشن است که انسان والایی است.

این روایت مشکل سندی دارد و راوی آن نزال ابن سبره عامی است که در کتب شیعه اثری از او نیست و مهم‌الاست؛ اگر چه در کتاب کمال الدین آمده است.

٥٢٧ . كمال الدين، ص

۲. ما چند روایت داریم که می‌گویند در آن زمان توبه برداشته می‌شود، این خود مسئله‌ای است که باید بحث کنیم آیا در دنیا توبه برداشته می‌شود؟ چون تازمانی که جان در بدن است، توبه پذیرفته می‌شود. پس با روایات دیگر تعارض پیدا می‌کند. باید بررسی کنیم که این تعارض، تعارض بدوى است یا تعارض مستقر (قار). چگونه باید بین اینها جمع کنیم یا آن را رد کنیم؟ شاید جمع آن به این صورت باشد که توبه از کسانی که می‌دانند حق با کیست و عملًا و عالمًا با بطاط می‌روند، پذیرفته نمی‌شود.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱۸ - ۹۰/۸/۳۰

دابه‌الارض

با توجه به اینکه در بعضی روایات، خروج دابه‌الارض یکی از علائم ظهور است ما ناچار شدیم که اولاً به آیه شریفه نظری بیندازیم و بعد روایات را مورد بحث قرار دهیم. در مورد روایات، گفتیم که روایات متعددی داریم که طبق مضامین آنها تطبیق بر امیرالمؤمنین شده است که باید بررسی شوند. چون بعضی از بزرگان اطلاق کلمه دابه «که ما یصدق علی الشی علی الارض» هر چه روی زمین راه می‌رود) را بر امیرالمؤمنین دون شأن ایشان می‌دانند و می‌گویند نامیدن حضرت به دابه، خلاف ادب و جسارت است واز این گونه روایات پرهیز می‌کنند.

ما می‌خواهیم بررسی کنیم که این سنت روایات چقدر اعتبار سندي و دلالت دارد... سه روایت در جلسه قبلی بررسی کردیم.

روایت چهارم

روایتی است که مرحوم ابن‌بابویه قمی در تفسیرشان ذیل آیه دابه، از پدر بزرگوارشان از ابن‌ابی عمیر از ابو بصیر از امام صادق ؑ نقل می‌کند:

در تفسیر قمی در ذیل آیه "إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ..." می‌گوید پدرم از ابن‌ابی عمیر، از ابن‌ابی بصیر، از امام صادق ؑ روایت کرده که فرمود: "حضرت رسول خدا ؐ به امیرالمؤمنین برخورد و او را در مسجد خوابیده دید، بدین حال که مقداری ریگ و خاک جمع کرده و سرش را روی آن گذاشته، حضرت با پای خود حرکتش داد و فرمود: برخیز ای دابه‌الارض! مردی از اصحاب عرضه داشت: یا رسول الله ؐ آیا ما هم می‌توانیم رفقای خود را به این نام بنامیم؟ فرمود: نه به خدا سوگند، این نام جز برای او نیست و او همان دابه‌ای است که خدای تعالی در کتابش در باره او فرمود: "إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أُخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أُنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِفُونَ".

آن گاه فرمود: یا علی! چون آخر الزمان می شود، خدای تعالی تو را در بهترین صورت بیرون می کند، در حالی که با تو است وسیله داغ نهادن و دشمنان خود را با داغ، نشان می کنی.»^۱

بررسی سندها

این روایت مشکل سندي ندارد. امکان نقل پدر علی بن ابراهیم (ابن هاشم) از ابن ابی عمیر محل بحث نیست. و مقام خود ابراهیم بن هاشم فوق وثاقت است اما در سنده نقل او از ابن ابی عمیر بحث است که این گونه نقل، حدود سه هزار روایت هم است.. زیرا ما در تاریخ دو تا ابن ابی عمیر داریم یکی زمان امام صادق از دنیا رفت و دیگری آن کسی که معروف است زمان امام کاظم^۲ و امام رضا^۳ ایزیسته است.

روایت پنجم

نظیر همین روایت (که مصدق دابه حضرت علی^۴ است) که در تفسیر قمی روایت بدون سنده از عمار است قد افسدت قلبی در تفسیر قمی آمده است.^۵

.... قال أبو عبد الله ع قال رجل لumar بن ياسر يا أبا اليقطان آية في كتاب الله قد أفسدت قلبی و شككتنى
قال عمار و أى آية هي قال قول الله: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ، الآية فأى دابة هي قال
umar و الله ما أجلس و لا آكل و لا أشرب حتى أريکها: فجاء عمار مع الرجل إلى أمير المؤمنين ع و هو يأكل
تمرا و زبدا، فقال له يا أبا اليقطان هلم فجلس عمار و أقبل يأكل معه، فتعجب الرجل منه، فلما قام عمار قال له

۱. «فإنه مدته أبى عن ابن أبى عمیر عن أبى بصير عن أبى عبد الله ع قال انتهى رسول الله ص إلى أمير المؤمنين ع و هو نائم فى المسجد قد جمع رملًا و وضع رأسه عليه فحركه برجله ثم قال له: قم يا دابة الله فقال رجل من أصحابه يا رسول الله أسمى بعضا بهذا الاسم فقال: لا والله ما هو إلا له خاصة و هو الدابة التي ذكر الله في كتابه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِإِيمَانِهِمْ لَا يُوقِنُونَ» ثم قال يا على إذا كان آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة و معك ميسى تسم به أعداءك، فقال رجل لأبى عبد الله ع: إن الناس يقولون هذه الدابة إنما تكلمهم فقال أبو عبد الله ع كلهم الله في نار جهنم إنما هو يكلمهم من الكلام والدليل على أن هذا في الرجمة قوله و يوم نخسر من كل أمّة فوجاً ممّن يُكذبُ بِإِيمَانِهِمْ يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُ قَالَ أَكَذَّبْنَاهُمْ بِإِيمَانِهِمْ وَأَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا ذَكَرْنَاهُمْ مَنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ قال الآيات أمير المؤمنين والأئمة ع فقال الرجل لأبى عبد الله ع إن العامة تزعم أن قوله «وَيَوْمَ نخسِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» عن يوم القيمة، فقال أبو عبد الله ع: أفيحشر الله من كل أمّة فوجاً و يدع الباقين لا، ولكنها في الرجمة، وأما آية القيمة فهي «وَخَسِرُنَاهُمْ كُلُّمَا تَعَادِرُ مِنْهُمْ أَحَدًا»^۶

۲. همین روایت را عیاشی در تفسیر خود آورده و قضیبه را به ابودر نسبت داده است.

الرجل سبحان الله يا أبا اليقظان حلفت أنك لا تأكل و لا تشرب و لا تجلس حتى ترينيها، قال عمار قد أريتكها
إن كنت تعقل »^۱

بررسی سند

نقل ابراهیم بن هاشم از ابی عمیر اشکال ندارد اما اشکال در نقل خودکتاب تفسیر قمی است
سه اشکال

۱. واسطه در نقل ۲. اختلاط ۳. شذوذ

۱. **نقل** : که توسط ابوالفضل عباس ابن محمد بن قاسم که هیچ نامی در کتب رجالی از او
نیامده است، البته نامش و نام پدرش و جدش در کتب انساب مجده و عمدہ الطالب آمده است.
(بعضی از معاصرین می فرمایند امامزادگان را مورد جرح و تعدیل قرار نمی
دهیم. الا اینکه ایشان مجھول و مهملا است بالاخره تمام تفسیر از این طریق است

۲. **اختلاط**: نکته دیگر همین عباس بن محمد قاسم دو نقل دارد بعضی از قمی و بعضی دیگر
از ابو جارود از امام باقر [ؑ] است یعنی همه کتاب متعلق به قمی نیست. حال ابو جارود کیست؟ کوفی
و زیدی است (بعضی می گویند امامی است) و طریق به ابا جارود کثیر بن عیاش است که ضعیف
می باشد. پس اختلاط دارد. به همین علت بعضی می گویند «ان الاعتماد على هذا التفسير بعد هذا
الاختلاط مشكل جدا»^۲. ولی در این دو روایت مذکور این مشکل نیست چون قابل بررسی است که
از امام صادق از قمی است یا از ابالجارود.

۳. **شذوذ**: اشکال بعدی نقل شذوذات است که بعضی از قسمتهای آن شذوذ است «العتماد على
هذا التفسير بعد الاختلاط مشكل مع ما فيه من الشذوذ من المتون»^۳

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۳۱

۲. کلیات فی علم الرجال، ص ۳۱۶، سبحانی.

۳. کلیات فی علم الرجال، ص ۳۱۶، سبحانی.

مرحوم خوبی: هر کسی که در تفسیر قمی است ثقه است [نظر ما هم تا مدتی همین بود تا به مشکلی رسیدیم و برگشتم].

دلالت

این دو روایت از تفسیر قمی آیه دابة الارض بر حضرت علی ॥ تطبیق شده و که در روایت اول پامبر تطبیق میدهد ولی در روایت دوم عمار تطبیق می‌دهد.
شاید عمدۀ روایات که دابة الارض را بر امیر المؤمنین ॥ تطبیق می‌دهد همین روایات است و صرف نظر از سند این روایت این تطبیق مربوط به رجعت می‌شود و ربطی به ظهور ندارد.

روابط ششم

روایت بعدی روایت کراجکی در کنز الفوائد عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد الحسین عن عبدالله عن مفضل بن صالح عن (ابی جمیله عن جابر عن ابو عبدالله جدلی قال «دخلت علی علی یوما فقال انا دابة الارض »

بررسی سند

جعفر بن الحسین: مهم است^۱
مفضل بن صالح همان ابو جمیله است که در مورد ایشان تضعیف نجاشی در معجم نقل شده^۲ و بعضی با روشها و طرق دیگر خواسته‌اند ایشان را توثیق کنند که آن طرق عبارتست از ۱. وقوع در اسناد کامل‌الزيارت (که ما قبل این مبنای داشتیم و بعد از آن برگشتم مانند آقای خوبی)
۲. روایت اجله (این مبنای را بر فرض که بپذیریم با تضعیف نجاشی تعارض دارد.)
پس این روایت هم اشکال سندي دارد

۱. مامقانی ج ۱۵، ص ۳۵۲

۲. معجم رجال خوبی، ص ۲۸۱

روایت هفتم

باز کراجکی در کنز نقل کرده «حدثنا عن احمد الحاتم عن اسماعیل بن اسحاق راشدی عن خالد بن محمد عن عبدالکریم بن یعقوب عن جابر جعفری عن جابر بن یزید عن ابی عبدالله جدلی «دخلت علی علی بن ابیطالب ﷺ الا احدثک ثلثا قبل ان یدخل علی و علیک عن ثلثا قلت بلى قال علی ﷺ انا عبدالله وانا دابه الارض الا اخبرک بانف المهدی

روزی بر امیرالمؤمنین ﷺ داخل شدم ایشان فرمودند: آیا می خواهی چند مطلب خصوصی به تو بگوییم؟ گفتم : بله یا امیرالمؤمنین. فرمود: من عبدالله و دابه الارض هستم.

راوی این دو روایت از عبدالله جدلی است که در مورد او بحث است و صرف نظر از او در مورد اسماعیل اسحاق راشدی هم محل بحث است که مهم است^۱

روایت هشتم

عن ابن نباته عبیدالله بن ناصح عن حسین بن علوان عن سعد بن طریق «دخلت علی امیرالمؤمنین ﷺ و هو یا کل خبزا و خلا و زیتا^۲ فقلت یا امیرالمؤمنین....» روزی بر حضرت علی ﷺ وارد شدم در حالی که ایشان مشغول خوردن نان و سرکه و روغن بودند از ایشان پرسیدم تفسیر این آیه «و اذا وقع القول...» چیست و این دابه منظور کیست؟ فرمود «همین که الان مشغول خوردن خبز و زیت است». یعنی خودم هستم

اصبغ ابن نباته : با توجه به تضعیفاتی که از طرف مقابله - در رجال اهل سنت - دارند من در مورد اعتبار و توثیق ایشان تأملی ندارم. من تعجب می کنم انها با این که صحابه را در درجه اول و تابعین را در درجه دوم اعتبار، قرار می دهند ولی وقتی به ایشان می رسانند او را تضعیف کرده و می گویند ایشان خیلی محب حضرت علی ﷺ است و حرفهای عجیبی از علی ﷺ می گوید. حال حرفهای

۱. تنقیح المقال، مامقانی، ج ۱۰، ص ۱۰.

۲. زیت: روغن مایع و به روغن جامد سم می گویند.

عجب ایشان چیست؟ فضایل مولی را می‌گوید و ایشان اول کسی بودند که مقتول الحسین[ؑ] را نوشه و خودش در آن زمان در زندان بودند.^۱

حسین بن علوان: به نظر نجاشی عامی است و توثیق ندارد لذا بعضی می‌گویند ضعیف است یا به یک شرط حسن است و آن اینکه ثابت شود ایشان تقيه می‌کرده است. پس سند این روایت هم درست نشد.

پس: شخصیت اصبع بن نباته را قبول داریم به خصوص با توجه به کلمات عامه در مورد او که محبت و ولایت امام را بر او اشکال می‌گیرند نسبت به ایشان تأملی نیست اما در حسین بن علوان به تصریح نجاشی عامی است و توثیق ندارد و نهایتاً اگر تقيه اش ثابت بشود حسن او ثابت می‌شود

روایت نهم

کراجکی آنرا نقل کرده و به معصوم متصل نیست اصبع می‌گوید معاویه به من گفت یا عشر الشیعه تزعمون ان علیا دابة الارض قلت نحن نقول و بعضی از ادیان دیگر فارسل الى رأس الجالوت....»

اصبع بن نباته می‌گوید: معاویه روزی رو به من کرد و گفت یا عشر الشیعه^۲ آیا گمان میکنید حضرت علی[ؑ] دابة الارض است به او گفتم نه تنها ما، بلکه بعضی از ادیان الهی نیز همین نظر را دارند. معاویه باور نکرد و دنبال یک عالمی از ادیان دیگر فرستاد و از او پرسید: آیا دابة الارض در کتابهای شما است و اسمش چیست؟ عالم جواب داد ایلیا. معاویه گفت: وای بر تو ای اصبع چقدر این دو به هم نزدیک است (ایلیا به نام علی نزدیک است).

بررسی سند

این روایت نیست از معاویه است و اگر سندش درست باشد می‌توان به عنوان فضایل و اقرار معاویه پذیرفت.

۱. نگا، الايام المكية من النهضة الحسينية (نجم الدين طبسي)

۲. شیعه در آن زمان یعنی کسی که حضرت علی[ؑ] (ع) را برهمه مردم غیر از دو خلیفه مقدم بدارد. برای اطلاعات بیشتر به مقدمه کتاب فتح الباری از عسقلانی مراجعه کنید.

روایت دهم

از مناقب ابن شهر آشوب است

قال الرضا 〔فی قول تعالیٰ «اذا وقع القول.....» قال على 〕

امام رضا 〔دابة الارض در این آیه را بر حضرت على 〕 تطبيق دادند

بررسی سند: این روایت بدو ن سند است و مرسل است اگرچه خودابن شهر آشوب شخصیت

بزرگی است.

خلاصه مطالب

پس از مجموع این ده روایت ۵ تا از آنها به صراحة به امیرالمؤمنین تطبيق شده بود ظاهرا یک روایت صحیح نتوانستیم پیدا کنیم.

دو روایت اولی از کتاب تفسیر قمی بود گفته شد که راوی این کتاب ابوالفضل عباس ابن محمد بن قاسم است که اصلاً اسمی از ایشان در کتب رجال نقل نشده و باصطلاح مهمل است بله نامش در کتب انساب عمده الطالب و... آمده و نیز نام پدر و جدش آمده اما در مورد خودش گزارشی نیست. و نکته دیگر اینکه این تفسیر را علاوه بر قمی از ابی جارود نقل کرده و با هم مخلوط شده.

شاید بشود گفت مشکل دوم قابل حل است و می‌توان احادیث را تفکیک کرد اما مشکل ناقل و شذوذ را باید حل کرد و اگر حل نکنیم این روایات - تطبيق - مشکل پیدا می‌کند و پنج روایت دیگر که از کتاب کنز الفوائد کراجکی است هیچ کدام صحیح السند نیستند.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۱۹ - ۲۶/۹/۹۰

دابه‌الارض

بحث ما راجع به دابه‌الارض، روایات فریقین، نظرات نسبت به دابه و مصدق دابه‌الارض بود. در حتمیت و وجود دابه‌الارض بحث نیست چون آیه شریفه و روایات کثیری هم از فریقین داریم، آنچه که مهم و مورد بحث ماست این است که اولاً آیا دابه‌الارض قبل از ظهور حضرت است که در این صورت جزء علامات می‌شود. و یا مقارن و هم زمان با ظهور حضرت می‌باشد و یا بعد از ظهور حضرت می‌باشد که بعضی آن را جزء رجعت می‌دانند؟

بحث دیگر اینکه دابه‌الارض از جنس انسان با ویژگی خاصی است یا غیر انسان است؟.

سوم اینکه این انسان با ویژگیهای فوق العاده آیا امیرالمؤمنین است یا طبق نظر بعضی از مفسرین امام زمان (عج) است؟ یا شخصی تحت امر حضرت علیؑ است؟

همه این موارد قائل دارد و به آن معتقد هستند. ولی بحث مهم تر ارائه ادله و مستندات بر مدعاست مثلاً کسی که می‌گوید امیرالمؤمنین مصدق دابه‌الارض است باید دلیل قوی ارائه کند. ظاهراً ما با بررسی در روایات خاصه دلیل متقنی نیافتیم.

این را هم بگوییم که نفی مصدقیت امیرالمؤمنین، با فضایل ایشان دو بحث جداگانه است یعنی قائل به نفی مصدقیت، فضایل ایشان را منکر نمی‌شود. و هیچ تلازمی با هم ندارند

بیان مجلسی اول در شرح زیارت امام علیؑ

مجلسی اول در شرح (صاحب المیسم و صراط المستقیم) در زیارت امام علیؑ که از شیخ صدوق نقل شده است می‌فرمایند:

«السلام على الملائكة المقربين، السلام عليك يا أمير المؤمنين، السلام عليك . . . أشهد أنك عمود الدين و

وارث علم الأولين والآخرين و صاحب الميسم والصراط المستقيم»^١

«و صاحب الميسم الذي يكون لدابة الأرض أى الشخص الذي يخرج من الأرض و له عصا يضرب على وجوه الكافرين و المنافقين فيكتب عليها أنه كافر حقا و الميسم الذي يضع على جبه المؤمنين فيكتب عليه: إنه مؤمن حقا و ذكر العامة في تفاسيرهم أخبارا بأنه أمير المؤمنين عليه السلام (أو) المراد به أنه مكتوب على وجوه قلوب شيعتهم، الإيمان فكانه صلوات الله عليه وسمهم به على أن يكون دابة الأرض غيره فإن خروج الدابة متيقن بنص القرآن و الأخبار و أما إنه أمير المؤمنين عليه السلام فالأخبار التي وردت فيه ضعيفة عندنا و عندهم و لا استبعاد في حقيقتها». ^٢

ميسم ^٣ آهن يا ابزاری است که به وسیله آن به پیشانی افراد می‌زنند، مومن و کافر بودن آنها بر پیشانی آنان نقش می‌بندد. ایشان (مجلسی) برای میسم دو تفسیر بیان کردند:

احتمال اول: میسم از ویژگیهای دابه‌الارض است که با آن صورت مؤمنان شناخته می‌شود، که تطبیق آن بر امیر المؤمنین در روایات ضعیفی از شیعه و سنی وجود دارد که این مطلب هم، از حقیقت به دور نیست.

احتمال دوم: اینکه مولی، دابه‌الارض نیست بلکه از اول علامتگذاری کرده است، از همان اول در روز ازل روی قلب شیعیان نقش بسته است ^٤ «انه مومن حقا».

١. كتاب المزار، باب الفعل والقل عند دخول الكوفه و مصباح المجتهدج، ص ٨٣، و بحار الانوار در اعمال دخول كوفه جز ٣١٨، ص ٩٧

٢. روضة المتقيين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج ٥، ص ٤١٢

٣. الميسم اسم للآلية التي يُوسَّم بها، و اسم لآخر الوسم أيضاً (السان العربي ج ١٢، ص ٦٣٦)

٤. قلب شیعیان آکنده از محبت اهل بیت است چنانچه شاعر معروف عرب می‌فرماید:

لو فتشوا قلبي و سطه سطرين قد خطوا بلاكتاب العدل والتوحيد في جانب و حب اهل بيتي في جانب

یعنی ایشان در تطبیق اشکال کرده ولی اصل دایم الارض را مسلم دانسته است با اینکه ایشان دارای سعه‌ی مشرب است تطبیق این روایات را پذیرفته اند، و ضعیف میدانند. ولی استبعاد از تطبیق هم نیست.

بيان مجلسی اول در ذیل جامعه کبیره ایشان ذیل زیارت جامعه روایت (انا صاحب العصا و المیسم) نقل می‌کنند: و کان امیر المؤمنین ۲ کثیراً ما یقول: انا قسیم الله بین الجنۃ و النار و انا الفاروق الاکبر و انا صاحب العصا و المیسم «اما قوله عليه السلام أنا صاحب العصا و المیسم فاظاهر أنه إشارة إلى أنه صلوات الله عليه دابة الأرض كما روی العامة و الخاصة عن حذيفة أن النبي صلی الله عليه و آله و سلم قال: دابة الأرض طولها ستون ذراعا لا يفوتها هارب فتسم المؤمن بين عينيه و تسم الكافر بين عينيه، و معها عصا موسى و خاتم سليمان فتجلو وجه المؤمن بالعصا و تختم أنف الكافر بالخاتم حتى يقال يا مؤمن و يا كافرو تسميته عليه السلام بدابة الأرض باعتبار خروجها من الأرض.

و عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه سئل عن الدابة فقال أما والله ما لها ذنب وإن لها لحية قيل و في هذا إشارة إلى أنها من الإنس و يظهر من هذا الخبر و غيره من الأخبار الكثيرة في الزيارات و غيرها أنه هو صلوات الله عليه و بالجملة فإنه صلوات الله عليه مظهر العجائب و لا استبعاد في أمثال هذه.»^۱

از این بیان ایشان «تسمیته علیه السلام بدابة الأرض باعتبار خروجها من الأرض» معلوم می‌شود که ایشان گویا آن بیان قبلی را اصلاح کرده و پذیرفته است که مصدق دابة الارض امیر المؤمنین است. ولی هیچ روایت صحیحی ارائه نکرده است.

بيان ملا صالح مازندرانی مرحوم صالح مازندرانی (ج ۵) هم ذیل روایت امام باقر در کافی^۲ (ما جاء به آخذ و نهی عنه فانتهی.... انى لصاحب العصا والمیسم و الدابه التي تكلم الناس) بیاناتی دارند

۱. روضه المتقین ج ۵ ص ۴۶۱

۲. توضیحات آن در قسمت روایات (روایت دومی) ذکر شد.

« دابه عطف بر عصا و میسم است {یعنی انا صاحب العصا، انا صاحب المیسم، انا صاحب الدابه} دابه همان است که با مردم به گونه ای صحبت می کند که مردم می فهمند. {و دابة الارض جزء آخرین علامتهای قیامت است. (و ذکروا انها آخر علامات قیام الساعه) و روایتی از تفسیر علی بن ابراهیم به عنوان مؤید آورده و همان روایت (قم یا دابه الله است اخرجک الله فی احسن صوره) بعد حرف ابن اثیر در «النهاية» را ذکر می کند {که طول آن دابه ۶۰ ذراع و.. در شب جمعه از صفا سربر می آورد، در حالی که مردم به سوی منا هستند {قبل از ایام ذی حجه و همچنین قبل از محرم می شود ممکن است از علائم است} و نیز گفته شده از طایف می آید.»^۱

و روایتی از حرف قاضی عیاض را نقل می کند: قال المفسرون انها خلق عظیم یخرج.. «سپس حرفهای عجیب و غریب بعضی از مفسرین را نقل می کند انه ثعبان، يا اینکه دابه چهار پا دارد که اگر تطبیق دهیم اینها اهانت به مقام امیر المؤمنین است و حق همان صحبت علامه طباطبائی است که از آوردن آنها خودداری کرد.

در پاورقی شرح ملا صالح مازندرانی در انتهای کلام او یک حرفی از معلق دارد که سخن متین و جالبی است:

۱. من أشراط الساعة دابة السابقين والثاني. قوله: (وابي صاحب الكرات) الكرة: المرة والجمع الكرات وهو صاحب الكرات لعرض كل أحد عليه مرات مرة عند كونه روحًا مجردة نورانيا في عالم القدس حيث عرض عليه الملائكة فوحدوه لتوحيده وسبحوه لتسبيحه وهلوه لتهليله. ومرة في الميثاقأخذ منهم العهد بولايته ومرة في الرحم إذ لا يتصور أحد إلا بحضوره. ومرة في غدير خم حيث أخذ له الولاية من الحاضرين وأمر بتبلیغ ذلك إلى الغائبين. ومرة عند الموت فإنه يحضر موته كل أحد ومرة في القيامة فإنه يعرض عليه كل أحد فمن قبله فهو مقبول ومن رده فهو مردود. أو لكونه صاحب حلات في الحروب. أو لكونه صاحب الرجعة والله أعلم بحقيقة كلام وليه: (والدابة) التي تكلم الناس بكلام يفهمونه، الظاهر أنه عطف على العصا قال في النهاية: من أشراط الساعة دابة الأرض قيل إنها دابة طولها ستون ذراعا ذات قوائم أربع ووبر وقيل: هي مختلفة الخلة تشبه عدة من الحيوانات يتصدع جبل الصفا فنخرج منه ليلة الجمعة والناس سائرون إلى مني، وقيل: من أرض الطائف ومعها عصا موسى وخاتم سليمان (عليه السلام) لا يدركها طالب ولا يعجزها هارب، يضرب المؤمن بالعصا ويكتب في وجهه مؤمن ويطبع الكافر بالختام ويكتب في وجهه كافر، وقال عیاض: قال المفسرون: إنها خلق عظیم یخرج من الصفا لا یفوقها أحد فتسنم المؤمن فيین ووجهه ويكتب بين عینیه مؤمن وتسنم الكافر فيسود وجهه ويكتب بين عینیه کافر. وعن ابن عباس أنها الشعبان الذي كان بين الكعبة فاختطفته العقاب. وذکروا أنها آخر الآيات لقیام الساعة ویغلق عندها باب التوبة والعلم والعمل. ویحتمل أن يكون عطفا على قوله لصاحب العصا ویؤیده ما رواه علي بن ابراهیم في تفسیره قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمر، عن أبي بصیر، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: "انتهى رسول الله (صلی الله علیه وآلہ) إلى أمير المؤمنین وهو نائم في المسجد قد جمع رملاء..»^۲ شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی ج ۸ ص ۹

قوله: "من أشراط الساعة دابة الأرض" ورد ذكر دابة الأرض في القرآن الكريم وورد ما يشبهه في مكاشفات يوحنا من كتب النصارى أيضاً وختلف في تفسيرها والحق الإيمان بظاهرها والتسليم لما أراد الله منها ورد علم ذلك إلى أهله وعدم التكلم فيه بغير برهان ظاهر وحجة قاطعة وما ورد من أن المراد بها أمير المؤمنين (عليه السلام) فإن ثبت صدوره عن الأئمة (عليهم السلام) فهو الحق الذي لا يمترى فيه وإن لم نعلم حقيقته وجه التعبير عنه وإن لم يثبت إلا بطريق ظني فالوجه التوقف. وأما نفس هذه الرواية فضعفه جداً لا حجية فيها لأن أبو صامت وأبا عبد الله الرياحي مجهولان وعلى بن حسان مشترك بين رجلين أحدهما ضعيف غال كذاب قالوا في حقه: إنه لا يتعلق من الإسلام بشيء. وإنما يقتصر في هذه الروايات على القدر الذي يوافق أصول المذهب وكذلك في جميع الروايات الضعيفة، وعلى بن حسان الذي قلنا إنه مشترك بين رجلين فإذا صرخ بروايته عن عبد الرحمن بن كثير فهو تصريح بكونه الضعيف الغالي وقد مر مثله في هذا الكتاب إلا أنه لم يكن مضمونه مخالفًا للأصول.

«اصل دابه الارض در قرآن آمده است ونظير اين قضيه در مکاشفات يوحنا در کتب نصارى آمده است فقط اختلاف در تفسیر آن است که به ظاهرش ايمان داشته باشيم و تسليم آن باشيم ولی اين دابه چه است انسان يا غير انسان؟ باید به اهلش برگردانیم، وبدون دلیل صحبت نکنیم. اگر صدورش ثابت شود ما می‌پذیریم اما نفس روایت کافی شریف ضعیف است ابو صامت، ابو عبدالله ریاحی مجهول و علی بن حسان مشترك است ما قائل به توقف می‌شویم.»^۱

در ادامه نظرات معاصرین و سپس بیانات عامه را بررسی می‌کنیم

خلاصه

بحث در دابه الارض و مصدق آن بود اصل این مسأله با توجه به آیه قرآن و روایات متعدد فریقین مسلم است.

بحث در این است که آیا قبل یا بعد و یا مقارن ظهور است؟ آیا دابه الارض انسان است با ویژگی خاص یا غیر انسانست؟ مصدق آین دابه کیست؟ امام مهدی یا امیرالمؤمنین و یا...

۱. پاورقی شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی، ج ۸، ص ۳۰۹.

با توجه به ده روایات گذشته روایت و دلیل متقنی بر ترجیح هیچ یک از این اقوال یافت نشد. هرچند قائلانی دارد. در این جلسه سخن مجلسی اول و ملا صالح مازندرانی را هم بررسی کردیم اما دلیل متقنی نیافتنیم

و ما بر تطبیق آن بر حضرت علیؑ تأمل و توقف داریم ولی نیافتن دلیل بر تطبیق :

۱. انکار دابه الارض نیست

۲. انکار فضایل امیرالمؤمنین نیست. و بگوییم حالا که روایت ثابت نشد باید فضایل را بزنیم و رد کنیم!! خیر، دشمن، فضایل علیؑ را از روی حقد و دوست از روی ترس مخفی کرد ولی با همه اینها، فضایل حضرت زمین و زمان را خاقانی پر کرده است.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۲۰ - ۹۰/۹/۲۷

بحث راجع به علامت دابه‌الارض بود، زیرا در اصل حتمیت دابه‌الارض شکی نیست. بحث در این است که آیا قبل از ظهور (علامات)، مقارن ظهور، و یا بعد از ظهور (رجوع) است؟

محور دوم بحث، مصدق دابه‌الارض چه کسی و چه چیزی است؟ طبق بعضی روایات تطبیق به امیرالمؤمنین شده بود و ما به یک روایت صحیح برخورد نکردیم. و این مطلب را مجلسی اول هم فرمودند.

در جلسه قبل سخن مجلسی اول و ملا صالح مازندرانی را نقل کردیم که به تضعیف روایات تطبیق، اشاره کردند. و مطلب ملا صالح مازندرانی در مورد روایت کافی، که دابه عطف به ماقبل است یعنی امیرالمؤمنین فرموده‌اند (أنا صاحب العصا و أنا صاحب المیسم وأنا صاحب دابه) دابه‌الارض عطف بر ماقبل باشد یعنی آن دابه‌الارضی که خروج میکند اختیارش با من است و تحت امر من است همان طوری که اختیار عصا و میسم با من است. که حرف بدی نیست. اکنون تحقیق و سخن یکی از معاصرین را در مورد دابه‌الارض بررسی می‌کنیم.

دو نکته از سخن معاصرین:

اکنون به سخن بعضی از معاصرین که به دو نکته مهم در زمینه دابه‌الارض اشاره کرده‌اند می‌پردازیم.

نکته اول: دابه‌الارض جزء علامات ظهور نیست بلکه بعد از ظهور است و جزء علامات رجوع می‌باشد ولی اهل عامه با دست کاری در روایات آن را از علائم قیامت بیان کرده‌اند که این خلط و دست کاری عامه نیز سبب شده است که علاماتی مانند یأجوج و مأجوج که از علائم قیامت است آن را از علامت ظهور بیان کنند. زیرا یأجوج و مأجوج در آخر دنیا می‌آیند.

نکته دوم: که مهم‌تر از اولی می‌باشد این است که امویان در روایت دست برده‌اند و کلمه ای را جایه جا کرده باشند. اصل روایت «أنا دابه‌الارض» و یا «أنت دابه‌الارض» نیست، بلکه اصل آن «انا

صاحب المیسم، انا صاحب العصا، انا صاحب دابة الارض» است یعنی اختیار آنها با من است، اما امویان بخاطر اینکه تعریضی بر حضرت علی ॥ داشته باشند کلمه صاحب را برداشته‌اند. اینها همان کسانی هستند که پیامبر راجع به اینها خوابی دیدند و نگران شدند.^۱ و بعد ایشان می‌گوید که معاویه و یا نزال سبره که فرد عامی است گفته علی دابة الارض است. وما شکی نداریم که اسرائیلیات زیادی در کتب اهل سنت است چه بپذیرند چه نپذیرند^۲

ادامه عبارت معاصرین

«در احادیث دجال یک نگاه بیندازید اینها قلم به دست های حکومتی و این مواجب بگیرها، روایات را باهم مخلوط کردند دو علامت «دابه» و «یأجوج و مأجوج» که در قرآن آمده است و یکی که بشارت به ظهور حضرت مهدی ॥ (دابة الارض) است و دیگری که علامت قیامت (یأجوج و مأجوج) است را مخلوط کردند. گفته‌اند این دو از قرب ظهور هستند و محوریت را به حضرت عیسی ॥ دادند. که با یأجوج و مأجوج در گیر می‌شود.

حال آنکه دابة الارض در رجعت است، و بحث رجعت غیر از مهدویت است، و یأجوج و مأجوج ربطی به حضرت مهدی ندارد. و مربوط به زمان قرب قیامت است و این تصورات باطل از اسرائیلیات و تخیلات است که از طرف کعب الاخبار آمده است.»

البته این مطلب (تفاوت بین علامت رجعت و قیامت) را به این نحو نمی‌شود پذیرفت. زیرا نقل از علامه طباطبایی است و هم چنین از استاد خودم کراراً شنیده ام که «گاهی علاماتی به عنوان

۱. در ذیل آیه شریفه «والشجرة الملعونه..» نگاه کنید آن خوابی که پیامبر را خیلی نگران کرده بود این بود که خواب دیدند که بوزینه‌ها بر فراز منبر بالا و پایین می‌روند. بالآخره شأن شجره ملعونه بیش از این نیست که اینها حضرت علی (ع) را در طی چندین سال از ۷۰۰۰ تریبون لعن می‌کردند.

۲. ذهی یکی از اقطاب بزرگ اهل سنت و به نقل از شعبه و همچنین شاگردان او (قطلان، عبدالرحمان بن مهدی و شعبه ابن حجاج وغیره) به این مطلب اشاره دارند. مثلاً به نقل از شعبه بن حجاج (که پدر علم رجال است) خودش اعتراف می‌کند: «سه چهارم روایات ما کذب است (کذب با ضعیف متفاوت است).» آقای عبدالله ابن عمرو عاص در آوردن اسرائیلیات از یهودیان و شام نقش اساسی داشت، به طوری که در صدای خود این کثیر در آمده و اعتراف می‌کند می‌گوید «این آقای عبدالله ابن عمرو عاص دو بار شتر کتاب داشت که همه از اسرائیلیات بود که از شام و آن طرف آورد و همه را وارد احادیث ما کرد که همین روایت از زاملتین است» و همین‌ها و اموین اولین کسانی است که عزای امام حسین(ع) را تبدیل به شادی کرد. «یوم فرحت به آل زیاد وآل مروان...»

«ساعه» و یا علامت «رجعت»، ذکر می‌شوند در حالی که اینها جزء علامات ظهر هستند و به عنوان ساعه یا قیامت ذکر می‌شود. چون زمانها به هم نزدیک است به جای یگدیگر استعمال می‌شود. که همین مطلب در عبارات تفسیر علامه طباطبایی هم است.^۱

ادامه سخن: دلالت سیاق آیه (۷۶ سوره نمل):

پس ایشان بین این دو علامت فرق قابل می‌شود و سپس ایشان آیات قبل و بعد دابه الارض را توضیح میدهد.

در ابتدا روی سخن به بنی اسرائیل است

"إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَ إِنَّهُ لَهُدَىٰ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ
وَ إِنَّهُ لَهُدَىٰ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ" "وَ لَا تَحْرِنْ عَلَيْهِمْ..."

این قرآن برای بنی اسرائیل بیشتر آن مسائلی که مورد اختلافشان است بیان می‌کند" و اینکه فرمود: "وَ إِنَّهُ لَهُدَىٰ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ" به این معنا اشاره می‌کند که با این داستانها که بر بنی اسرائیل می‌خواند، مؤمنین را به سوی حق هدایت می‌کند و نیز رحمتی است برای آنان... و اینکه فرمود: "إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ" اشاره است به اینکه قضاء و داوری میان آنان با خدادست، پس همان خدا پروردگار اوست که عزیز است.

"فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ"

"إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمُؤْتَمِنِ وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَوْا مُذْبِرِينَ وَ مَا أَنْتَ بِهِادِي الْعُنْيِ عَنْ ضَلَالِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ" این جمله، امر به توکل در آیه قبل را تعلیل می‌کند و می‌فرماید که ما تو را در مساله ایمان و کفر مردم، امر به توکل بر خدا کردیم و این بدان جهت است که ایشان مردهاند و در طاقت تو نیست که دعوت را به مردگان بشنوانی، زیرا که ایشان کرند و نمی‌شنوند و کورند و {ایات خطاب به یهود و هم کیشان آنها است} «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أُخْرَجْنَا

۱. تفسیر علامه طباطبایی، ج ۲، اولین آیه رجعت

لَهُمْ دَائِبَةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» اصلاً مخاطب اینها هستند و تعبیر «و قع» دارد
نه «حق».

هر کجا در قرآن تعبیر «حق» دارد، اشاره به قیامت دارد^۱ و هر کجا تعبیر «و قع» دارد اشاره به خود عذاب دنیا و رجس دارد. پس از این آیه و آیه بعدی قرینه این است که مربوط به زمان رجعت می شود.

رجعت فصل جدیدی از زندگی است که هزاران سال طول می کشد و تعدادی از انبیاء مانند (یونس و دانیال) و امامان بر می گردند امامها چهل هزار سال حکومت می کنند. و هزاران سال ممکن است طول بکشد که ابتدای آن از زمان ظهور امام زمان ^۲ است ^۳ {که ما فعلاً وارد این مبحث نمی شویم که اصل رجعت را می پذیریم ولی تفصیلات آن باید بحث شود.}

و نیز حشر فوجی از هر امت است در آیه بعدی نیز قرینه است: " وَيَوْمَ نَحْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَدِّبُ بِآيَاتِنَا... " [۳] قرینه بر این است که این قیامت نیست چون می گوید روزی از هر امتی گروهی را زنده می کنیم ولی در قیامت «کل احمد» زنده می شود {سخن علامه طباطبائی نیز در تفسیر ممکن است نقضی به فرمایش ایشان شود ولی تحقیق کاملی است} ^۴

۱. سوره سجده آیه ۱۳، پیس ۷، قصص ۶۳

۲. برای مطالعه بیشتر به کتاب مرحوم والد ما «الشیعه والرجعه» با ترجمه ستاره درخشان مراجعه کنید
۳. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز همین مطلب را می فرمایند «و از ظاهر آیه بر می آید که حشر در آن، حشر در غیر روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امتهای در آن محشور می شوند و حتی به حکم آیه " وَحَشَرَنَا هُمْ فَلَمْ تَغِيرُ مِمْهُمْ أَخْدًا "، یک نفر هم از قلم نمی افتد و اما در این آیه می فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می کنیم. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از این حشر، حشر عذاب است، بعد از حشر کلی، که شامل همه خلق می شود و این حشری است بعد از حشر. لیکن این حرف دردی را دوا نمی کند و اشکال را بر طرف نمی سازد، برای اینکه اگر مراد، حشر برای عذاب بود لازم بود غایت (برای عذاب) را ذکر کند تا مبهمن باشد، هم چنان که در آیه " وَيَوْمَ يُخْسِرُ أَعْدَاءَ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ بُوْزُعُونَ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا " ^۵ این غایت ذکر شده است، با اینکه بعد از این آیه هم به جز عتاب و حکم فصل، ذکری از عذاب نیامده و آیه شریفه- بطوری که ملاحظه می فرماید- مطلق است، و در آن هیچ اشاره ای نیست، که بگوییم مقصود از آن این حشر خاصی است که ذکر شد و این اطلاق را آیه بعدی بیشتر می کند، که می فرماید: " حَتَّىٰ إِذَا جَاؤٌ - تا آنکه بیاند " و نمی فرماید بیاند عذاب را یا آتش را یا چیزی دیگر را.

باز مؤید گفتار ما- که منظور حشر در قیامت نیست- این است که این آیه و دو آیه بعدش بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین واقع شده اند، که خود یکی از عالمی است که قبل از قیامت واقع می شود، قیامتی که در چند آیه بعد درباره آن می فرماید: " وَيَوْمَ يُبْعَثَرُ فِي الصُّورِ " و تا چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می کند، و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می کند که اگر حشر فوج از هر امتی هم جزو وقایع قیامت باشد آن را بعد از مساله نفح صور ذکر فرماید، ولی اینطور ذکر نکرد، بلکه قبل از نفح صور مساله حشر فوج از هر امتی را آورد، پس معلوم می شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست. به همین جهت است که می بینیم بعضی از مفسرینی هم که آیه را حمل بر حشر در قیامت کرده، متوجه این اشکال شده و گفته اند: " شاید جلوتر ذکر کردن این واقعه بر نفح صور و قیام قیامت، برای این بوده که اعلام کند هر یک از این دو، یعنی نفح صور و حشر هر فوجی از هر امت، آن قدر مهمند که جا دارد هر یک جدایانه مورد توجه قرار گیرند و احوال آنها

سپس جناب فاضل معاصر بعد از استناد و آیات و قرایین که وجود دارد می‌فرمایند که «نحشر من كل أمه فوجا» اشاره به رجعت دارد. چنانچه در تفسیر قمی روایتی از امام باقر ؑ در ذیل ایه شریفه «إن الله قادر على ان ينزل ايه» آمده است که امام باقر فرمودند: «سیریکم فی آخر الزمان آیات، منها دابة الأرض، منها دجال، منها نزول عیسی بن مریم، منها طلوع الشمس من مغربها» خداوند در آخر دنیا نشانه هایی را به شما نشان خواهد داد که از آنها نشانه ها دابة الأرض، خروج دجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع خورشید از طرف مغرب است

{دراین روایت خلاف حرف شما شد زیرا تعبیر آخرالزمان دارد و شما منکر آمدن دابة الأرض در آخر دنیا شدید} ایشان جواب می‌دهد که در روایت تعبیر آخرالزمان را دارد که ان مدت زمان طولانی را شامل می‌شود که شروع ان از بعثت پیغمبر است مثلاً در روایات «نبی آخرالزمان» داریم که آخرالزمان از زمان بعثت پیامبر اکرم حضرت محمد ؐ تا آخر دنیا ست حال آخر دنیا کی است خدامی داند.

بعد ایشان روایت بعدی را که تنها روایت دابة الأرض در کتاب کافی است را نقل می‌کند که ما آن را ذکر کردیم و مشکل سندی داشت ولی ایشان تمسک می‌کند.

که طامه کبری و داهیه دهیاء است جداگانه خاطر نشان شود و گر نه اگر می‌خواست ترتیب رعایت شود باید اول نفح صور، بعد حشر فوج از هر امت ذکر شود، چیزی که هست اگر ترتیب رعایت می‌شد خواننده خیال می‌کرد هر دو یک داهیه است. لیکن خواننده توجه دارد که این وجهی است ساختگی که به هیچ وجه قانع کننده نیست و اگر مقصود از آیه همین می‌بود جا داشت به جای دفع توهمند مذبور که این مفسر آن را توهمند توهمند مهمند از آن را دفع می‌کرد و آن این است که کسی توهمند کند که حشر فوجی از هر امت در غیر روز قیامت است و برای دفع این توهمند، اول مساله نفح صور را بیاورد، بعد حشر فوج از هر امت را، تا کسی خیال نکند حشر مذکور در غیر قیامت است، آن گاه بعد از آن جمله‌ای بیاورد تا توهمند مفسر نامبرده را رفع کند.

پس علوم شد که آیه شریفه نمی‌تواند مربوط به وقایع قیامت باشد، بلکه از حشری خبر می‌دهد که قبل از روز قیامت واقع می‌شود، البته در افاده این معنا نیز صریح نیست، بطوری که قابل تاویل نباشد.

و چه بسا مفسرینی که وقوع قول علیه ایشان را تفسیر کرده‌اند به وجوب عذاب بر ایشان و مناسبتر آن است که بنا بر این تفسیر مراد از قول واقع علیه ایشان، قضای خدای تعالی به عذاب در حق ستمکاران باشد، که در امثال آیه "ألا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ" خاطر نشان شده و آن وقت معنای آیه چنین باشد: "ایشان به خاطر اینکه ستمکارند قضای عذاب در ایشان رانده شد و دیگر چیزی نخواهند داشت که سخن بدان آغاز کنند"، و لیکن وجه سابق و جیهتر است. و اما اینکه وقوع قول را به حلول عذاب و داخل شدن در آتش تفسیر کرده‌اند، از سیاق بعید است، برای اینکه با تغیریغ مذکور نمی‌سازد.

«..... وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا قَسِيمُ اللَّهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ... وَلَقَدْ أُعْطِيَتِ السُّتُّ عِلْمَ الْمَنَائِيَا وَالْبَلَائِيَا وَالْوَصَائِيَا وَفَصْلَ الْخَطَابِ وَإِنِّي لَصَاحِبُ الْكَرَاتِ وَدَوْلَةِ الدُّولِ وَإِنِّي لَصَاحِبُ الْعَصَا وَالْمِيسَمِ وَالدَّابَّةِ الَّتِي تُكَلِّمُ النَّاسَ»^۱ الكافی، ج ۱، ص: ۱۹۸

انی اصحاب الکرات: یعنی به کرات و دفعات به این دنیا با پیامبر بازمی گردم و امر دابه به دست من است یعنی همان طور که عصای موسی یا عصای آدم به دست من است.

اگر با این تعبیر باشد ما روایت را می‌پذیریم ولو ضعیف باشد زیرا تنقیصی برای مولا علی^۲ نیست ولی «انا دابة الارض» تنقیص است حتی اگر کلمه دابه را بر ذوی العقول در نظر بگیریم.

خلاصه مباحث

سخن یکی از معاصرین در مورد دابة الارض را در دو نکته بررسی کردیم و نکته اول اینکه ایشان بین عالیم رجعت و عالیم ظهور تفصیل قائل شدند، که عالیم رجعت غیر از قیامت است و ظهور دابة الارض با استناد به آیات دابة الارض در سوره نمل مختص به رجعت می‌دانند و می‌گویند که ما روایات زیادی داریم که ظهور دابة الارض از رجعت است. نکته دوم اینکه امویین برای اینکه تعریضی به حضرت داشته باشند در روایات دست برده‌اند و کلمه «صاحب» را از عبارت «انا صاحب دابة الارض» از روایت کافی و بصائر الدرجات حذف کرده‌اند.

نظر استاد

اولاًً ما ابا نداشته باشیم که بگوییم علائم رجعت غیر از قیامت است چون عبارت یکی برای دیگری ذکر شده است چون زمانها به هم نزدیک است و این مطلب را از استاد خودم و علامه ذکر کردیم. ثانیا اینکه می‌فرمایند ما روایات زیادی داریم که «دابة» در مورد رجعت است باید بررسی کنیم بینیم آیا واقعاً ما روایات زیادی داریم و نکته دوم بسیار مهم و قابل بحث است و ما شکی نداریم که این امویین در روایات ما دست برده‌اند اگر بتوانیم این مطلب را ثابت کنیم تحقیق به جایی است.

بنابراین نتیجه این شد که امیرالمؤمنین صاحب دابه الارض است اگر با این تعبیر باشد ما روایت کافی را می‌پذیریم ولو ضعیف باشد زیرا تنقیصی برای مولا علی 『نیست ولی «انا دابه الارض» تنقیص است حتی اگر کلمه دابه را برابر ذوق العقول در نظر بگیریم.

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه

استاد: آیت‌الله طبسی

جلسه ۲۱ - ۹۰/۹/۲۸

اصل دابة الارض یک اصل قرانی است روایات و نظرات عامه این است که از عالیم قیامت است ولی طبق گفته های ما از مباحث رجعت می‌باشد ولی قائل هم دارد که از عالیم ظهر است در جلسه قبل عرض شد که بعضی مدعی هستند در روایات تصرف شده است و کلمه صاحب را برداشته اند و در اصل انا صاحب دابة الارض بوده است

اولاً از این شجره ملعونه هیچ بعید نیست که در این سخن روایات تصرف کرده باشند زیرا از این اتفاقات بسیار می‌افتد و یا محتمل است که «واو» در روایت عاطفه باشد و بر کلمه صاحب عطف شده است که به کسر بخوانیم که دیگر مشکلی ایجاد نمی‌شود.

کسانی که می‌گویند دستبرد اموی است شاهد می‌اورند شاهد اول روایتی است که در منابع ما مُرسلَآمده است که یک طرف قضیه معاویه و یهود است.

«معاویه از اصیغ ابن نباته راجع به مصدق دابة الارض سؤال میکند معاویه به او جواب می‌دهد.....»

روایت دیگر از نزال بن سبره است که عثمانی است و اصلاً در کتب ما اسمی از ایشان نیست «عن النزال بن سبره قال لعلی : إن الناس يزعمون أنك دابة الأرض، فقال: والله إن لدابة الأرض ريشاً وزاغباً وما لها ريشاً وزاغب، وإن لها لحافراً^۱ و ما لها حافر، وإنها لتخرج حضر الفرس الجواد ثلاثة، وما خرج ثلاثة» اشاره به این است که دابة الارض یک موجود عظیم الجبهه است که سه برابر یک اسب تندور طی مسیر می‌کند و می‌دود؛ یعنی یک اسب که ساعتی ۵ کیلومتر طی می‌کند و خسته می‌شود؛ طول مسافت آن ۱۵ کیلومتر است.

پس اینها دو روایت بود که ما هم این روایات را نمی‌پذیریم و این توجیه، که این روایات جعلی هستند توجیه خوبی است.

۱. حافر: سُم و وبر: مو حیوان را می‌گویند.

حال در این جلسه یک سری روایاتی را که عame نقل کرداند را ذکر می‌کنیم. تا بینید چقدر مطالب و منقولات آنان غیر منطقی و غیر قابل قبول است.

روایات عame در مورد دابة الارض

عن الشعبي قال : «دابة الارض ذات وبر تنال رأسها السماء.» {وجامع البيان: ١١/٢٠، وتفسير الرازى: ٢١٧/٢٤،} وفيه «رأسها يبلغ السحاب» ودر المنشور عن الشعبي: إن دابة الارض ذات وبر تناغي السماء، وعن ابن عباس : الدابة مؤلفه ذات زغب وريش فيها من الوان الدواب كلها »! وعن ابن عمر : إنها تخرج حتى يبلغ رأسها الغيم، فираها جميع الخلق.وفي تفسير ابن كثير : ٣/٣٨٨، عن ابى الزبير: رأسها رأس شور وعينها عين خنزير وإذنها اذن فيل وقرتها قرن ايل وعنقهاد عنق نعامه وصدرها صدر إسد ولونها لون نمر وخاصرتها خاصرة هر وذنبها ذنب كبش وقوائمها قواهم بغير بين كل مفصلين اثنا عشر ذراعاً.

بینید چقدر مطالب غیر قابل قبول است.«نحن في غنا» برای ما این ادعاهای مسئله ای نیست چون قبول داریم که اینها جعلی است و سزاوار است که ما اصلاً اعراض کنیم ولی نمونه می‌آوریم تا بینید چه خبر است و چه نقل کرده اند!

ابن حماد از شعبي^۱ نقل می کند : «دابة الارض از موجوداتی است که موی بسیار دارد و سر آن به اسمانها می رسد. و وقتی سر بر می دارد به ابرها می رسد قد و قامت بلندی دارد که سر به فلك می رسد {واز ابن عباس: } رنگارنگ است و از هر حیوانی یک صفتی برداشته است. {از ابی زبیر}: سر دابة الارض سر گاویش است و چشمچشم چشم خوک و گوشش گوش فیل است و قرناها قرن ایل است گردن او، گردن شتر مرغ و سینه اش، سینه شیر و رنگش رنگ پلنگ و تهیگاهش شکل گربه است و دم ان دم گوسفند و پاهایش پاهای شتر است. و بعد می گوید فاصله بین دو مفصل آن ۶ متر است.

واقعاً علامه طباطبایی حق داشت و ایشان فقط اصل موضوع دابة الارض را پذیرفت و از این روایات اعراض کرد، واقعاً حق با ایشان بود.وپیداست که این جعلیات از زاملتین است.

۱. در مورد شعبي کراراً گفتيم که «كان متجرهاً ببعض على بن ابيطالب» و در هر مجلسی حضرت على (ع) را لعن می کرد.

روایت دیگر عامه

روایت عبدالله بن عمرو عاص از پیامبر که می گوید «اذا طلعت الشمس من مغربها..... ثم تخرج دابة الأرض من الصدع في الصفا فاول خطوه تضعها بانطاكيه ثم تأتى إبليس فتلطمها» «دابة الأرض از بین صفا و مروه خارج می شود پای او در انطاکیه است و با شیطان درگیر می شود، و در گوش شیطان می زند.»^۱

ما اصلاً به ابن کثیر ارادتی نداریم چون ایشان به اهل بیت ارادتی نداشته است شما ببینید ایشان نسبت به غدیر چه موضعی دارد! ولی در اینجا در ذیل این روایت یک حرف خوبی می زند.
ابن کثیر در تفسیرش می گوید: «هذا حديث غريب جداً و سنه ضعيف، ولعله من الزاملتين التي أصابهما عبدالله يوم اليرموك! فأما رفعه منكر، والله أعلم.»^۲
«فکر می کنم این روایت از زاملتین (دو بار شتر) است یعنی این روایت از بار شتری است که عبدالله بن عمرو عاص از آن طرف در ایام فتح شام آورد و همه از اسرائیلیات است واینها وارداتی و اجناس خارجی است و آنها را با روایت پیغمبر مخلوط کرد.»

در اینجا ابن کثیر حرفی زد ولی لوازم آن را در نظر نگرفت زیرا با این حرف تمام روایات عبدالله بن عمرو عاص که در صحاح است زیر سؤال برده است.^۳
من در شکفتم که این آقایان چرا از روایات امام صادق ॥ و اهل بیت اعراض می کنند و حتی یک حديث از امام صادق ॥ نقل نمی کنند و می گویند «في نفسى شيئاً» چون در مورد امام صادق ॥ یک تأملکی دارم و تقوایم اجازه نمی دهد!! ولی همین آقایان از بار شتر نقل می کند.^۴

۱. الطبراني الاوسط، ج ۱، ص ۹۸

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۰۲

۳. همین عبدالله بن عمرو عاص فرزند عمرو عاص است که فاصله اش با پدرش ۱۲ سال است که این مطلب در معارف ابن قنیبه آمده است

۴. سال قبل یک از این وهابی های مکه که تقریباً ۸۰ سال داشت می گفت تابه حال یک روایت از اهل بیت نکرده ام ولی همین وهابیها خون غیر وهابی را مباح می دانند.

دیگر اینکه این شک به همه روایات به نام عبدالله سراجیت می کند زیرا اسم عبدالله مشترک بین سه نفر «عبدالله ابن عمرو عاص» و «عبدالله ابن عباس» و «عبدالله بن جعفر» می باشد. پس حرف شعبه که می گوید سه چهارم روایات ما جعلی است درست می شود.

ادامه احادیث عامه

«تخرج معها عصا موسی و خاتم سلیمان فلا تبقى مؤمن إلا نكت فی وجهه بعصا موسی نكتة بيضاء فتفشو تلک النكتة حتى يبيض وجهه ولا يقي كافر إلا نكتت فی وجهه نكتة سوداء خاتم سلیمان، فتفشو تلک النكتة حتى يسود بها وجهه. وعن إبی هریره : مابین قرنیها فرسخ للراكب.»

«این دابه ای که سرش سر گاویش و آلیاژی مخلوط از تمام حیوانات است همراه عصای موسی و خاتم سلیمان خارج می شود به مؤمن که می رسد با عصای موسی رویش نورانی می شود و بر چهره کافر که می گذارد سیاه می شود. و فاصله بین دو شاخش ۵ کیلومتر است.»
واقعاً این ها چیست؟ اینها اسلام است؟ و دیگر وقت کلاس را با این مطالب گرفتن صحیح نیست و باید احتیاط کرد.

یک نکته از کتب عامه

شخصی به نام ابو نصر الشلبی کتابی به نام «صحیح اشرط الساعه» در مورد قیامت نوشته است در کتاب صحیح اشرط الساعه بابی است به نام «خروج دایه الارض و تکلیمها للناس» و تکلیمها الناس چون کلم (همراه با سکون) یعنی زخمی کردن مردم است.

«ومن علامات الساعه الكبرى - بعد اغلاق باب التوبه بظهور الشمس من مغربها - تخرج دابه من الارض تخالف ما عهده اليشر من الدواب اذ تخاطب الناس و تكلمهم، و تميز المؤمن من الكفر تكميالاً لالمقصود من أغلاق باب التوبه. و خروج هذه الاية العظيمه كغيرها من الآيات ثابت بالكتاب والسننه. وأما السنن: فما رواه مسلم و ابو داود من حديث عبدالله بن عمرو عاص قال: جلس إلى مروان بن الحكم بالمدينه ثلاثة نفر من المسلمين فسمعوه وهو يحدث عن الآيات : أولها خروجاً الدجال، فقال عبدالله بن عمرو: لم يقل مروان شيئاً، قد

حفظت من رسول الله ﷺ حديثاً لم إنسه بعد ما سمعته يقول:

«اول الآيات خروجاً: طلوع الشمس مند مغربها، و خروج الدابه على الضحى، وأيتها كانت قبل صاحبها،

فلاخرى على إثرها قريباً^۱

از علام قیامت این است که خورشید از مغرب می آید و باب تویه بسته می شود و دابه ای از زمین خارج می شود که این دابه با موجوداتی که تاکنون ما دیده ایم فرق می کند و در خروج این آبه عظیمه به علت تصریح کتاب و سنت بحثی در آن نیست، سپس ایشان از کتاب ابوداود و مسلم از مروان بن حکم^۲ و عبدالله بن عمرو عاص (صاحب بار شتر) حدیثی از پیغمبر[ؐ] نقل می کند.

پس روایت را عبدالله ابن عمرو عاص از مروان نقل میکند که خودشان نیز احتیاط می کند که از مروان حدیث نقل کنند «نستجير بالله ان اروى عنه»

شنیدم که مروان این را می گوید: از رسول خدا آیاتی را شنیدم که اولی آن دجال بود» ولی بقیه موارد را فراموش کرده بود ذکر نکرد ولی من حدیثی را از پیغمبر شنیده بودم و فراموش نکرده بودم «اولین آیات طلوع خورشید از مغرب، و بعدی خروج دابه قبل از ظهر {ولی نمی دانم کدام یک جلوتر است}»

بعداز نقل این روایات رشته سخن را به احمد محمد شاکر که محقق دقیقی است می سپارد کسی که محقق مسنده حنبل است و اینجا یک تعریضی به شیعه هم دارد.

«لقد اختلفت الاقوال في ماهية الدابة اختلافاً بينا، وحاول أصحاب الاهواء يؤولون النص بما يوافق معتقداتهم وأهواءهم، فقيل : بأن الدابة هي على بن أبي طالب رضي الله عنه وأنه سيرجع إلى الدنيا بصفتها، وقيل : أنها ثعبان الذي كان في بئر الكعبة، وقيل بأنها أجسام الموجدة في بحر القلزم، وقيل بأنها فصيلها فانفتح له حجر، وقيل أنها جراثيم، وقيل غير ذلك كثير، مما ليس له

۱. روایت مسلم رقم ۲۹۴۱ و أبوداود برقم ۴۳۱۱ و ترمذی رقم ۲۱۸۴

۲. مروان بن حکم که از خباثت معروف است زیراً ایشان پیشنهاد دهنده قتل امام حسین (ع) در مدینه بود. رئیس تیراندازان به جنازه شریف امام حسن (ع) بود.^۳. عامل فتنه و فساد در جنگ جمل بوده است.^۴. حضرت علی (ع) در یکی از خطبه ها در مورد او می گوید حکومت مروان آنقدر پست است که مانند سگی است که بینی اش را بیرون بیاورد و بخورد و مردم از دست او حکومت خونینی دارد (خطبه ۷۷). اولین کسی که به قبر پیغمبر تعبیر حجر کرد این بود. که الان هم این وهابی ها حرف آنها را تکرار می کنند آقایانی که اصرار دارید قبر پیغمبر حجر و سنگ است پس چرا وقتی می خواهید افتخارات زعماء و بزرگان خود را یشناسانید می گویید کنار قبر پیغمبر دفن است اگر این حجر است پس این تنافق گویی است.

مستند صحیح، بل ولا ضعیف. ووجدت أثناء البحث كلاماً طیباً للاستاذ أحمد محمد شاکر رحمه الله، قال رحمه الله: «والایه صریحه بالقول العربی أنها (دابه) ومعنى (الدابه) فی لغة العرب معروف واضح، لا تحتاج إلى تأویل، وقد بين الحديث بعض فعلها، و وردت أحاديث كثيرة فی الصحاح وغيرها بخروج هذه (الدابه) الایه، وأنها تخرج آخر الزمان، و وردت آثار أخرى فی صفتها لم تنسب إلى رسول الله ﷺ المبلغ عن ربه والمبين آیات كتابه، فلا علينا أن ندعها، فانظر مثلاً تفسیر ابن کثیر»^۱

خلاصه مباحث

براى اينکه بفهميم اهل عامه چه چيزهای جعل ونقل کرده‌اند نمونه اى را آورديم بعداز ذكر احاديث اهل عامه سخن ابن کثير را که اين احاديث عبدالله بن عمرو عاص از زاملتين است را آورديم. ودر انتهای جمع بندی در مورد دابه و تحقیق محمد احمد شاکر را ذکر کردیم که خلاصه ان این بود:

در مورد دابه الارض اختلافات بسیاری شده است بطوری که اصحاب هوا پرستان (شیعیان) می گویند علی بن ابیطالب است و یا بعضی می گویند میکروبها، ناقه صالح، اژدها، ویا دجال وغیرذلك که مستند صحیح ندارد بعد سخن محمد احمد شاکر را نقل کردیم: «فقط آیات وروایات بسیار به طور صریح می گویند که دابه در آخرالزمان می اید ولی این صفتیابی که منسوب به پیغمبر در مورد دابه الارض می گویند درست نیست بلکه باید به آنها اعتنا نکنیم که ابن کثير در تفسیرش صدایش در آمده است.»

نتیجه اينکه اصل دابه الارض یک اصل قرآنی است و ایه و روایات بسیار زیادی در حتمیت آن وجود دارد که ممکن است طبق روایات مربوط به رجعت ویا یکی از علائم ظهور امام زمان (عج) باشد اما تطبیق آن به امیرالمؤمنین ﷺ حتی یک روایت صحیح السند پیدا نکردیم اگر چه یکی از آن روایات در کتاب کافی شریف بود. که گفتیم ممکن است ۱. در همان روایت «أنا دابه الارض» را عطف به ما قبل کنیم که یعنی «أنا صاحب دابه الارض» امیرالمؤمنین ﷺ همانطور که صاحب عصا

۱. کتاب صحیح اشراط الساعه ، مصطفی ابو نصر الشلبی مسنـد الامـام أـحمد حنـبل بـتحقيق الاستـاذ أـحمد محمد شـاکر(۱۵/۸۲)

و میشم است صاحب دابه هم می باشد و ۲.. یا اینکه بگوییم در روایت دست برده شده است و کلمه صاحب را حذف کرده‌اند.

//

بررسی مبانی و مسائل مهدویت با محوریت کتب اربعه
استاد: آیت‌الله طبسی
جلسه ۲۲ - ۱۰/۳/۹۰

نداء

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين...

بحث دیگری که می‌خواهیم انشاء الله متعرض شویم بحث نداء و صیحه آسمانی است
اهمیت این جریان حتمیت این جریان، نداء از علامات حتمی است یا نه؟ چقدر نداء و صیحه
اهمیت دارد؟

در روایات چقدر به آن اهمیت داده شده، در روایات فریقین، روایات خصوص شیعه، هدف از
این نداء چیست؟ آیا محتوای آن در مقام معرفی حضرت ولی‌عصر روحی فداء است و می‌خواهد
امام زمان را با این نداء و محتوای نداء معرفی کند؟

آیا یک جنگ روانی است؟ ایجاد رعب و وحشت در دل دشمن است، بشارت و اعطای روح
امید (امیدبخشی) به مؤمنین است؟ که در نهایت فشار و زحمت به سر می‌برند به حدی که در
روایات آمده: مومن صبح که می‌شود امید ندارد تا شب زنده باشد، شب که می‌شود امید ندارد تا
صبح زنده بماند، بلکه خودش آرزوی مرگ می‌کند (یتمنی المؤمن صباحاً و مساءً... من شدء ما
یری)^۱

از شدت ظلم و فشار و گرفتاریهایی که با آن روبروست یا اینکه طبق روایت دیگر کنار قبر
برادرش مؤمنش می‌رود و خودش را به آن قبر می‌ساید و می‌گوید (لیتنی کنت مکانک)^۲ ای کاش
من جای تو بودم. چنین اوضاعی است که دیگر امیدی در او دیده نمی‌شود بلکه یأس همه جا را
گرفته است؛ در چنین موقعیتی ندائی آسمانی می‌رسد آن هم با آن محتوی که «حق فی آل محمد»
است، یا بشارت به نزدیکی ظهور حضرت.

۱. حتی یتمنی المؤمنی الموت صباحاً ومساءً، من عظم ما يرى من كلب الناس. عقدالدرر ج ۱، ص ۱۵
۲. حتی يأتي الرجل القبر فيقول: يا لیتنی کنت مکانک. التشریف بالمن، ص ۲۴۵

علی ای حال هدف از این ندا چیست؟ رُعب در دل دشمن است، یا بشارت و دمیدن روح امید در مؤمنین است؟ یا آنطور که بعضی گفته‌اند تمام حجت بر همه عالم است یا همه اینهاست یا چیز دیگری است؟ اینها باید از لابلای روایات استخراج شود اینها تفصیلات ندا و جزئیات صیحه آسمانی است. اما اصل ندا و صیحه آسمانی از مسلمات است و حتمیتش هم از مسلمات است یعنی از حتمیات و علامات حتمی؛ ندای آسمانی است که گاهی تعبیر به صیحه شده و گاهی از آن تعبیر به ندا شده (النداء - الصیحه). باید به لغت مراجعه کرد و دید که آیا اینها مترادفند، یا عموم من و جه هستند یا خاص و عامند. ظاهرا با هم تباین ندارند، چون گاهی تعبیر ندا دارد و گاهی تعبیر صیحه. شما به لغت مراجعه کنید تا ببنید چه استفاده می‌شود.

بقره ۱۷۱: **مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يُنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً**

مریم ۳: **إِذْ نَادَى رَبَّهِ نِدَاءً خَفِيًّا**

ندا (به فتح نون) یا ندا (به کسر نون) و قد یَضْمِم (گاه به ضم هم خوانده شده)

ندا یعنی چه: الصوت

البته گاهی از اذان تعبیر به نداء می‌شود: ساله عن النداء قبل طلوع الفجر، یعنی اذان قبل طلوع

فجر

ناداه مناداه: ناداه صاحب؛ از این استفاده می‌شود که صاحب مجمع البحرين ندا را با صیاح به یک معنا می‌گیرد یا اینکه نداء صیحه خاصی است، صیحه‌ای است برای دعوت به اجتماع

النداء الدعوة الى الاجتماع^۱

صیحه یعنی چه: العذاب صیحه به معنای عذاب است یا نه صیحه «صوت بأعلى الطاقه»

می‌باشد و این را صیحه می‌گویند؛ رساترین فریاد را صیحه می‌گویند

۱. معجم مقایس اللげ ابن فارس

گاه به معانی دیگر هم هست «لا يُصلِّي عَلَى الْمُولُودِ الَّذِي لَمْ يَصُحْ» بچهای که متولد می شود و داد و فریادی ندارد (یعنی مرده به دنیا آمده) آیا نماز دارد یا نه؟ آنجا هم تعبیر «لم يَصُحْ» آمده خلاصه کلام:

آیا صیاح و صیحه با نداء به یک معناست یا فرق می کند و صیحه آن فریاد با بلندترین صداست که از آن بلندتر نیست آیا ندا هم همین است که فرمودند (النداء ناداه صاح به) یا نه صیحه خاص است برای دور هم جمع شدن (دور هم جمع شدن را می گویند ناداه) مراجعه کنید و ببینید، زیرا در روایات هر دو آمده‌اند.

اما آیات

چند آیه داریم که در آن کلمه صیحه آمده؟ و چند آیه داریم که نداء آمده؟ و ذیل آیات، حضرات معصومین چه فرموده‌اند؟ که این صیحه مربوط به دوران امام زمان علیه الطلاق و السلام است یا اشاره به علامت قیامت است. یا همان حرف علامه طباطبائی را بزنیم که «چون اینها به هم دیگر نزدیکند (قیامت، رجعت، ظهور امام زمان (ع)) لذا گاهی علامت برای دیگری نقل می شود.» آیاتی که در آن عنوان صیحه است تقریباً ۱۳ آیه است

هود: وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۶۷)

هود: وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعُّيبًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ

حجر: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ

حجر: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ

مؤمنین: فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَّاءً

عنکوب: وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

یس ۲۱: إِنْ كَانَتِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ

یس ۴۹: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصَّمُونَ

ص ۱۵: وَ مَا يَنْتَرُ هُؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ

ق ۴۲: يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ

منافقون ۴: يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُ فَاحْذَرُوهُمْ قاتَلُهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ

اما معنا صيحه چيست؟ آيا صيحه به معنای عذاب است «و اخذ الذين ظلموا الصيحه» آيا به اين

معناست که گرفتار عذاب شدن

پس اين صيحه‌اي که از علامات قبل ظهر امام زمان است و يکي از علامات حتمی است يعني عذاب و يا عذاب بر کافرين است؟ يا معنای ديگري دارد. باید به روایات مراجعه کرد صيحه‌اي که در آيات آمده و بعض روایات تطبیقش داده‌اند به علامت ظهر امام زمان (ع) بنابر جری است (به قول علامه طباطبائی) به عنوان تطبیق مفهوم است بر مصدق. بیان يکي از مصاديق است نه اينکه همين باشد و غير آن نباشد.

دو آيه هم کلمه ندا آمده که بیان شد

آياتی که در ذیل آن ربط داده‌اند صيحه یا نداء را به يکي از علامات امام زمان (ع) تقریبا ۵ آیه است که فقط در يکي از آيات به صراحة کلمه صيحه آمده و امام صادق (ع) تفسیر کرده‌اند صيحه را بر آن صيحه‌اي در ماه مبارک رمضان است و فرمودند از علامات مربوط ظهر امام زمان (ع) است (تفسیر قمی - ج ۲ ص ۳۲۶ ذیل آيه و استمع يوم يناد المناد من مكان قریب - ق ۴۱)

دو روایت از امام صادق (ع) ذیل آيه شریفه آمده که تطبیق داده‌اند نداء در آيه را به ندایی که

قبل ظهر امام زمان (ع) واقع می‌شود

چهار آيه ديگر آمده است که در آنها کلمه صيحه نیامده در بعضی کلمه آيه آمده: إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلُ

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أُغْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ - شعر ۴. ذیل این آيه شریفه روایات متعددی

آمده بیش از ۱۳ روایت می‌شود که يک روایت صراحة دارد و اتفاقا در کتب عامه هم ذکر شده در

شواهد التنزيل حاكم حسکانی حنفی^۱ - متوفی ۴۹۰ هجری - در ذیل همین آیه شریفه روایتی را نقل می‌کند که این آیه در ارتباط با برپایی دولت آل محمد(ص) است و اشاره به برچیده شدن بساط امویین است (سقوط امویین). شاید به قرینه مقابله (سقوط امویین و روی کارآمدن حکومت آقا امام زمان ع) استفاده شود که (پس ماندهاشان) این شجره ملعونه [هنوز موجود] هستند و به جنایات و عملیات ایذایی خود ادامه می‌دهند. ولی مفسرین در ذیل این آیه، این مطلب را به عنوان بیان یک مصدق از مصاديق مفهوم وسیع این آیه شریفه گرفته‌اند. یعنی «آیه» به معنای صیحه و ندایی که مقدمه ظهور حکومت امام زمان باشد یکی از مصاديق است

آیه دوم

سوره قمر آیه ۲: «وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً» تعبیر صیحه نیست تعبیر آیه است «اوِ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُغَرِّضُوا وَ يَقْوِلُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌ». اگر معجزه‌ای را ببینند روی بگردانند و می‌گویند این جادو است. ذیل همین آیه دو روایت از کتاب شریف غیبت نعمانی ص ۲۶۷، باب ۱۴ و ص ۲۶۹، آمده است.

۱. این کتاب را ببینید. مخصوصاً مقدمه‌اش را، (۲ صفحه مقدمه و یک صفحه مؤخره دارد در آخر کتاب) ایندو را کنار هم بگذارید. ببینید کسانی که امروز (وهابی‌هایی که خود را سخنگوی اهل سنت می‌دانند و مطمئناً اهل سنت از اینها بیزار هستند) خط تکفیری‌ها با خط این آقا دوتاست یا یکی؟ چطور این آقای حنفی در کتابش از اهل بیت از زهرا اطهر از امیرmomنان دفاع می‌کند می‌گوید اینها را نوشتم «تقریباً الى آل الرسول» چطور از حرف بعض نوابض آشفته می‌شود که گفته بوده آیه و یطمدون الطعام اصلاً سوره هل اتنی مربوط به حضرت علی و فاطمه زهرا نیست و اصلاً آیه‌ای در قرآن نداریم که در مورد حضرت علی و فاطمه زهرا نازل شده باشد. چقدر این آقا دروغ می‌گوید و حقایق را منکر می‌شود. (می‌گوید) صبر کردم تا او را گوش‌مالی دهندا اما دیدم نه فقط ریس دانشگاه احضارش کرد و تفهمیش کرد که از این حرفها نزند (می‌گوید) با عجله آیات رامع به مولا امیرmomنان و فاطمه زهرا و حسنین (ع) آمده را جمع کردم ۲۱۳ آیه می‌آورد و ۱۱۶۳ روایت می‌آورد، بعض روایات را می‌آورد می‌گوید این روایت ۵۰۰۰ طریق دارد. تفکر اهل تسنن همین است نه آن جریانی که خود را سخنگوی اهل سنت می‌داند که به صغیر و کبیر رحم نمی‌کنند به دستان در بغداد حمله کردند چقدر بچه کشته شدند به بازار حمله کردند ۱۸ منطقه که تمام مناطق شیعه‌نشین بودند (حمله کردند) آنگاه می‌گویند قضایا طایفی است می‌گوییم نه شما اصلاً جز طایفه مسلمین نیستند، مسلمان با مسلمان چنین برخورد نمی‌کند، یهود هم که (نم قست قلوبهم) قسی القلبند شما از آنها بدترید، آنگاه فیلم برداری می‌کنند و می‌فرستند برای وهابی‌های حجاز که بله شیعه کشته‌ایم تا به اینها پول و دلار بدهند

ذیل همین آیه شریفه می فرماید این آیه «و ان یروا آیه...» همان صیحه آسمانی است که یکی از علامات ظهور امام زمان (ع) است

آیه سوم

«فَاذَا نَفَرْتِ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ» - مدثر آیه ۸ و ۹ - اینجا تعبیرندا و صیحه و آیه نیست بلکه تعبیر نَقْر است
اینجا هم از امام باقر (ع) نقل شده است که: «نَاقُورُ هُوَ النَّاءُ مِنَ السَّمَاءِ» تطبیق داده شد باز باید همان حرف قبل را بزنیم از قبیل جَرْیٌ است بیان یکی از مصادیق مفهوم وسیع است

تأویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهرة ج ۲ ص ۷۳۲

تفسیر برہان ج ۵ (چاپهای جدید) ص ۵۲۵ این روایات را نقل می کند

آیه چهارم

ق ۴۱ و ۴۲ : وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ . يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ
اینجا صراحته هم کلمه ندا و هم کلمه صیحه آمده است. اینجا چند روایت از امام صادق (ع) داریم که عمدتا در تفسیر قمی^۱ و در جلد دوم ص ۳۲۶ و سپس قندوزی^۲ آنرا نقل می کند همین روایت را که راجع به امام زمان (ع) است.

آیه پنجم

النحل ۱ : أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
تعبیر امرالله است نه «آیه» نه «نَقْر» نه «صیحه» و نه «ندا» بلکه کلمه «أمر» است.

۱. راجع به تفسیر قمی اجمالاً صبحت کردم و بحث کردم
۲. هر کتابی که در آن فضائل اهل بیت باشد آفایان (عامه) برنمی تابند. بینید در کتاب روزهای پیشاور چقدر به قدسوزی حمله می کنند که صوفی است و شیعه است چرا چون فضائل اهل بیت را نقل کرده حسکانی هم همین طور، یا می گویند کتاب مال او نیست یا می گویند خودش مشکل دارد چون فضائل اهل بیت را نوشت.

تا اینجا دو مدرک از کتابهای قدیم ما یعنی در دو کتاب ذیل این آیه روایت از امام صادق (ع) آمده است که أمرالله اشاره به حکومت امام زمان است و اشاره به نداء است.

کمال الدین ج ۲ ص ۵۸۹ و نعمانی ص ۲۰۴ باب ۱۱ حدیث ۶ این روایات را نقل می‌کنند.

این یک نگاه سریع به آیاتی که در ارتباط با صحیحه است با آن روی کرد که تطبیق داده شده است صحیحه یا نداء بر همان علامت ظهور امام زمان (ع)، البته صحیحه‌ای که در ماه رمضان است در اینجا ابتداء باید بینیم در کتب أربعه آیا روایات نداء و صحیحه آمده؟ سپس به تفصیلات آن پیردادیم.

نداء شب بیست و سوم است یا شب بیست و چهارم؟ اصلاً آیا شب اتفاق می‌افتد یا روز؟ در ماه رمضان واقع می‌شود یا بعد آن؟ و یا قبل ماه رمضان؟ یک نداست یا دو نداء یا بیشتر از ۲ نداست؟ بعد هر نداء آسمانی یک نداء زمینی هم هست برای رد گم کردن یا برای تشویش اذهان تا مردم متوجه حقایق نشوند، دیگران هم تبلیغات دیگری دارند، یا نه همان نداء آسمانی است و ندای اول و ثانی همان نداء آسمانی است یا در پی هر ندای آسمانی شیاطین یک ندایی مقابل دارند؟ بعد این مباحث می‌رسیم به اینکه محتوای این نداء چیست. اشاره به قرب ظهور امام زمان است یا تاکید بر حقانیت اهل بیت است؟ اشاره به بطلان حاکمیت ظالمین است مخصوصاً امویین و آن ندای طرف مقابل که برای رد گم کردن یا تشویش اذهان شنیده می‌شود، محتواش چیست. بعد این مسائل، عکس العمل مردم چیست آیا همه می‌شنوند یا عده‌ای می‌شنوند؟ می‌پذیرند یا مردند. مردم از کجا حق را از باطل تشخیص می‌دهند که کدام ندا حق است و کدام باطل. تشخیص به این راحتی نیست اولی حق باشد یا دومی. چون مقام اتمام حجت است و در مقام اتمام حجت کسانی که قبلاً به شک افتاده بودند مجدداً به شک نیفتند و به یقین برسند. و اما آیا این روایات نداء و صحیحه از خصوصیات روایات اهل بیت است یا نه در کتب عامه هم آمده‌اند و اصولاً عامه این را به عنوان یکی از علامات می‌پذیرند یا نه؟ اینها مباحثی است که باید بعد مورد بحث قرار بگیرد. خیلی

گسترده است و ما فعلًا چون محور بحثمان کتب اربعه است باید روایاتی که در کتب اربعه راجع به صحیحه آمده بررسی کنیم هم از جهت محتوی هم از جهت دلالت. و در صورت نیاز به بررسی

سند، از جهت سند مورد بررسی قرار دهیم بعد روایات دیگر را بررسی کنیم هرچند به نظر ما نیاز به بررسی سند هم نیست چون روایات یکی دو تا نیستند، روایات متعددند اینکه جزء علامات است جای بحث ندارد و قطعاً ندا یکی از علامات است، صحیحه یکی از علامات است و یکی از علامات حتمی است اما مسائل و خصوصیات آن بعد فرعیات است که راجع به آنها باید بحث شود. ظاهراً از کتب اربعه فقط در کافی شریف روایات صحیحه آمده و اصلاً بابی در کافی به عنوان صحیحه آمده. ۴ یا ۵ روایت را مرحوم کلینی نقل می‌فرمایند.

روایت اول:

الكافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ۸؛ ص ۲۰۸

۲۵۲- أَبُو عَلَى الْأَشْعَرِيْ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَارِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ وَالْحَجَّالَ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَسْلَمَةَ الْجَرِيرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَيْوَبَخُونَةَا وَيُكَذِّبُونَا أَنَا نَقُولُ إِنَّ صَيْحَتِنِ تَكُونَنَ «۶» يَقُولُونَ مِنْ أَيْنَ تُعْرَفُ الْمُحِقَّةُ مِنَ الْمُبْطَلَةِ إِذَا كَانَتَا قَالَ فَمَا ذَا تَرْدُونَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ مَا نَرْدُ عَلَيْهِمْ شَيْئاً قَالَ قُولُوا يُصَدِّقُ بِهَا إِذَا كَانَ مَنْ يُؤْمِنُ بِهَا مِنْ قَبْلِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ- أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.

به آقا امام صادق عرض کردم (یوبخونا و یکذبونا)^۱ ما را توبیخ می‌کنند و استهزاء می‌کنند و ما را تکذیب می‌کنند زیرا ما می‌گوییم ^۲ صحیحه هست (یقولون) می‌گویند آن صحه محق را از صحیحه

۱. روزی از دوستداران آقا آمد خدمتش عرض کرد: چه کنیم با اینها کلمه‌ای را به رخ ما می‌کشند و برچسبی به ما می‌زنند و به آن برچسب خون ما را مباح می‌دانند. فرمود آن کلمه چیست: عرض کرد: راضی. هرجا می‌رویم به ما می‌گویند راضی «و یحلون بذلك دمائنا» که بعد امام توضیح دادند که رفض به چه معناست. که اینها متوجه نیستند رفض و راضی ریشه‌اش از کجاست راضی آن کسانی بودند که حکم فرعون را رد کردند (و آمنوا بموسى) پیه همه چیز را به تن خود مالیدند ایمان آورند (بلغ ما بلغ) اینها هستند که حکم فرعون را رفض کردند و ایمان به موسی آورند در وسائل روایات متعددی آمده ببینید. اینها حرف را بعضاً از ائمه نمی‌گرفتند حرف را از دیگران می‌گرفتند در جلسه قبل اشاره کردم دیگران یکسری حرفهایشان از بار شتر است خود این کثیر می‌گوید که: این روایت عبدالله بن عمر عاصی از من زاملتین است (از آن ۲ بار شتر) امام تاکید می‌کند: شرقاً غرباً و الله لا تجدان علماً نافعاً الا ما صدر عنا اهل البيت: شرق بروید غرب بروید علم نافع علمی است که از خانه آل محمد صادر است. یکسری می‌خواهند امام صادق را یکی از فقهاء به شمار آورند.

ربیعه الرأی یکی است آقا هم یکی. گاهی ربیعه الرأی را هم مقدم می‌دارند نه بر آقا، بلکه بر علی بن ابیطالب با اینکه او یکی از تابعی ن است و امیر مومنان صحابی است و جزء خلفاست (به نزد خودشان خلیفه چهارم است) لذا حرفهایی که شیعه از اینها می‌گیرد و به آنها معتقد است می‌شود جرم لذا استهزاء می‌کنند

باطل چگونه تشخیص می‌دهید؟ امام فرمود که: شما به آنها چه جواب می‌دهید عرض کرد چیزی

نمی‌توانیم در جواب بگوییم

حضرت فرمود: «قولوا يصدق بها اذا كانت، من كان يومن بها من قبل» کسی که با این فرهنگ

آشنا باشد با این ادبیات آشنا باشد با کلمات اهل بیت آشنا باشد آن ندا را تشخیص می‌دهد

بعد می‌فرماید: ان الله عز و جل يقول «أَفْمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ...»

جلسه ۲۳ - ۱۰/۴

صحیه و ندای آسمانی

بحثمان مربوط به صحیه و ندای آسمانی بود که معروف است یکی از علائم ظهرور امام زمان است عرض شد بعد از بررسی آیات به طور مختصر وارد عرضه کردن روایات می‌شویم و شروع می‌کنیم به روایات کتب اربعه و عمدتاً کتاب کافی شریف که ظاهرا در سه کتاب دیگر روایاتی در این زمینه [نیست و یا] ما نیافقیم. اما کافی شریف^۴ یا^۵ روایت در این زمینه دارد با قطع نظر از اعتبار سندي، با قطع نظر از مضمر بودن و یا ضعیف بودن.

روایت اول

عبدالرحمن بن مسلمه جریری نقل می‌کند می‌گوید خدمت امام صادق بود به آقا عرض کردم^۱ ما را توبیخ می‌کنند تکذیب می‌کنند وقتی که سخن از دو صحیحه به میان می‌آوریم و می‌گوییم^۲ ندای آسمانی در پیش است کانه به باد استهzaء می‌گیرند^۳ اگر می‌گویید یک صحیحه حق است و یک صحیحه باطل از کجا تشخیص می‌دهید؟ امام فرمود به شبهه اینها چه جوابی می‌دهید؟ گفتند چیزی نداریم که بگوییم.

فرمود: «زمانی که صحیحه اتفاق بیفتند تصدیق می‌کند به آن صحیحه حق کسی که از قبل گوشش به روایات اهل بیت آشنایی داشته و روایات اهل بیت را شنیده و مطلع است چنین کسی گول نمی‌خورد و صحیحه حق را از باطل تشخیص می‌دهد. (من کان یومن بها^۳ من قبل ان الله عز و جل يقول: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَبَعَ أَمْنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» -

یونس ۳۵

۱. کافی، ج، ۸، ص ۲۰۸

۲. عجیب این است که مطلب را در زمان امام صادق (ع) به آقا عرض می‌کند و حال آنکه دوران امام صادق ع دوران عباسیین بود و قضیه صحیحه آسمانی را خود عباسی‌ها هم اعتقاد داشتند. خود ابوجعفر منصور اذعان دارد می‌گوید اگر همه عالم به من این حرف را بزنند باور نمی‌کنم اما قبول دارم چون خودم از جعفر صادق ع شنیده‌ام خودم از اهل بیت شنیده‌ایم.

خواهیم دید خودشان ظاهرا روایاتی هم نقل می‌کنند، اما اینکه چرا اینجا استهzaء می‌کنند [جای تأمل است]

۳. یومن بها: ضمیر به چه بر می‌گردد به صحیحه به قضیه مهدویت.

اینجا مرحوم مجلسی بیانی دارند اولاً می‌آیند بحث سندي می‌کنند می‌فرماید مجھول [اما] این روایت بر مبنای متاخرین می‌شود صحیح که روایات را بر حسب روات [تقسیم‌بندی کرده‌اند] اگر روات: عدل امامی از عدل امامی نقل کند، می‌شود صحیح. اگر امامی باشد اما توثیق نداشته باشد، می‌شود حسن. اگر غیر امامی باشد اما راستگو باشد می‌شود موثقه. و اگر غیر اینها باشد می‌شود ضعیف. البته اقسام زیادی هست بینید مرحوم قمی شاید به ۴۰ قسم برساند.

طبق مبنای متاخرین این روایت را ایشان (مرحوم مجلسی) می‌فرماید مجھول ولی کراراً گفتیم این هیچ منافات ندارد با قوت خود روایت و اعتبار خود روایت؛ بلکه صحت خود روایت، البته طبق مبنای قدماء. آنها قرائی در دستشان بود و طبق آن قرائی حکم به صحت و اعتبار روایت می‌کردن اما چون آن قرائی در دسترس نیست متاخرین از این طریق وارد می‌شوند، از طریق خود روایت.

می‌فرماید این روایت مجھول است (یعنی از نظر سند) اینجا عبارت يصدق بها «من کان یؤمن بها من قبل» کسی که ایمان داشته باشد از قبل می‌تواند تشخیص دهد صیحه حق را از باطل ای يصدق بها (یؤمن ای يصدق) تصدیق می‌کند (من علم با خبار اهل الیت)، از قبل با روایات اهل بیت آشنایی دارد که (أن المندى الاول هو الحق)، از قبل می‌داند و چیز تازه‌ای نیست از قبل زمینه‌اش را دارد از روایات شنیده: که ندای اول حق است. اما اینکه آیه آورده شده (علامه) می‌فرماید: «و ذکر الایه لبيان أنه لابد من تصدیق اهل الیت» در واقع کبری را نقل کرده‌اند؛ (افمن ان یهدی الى الحق) یعنی اهل بیت، امامان حرف اینها را باید گرفت و تصدیق کرد (فی کل ما

^۱ یخبرون به)

۱. در دعای ندبه (و أودعه علم ما كان و ما يكون الى انقضاء خلقه) نسبت به پیامبر اکرم، بعد چند سطر (أقام ولئه على بن ابيطالب) بعدش (أودعه علمه و حكمته) همان علمی که خدای عزوجل به پیامبر اکرم داده بودند همین را به امیر مومنان واگذار کرده‌اند. باید تصدیق کرد کسانی را که در این سطح هستند، اما متأسفانه حرف را حاضر است از هر کس بگیرد آلا از اهل بیت. در جلسه‌ای که با یکی از علمای وهابی داشتم درمکه معظمه، حدود بیش از ۸۰ سال عمر داشت می‌گفت: «به عمرم روایات اهل بیت را ندیدم و محکوم کرده بود نسبت به تشیع موضع می‌گیرد. موضع می‌گیرد نسبت به فقه شیعه، فرهنگ شیعه و حال آنکه هنوز یک حدیث هم (از اهل بیت) ندیده است.

چرا زیرا «لأنهم الهادون إلى الحق» هدایتگران به سوی حق اینها هستند «و العالمون بكل ما يحتاج إليه الخلق» هرچه را که خلق به آن نیاز دارند اهل بیت علم به آن دارند «و اعدائهم الجاهلون» نقطه مقابلشان آنها جاهلند دشمنانشان جاهلند - «و يحتمل ان يكون المراد أن بعد الظهور من ينادى باسمه اى باسم القائم يعلم حقيقته بعلمه الكامل» متحمل است این باشد که وقتی اسم امام زمان(ع) را برداشت دیگر (بعد اسم بردن) حقیقت کاملاً روشن می شود که ندا چیست و راجع به کیست «كما قال الله عزوجل: افمن يهدى الى الحق...» حق واضح و روشن است اما بعضی‌ها از کنار قضایا به سادگی می گذرند. این بیان اجمالی بود از مرحوم مجلسی نسبت به روایت اول.

مرحوم مازندرانی به همین روایت اشاره کرده‌اند و توضیحی هم دارند ببینید چقدر بر بیانات مرحوم مجلسی اضافه دارد قوله «يَكذِّبُونَا وَ يُوبخُونَا» المخالفون (فاعل طرف مقابل است) پیروان مکتب خلفاء.

می فرماید که ان نقول: «ان صیحتین تكونان عند ظهور المهدي» صیحه اول چیست «فى اول اليوم» مضمون صیحه اول در اول ظهور: «انَّ فلان بن فلان و شيعته هم الفائزون» این محتوای صیحه أولی است

«و صيحة في آخره» آخر روز صیحه دیگری هست «بأن عثمان و شيعته هم الفائزون». آیا واقعاً محتوای صیحه آخر همین است یعنی قبل ظهور امام زمان حاکمیت امویین است یا کنایه است از حاکمیت باطل؛ راجع به این مساله اشاره ای نشده، و همین مقدار گفته شده که صیحه اولی اشاره به آقا امام زمان (ع) دارد و صیحه دوم اشاره است به خط باطل که از طرف باطل اعلام می شود [استاد در جواب یکی از دانشپژوهان که تطبیق دادند عثمان در صیحه دوم را به عثمان بن عنبسه فرمودند:]

عثمان بن عنبسه خودش و حاکمیتش مگر چقدر است در کجا است، قبلًا بحث شد مفصلًا، حاکمیت او شام است و عراق و بخشی از جنوب ایران و خاک حجاز. اینکه قدرتمندست قدرتش

از روم گرفته شده و او غیر از دجال است، اما عثمان بن عنیسه هم زمانا هم مکانا حاکمیت محدودی دارد.

بعد (مرحوم مازندرانی می فرماید): هاتان صیحتان للاختبار و التمحیص. هدف از صیحه چیست می گوید برای امتحان است. می گوید: «قوله يصدق بها اذا كانت» تصدیق می کنند به این صیحه - صیحه حق - «من كان يؤمن بها من قبل، أى من قبـل وقـوعها» کسانی این را قبول دارند که از قبل زمینه داشته باشند و ایمان داشته باشند به این صیحه.^۱

«و زادتهم ایمانا» ما از قبل ایمان داشتیم که چنین اتفاقی می افتاد، اتفاق هم افتاد، ایمانمان هم زیادتر می شود «لمشاهدتهم وجود ما اخربه الصادقون بـأئـه سـيـوجـد».

ائمه معصوم به ما خبر دادند که اتفاق می افتاد، و می بینیم که اتفاق هم افتاد (البته در زمان وقوعش). اعتقادمان زیادتر می شود. بعد (مرحوم مازندرانی) آیه را می آورند (... فما لکم کیف تحکمون) به چه اشاره می کند و منظور چیست «بما یقتضی صریح العقل بطلانه» چرا حکم می کنید حکمها بی که صریح عقل می گوید این حکمها باطل است - و بعد ایشان بحث لغوی و تفسیری می کند.

اما اینجا نکته ای دارد که «افمن يهدى الى الحق...» منظور کیست. می گوید ۲ احتمال است احتمال اول: مراد از «من» در «افمن يهدى الى الحق...» امیر مومنان باشد و مراد از «من» در «أمن لا يهدى الا ان يهدى» الشیوخ الثالثه، کما مرّفی الحجه که روایات دیگر در این زمینه داریم بعد می گوید محتمل است مراد از «من» در «افمن يهدى الى الحق...» خدای عزوجل باشد، خداست که يهدى الى الحق می کند. و در «امن لا يهدى...» منظور اشرف آلله المشرکین باشد. مشرکین همیشه سنگ و چوب نمی پرستیدند گاهی افرادی و کسانی را و چیزهایی را می پرستیدند که اینها شریف هستند. مثل ملائک، عده ای از مشرکین ملائک را می پرستیدند عده ای حضرت مسیح را می پرستیدند عزیر را می پرستیدند

۱ . ما با توجه به حجم روایات: دهها روایت در این زمینه داریم جز باورهای ماست جز اعتقادات ماست که قبل ظهور امام زمان (ع) صیحه اتفاق می افتاد، خوب می بینیم که یک دفعه اتفاق می افتاد (یؤمن بهما)

اینها «لَا يَتَهَدُون إِلَّا أَنْ يَهْدِيهِمُ اللَّهُ» اینها هم بدون هدایت الهی هدایت نمی شود «وَ يَوْيِدُهُ الْأَيْهَ السَّابِقَهُ وَ الظَّاهِرَ إِنَّ الْجَمِيعَ حَقٌّ» ممکن است هم احتمال اول باشد هم احتمال دوم، بعد می گوید برای آیه وجوه متعدده ای هست که کلهای صحیحه^۱

روایت دوم

۱. عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبْنِ فَضَالَ وَ الْحَجَّالَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: سَمِعَ رَجُلٌ مِنَ الْعِجْلِيَّةِ هَذَا الْحَدِيثَ قَوْلَهُ يَنَادِي مَنَادِي أَلَا إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانَ وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ أَوَّلَ النَّهَارِ وَ يَنَادِي آخرَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ عُثْمَانَ وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ قَالَ وَ يَنَادِي أَوَّلَ النَّهَارِ مَنَادِي آخرَ النَّهَارِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَمَا يُدْرِكُنَا أَيُّمَا الصَّادِقُ مِنَ الْكَاذِبِ فَقَالَ يُصَدِّقُهُ عَلَيْهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَنَادِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَبَعَ أَمْنَ لَا يَهِدِي إِلَّا أَنْ يُهْدِي الْأَيَّهَ.

کافی ج ۸ ص ۲۰۹: ینادی منادی الا ان فلان بن فلان و شیعته هم الفائزون

مرحوم کلینی از محمد از ابن فضال و الحجاج من داود بن فرقاد.

داود می گوید سمع رجل من العجلیه هذا الحديث، داود بن فرقاد می گوید آقایی از طایفه بنی عجل این حدیث را شنیده. «قوله» اسم امام مروی عنه اینجا نیست، از کی شنیده، آقایی از طایفه عجلیه. چه کسی می گوید که این حدیث است؟ داود بن فرقاد.

متن این است:

«ینادی منادی الا ان فلان بن فلان و شیعته هم الفائزون» این ندا اول روز است «و ینادی آخر النهار» چه کسی ندا می کند همان اولی است یا کس دیگری است؟ ظاهرش همین است «آن عثمان و شیعته هم الفائزون و ینادی اول النهار منادی آخر النهار، فقال الرجل فما يُدْرِكُنَا أَيُّمَا الصادق من الكاذب» کدام صادق است و کدام کاذب
قال يُصدِّقُهُ عَلَيْهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَنَادِي (أن ینادی)
إن الله عزوجل يقول...

۱. وَ قَالَ صِ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهِيرًا وَ بَطْنًا وَ لِيَطْنِيَهُ بَطْنُ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُونَ عَوَالِي الثَّالِي ج ۴، ص ۱۰۷.
۲. روایت مقداری میهم است.

این تقریبا همان مضمون روایت اول است. متهی مشکل سندی دارد. این روایت را وقتی مرحوم مجلسی نقل می کنند می فرماید «صحيح» زیرا تا داود مشکلی ندارد اما بعد داود می گوید «سمع رجل من العجليه» بنا براین حدیث می شود مضمر یا موقوف؟ موقوف آن است که به امام نمی رسد و مضمر آن است که ضمیری در آن باشد، بگوید «سأله». اولاً این روایت ظاهراً مضمر نیست بلکه موقوف است مگر نظر به «قوله» باشد. در صورت مضمر بودن هم آیا همه مضمرات قبولند؟ آیا همه مضمرات مردودند؟ یا مضمرات افراد خاص [پذیرفته است] مثل مضمرات سمعانه و علی بن جعفر

به نظر من مضمرات علی بن جعفر مضمر نیست، همان اول کتاب می گوید «سألت أخى موسى بن جعفر» بعد عطف می کند. اما داود بن فرقان می گوید «سؤال رجل» خود داود هم از امام سؤال نکرده می گوید: سأله رجل. آقایی پرسیده است این قول را. علامه مجلسی تعبیر به صحیح می کنند اگر صحیح به اصطلاح متاخرین باشد جای تأمل است، هرچند این روایت از جهت مضمون شاهد دارد، روایت قبل به همین مضمون بود و روایات متعدد دیگری هست. لذا از جهت مضمون می پذیریم و تاملی هم نداریم. اینجا علامه مجلسی بحث رجالی می کنند می فرمایند: رجل^۱ من العجليه، اولاً محتمل است عجليه منظور قبیله‌ای باشد البته اگر چنین قبیله‌ای داشته باشیم «بني عجل» اما احتمال دومی می دهند^۲ «يتحمل ان يكون كنایه عمّن قدّم عجل هذه الأمة و سامریها على أمیر المؤمنین» دیگر احتیاج به ترجمه ندارد، یعنی یکی از عامه این مطلب را شنیده باشد و تعبیر عجليه کردند یعنی کسانی که دیگران را بر امیر مؤمنان ترجیح دادند^۳ پس از نظر سند این اشکال هست اما از نظر دلالت توضیحاتی مرحوم مازندرانی دارند و توضیحاتی مرحوم مجلسی دارد.

مرحوم مازندرانی:

۱. که این أقرب است و از اولی قوی تر است

۲. در روایات هم نسبت به این خط و جریان تعبیر عجل و تعبیر سامری شده

همان اول یک طرفه می‌کند و می‌گوید «رجل من العجلیه» یعنی مردی از طایفه بنی عجل و می‌گوید ابن‌ادریس صاحب سرائر از همان طایفه است (ابن‌ادریس الحلی العجلی) و احتمال مرحوم مجلسی را متعرض نمی‌شوند بعد می‌فرماید: «و الظاهر انضمیر راجع الى ابی عبدالله» روایت مضمره‌ست اما به امام صادق برمی‌گردد. بله گاهی شخصیتی مثل زراره است مثل سمعاء است مثل محمد بن مسلم است اینها از کسی که از او کمتر است سؤال نمی‌کنند اگر بگوید سأله، حتماً از معصوم است. اما اینجا رجل دارد و نمی‌دانیم این رجل کیست، چه کسی می‌گوید از امام است، ایشان (مرحوم مازندرانی) استظهار کرده‌اند ما هم حرفشان را نقل می‌کنیم اینکه می‌گوید (فلان بن فلان) یعنی صاحب الزمان فلان (اسم آن حضرت است) و ابن‌فلان (پدر بزرگوار آن حضرت است). اما «ینادی اول النهار مناد آخر» می‌فرماید: «دل بظاهره على أن منادی واحد»

حدیث را دقت کنید: «ینادی مناد الا أن فلان بن فلان هم الفائزون» که این اول نهار است «و ینادی آخر النهار» فاعلش کیست؟ همان أولی است.
(استاد) اگر اینطور باشد پس خودش ایجاد تشویش کرده است، اول نهار می‌گوید حق با امام زمان است آخر نهار می‌گوید حق با دیگری است - این ظاهر روایت است - بعد می‌فرماید: «لكن روی الصدق في كمال الدين...» به استناد دو روایت از کمال الدین می‌خواهد این مطلب را توجیه و درست کند و در کمال الدین از امام صادق (ع) آمده است «صوت جبرائیل من السماء» از آسمان صدای جبرائیل است «و صوت ابليس من الأرض» از زمین صدای شیطان است
«فاتبعوا الصوت الاول و اياكم أن تفتنتوا به» مواذب باشید گول نخورید حق همان صدای اول است. این یک روایت.

پس با توجه به این روایت به ظاهر روایت اول (مورد بحث) نمی‌توانیمأخذ کنیم که منادی اول و منادی آخر یکی باشند، نمی‌توانند یکی باشند عبارت باید کمی توجیه شود زیرا منادی اول جبرائیل است و منادی دوم ابليس است نمی‌توانیم بگوییم اول نهار حق با امام زمان است و همان در آخر نهار بگوید حق با عثمان است.

مرحوم مازندرانی روایت بعدی را هم نقل می‌کند می‌گوید: «و با سناد آخر عن زراره عنه (از آقا امام صادق (ع)) ینادی منادِ باسم القائم قلت خاص او عام (آیا افراد خاص می‌شوند یا همه می‌شنوند) فرمود: «عام یسمع کل قوم بلسانهم (یک ندا بیشتر نیست همان ندا را هر کس با هر زبانی تکلم می‌کند، آن ندا را می‌شنود و می‌فهمند کأن با زبان خودش صحبت شده، فارس به فارسی، عرب به عربی)

قلت فَمَنْ يُخَالِفُ الْقَائِمَ (با این بیان چه کسی با حضرت مخالفت می‌کند دیگر حجت تمام شده)

و قد نُودی باسمه (دیگر جای شبھه و تردید نیست) قال: «لا يَدْعُهُمْ ابْلِيس» ابلیس رهایشان نمی‌کند. قسم خورده که «أَغْوِيْنَهُمْ اجْمَعِينَ إِلَّا عَبَادَكَ الْمُخْلَصِينَ» - پناه می‌بریم به خدا -^۱ ابلیس رهایشان نمی‌کند و ندای جبرئیل را به هم می‌زند آخر اللیل اعلام می‌کند (لیشکر الناس) تا مردم را به شک و شبھه بنیدازد. بعد آقای مازندرانی - با توجه به این دو روایت که منادی اول غیرمنادی دومست هرچند ظاهر روایت آن است که هر دو منادی یکی هستند - می‌فرمایند هذا الخبر من باب الاستفهام الانکاری. (یعنی منادی اول که گفته حق با امام زمان است آیا همان شخص ینادی آخر النهار که حق با عثمان است؟ این استفهام انکاری است) او التقدیر و لا ینادی (منادی اول که گفت حق با امام زمان است دیگر ندا نمی‌دهد که حق با عثمان است) کما فی قول الہذلی

فالصدق عليه يصدق الصادق او المنادي على الصيحة الأولى

١. به نظر من از بهترین دعاها دعای حسن عاقبت است اللهم عجل عوقب امورنا خيرا
٢. شرح الكافي-الأصول و الروضة (المولى صالح المازندراني) : ج ١٢؛ ص ٢٦٥

قوله (قال سمع رجل من العجليه هذا الحديث) أى رجل منسوب الى طائفه من بنى عجل قيل منهم محمد بن ادريس صاحب السرائر رضي الله عنه (وقوله ينادى مناداً - اه) بدل او بيان لهذا- الحديث و الظاهر أن الصمير راجع الى أبي عبد الله عليه السلام و المراد بفلان بن فلان صاحب الزمان (ع) و هو كنية عن اسمه و اسم ابيه عليهما السلام (قال و ينادى أول النهار منادى آخر النهار) دل بظاهره على ان المنادى واحد لكن روى الصدوق في كتابكمال الدين و تمام النعمه باستفاده عن المعلى بن خنيس عن أبي عبد الله عليه السلام قال «صوت جبريل من السماء و صوت ابليس من الارض فاتبعوا الصوت الاول و اياكم ان تفتتوا به» و باسناد اخر عن زرارة عنه عليه السلام قال «ينادى مناد باسم القائم عليه السلام قلت خاص او عام قال عام يسمع كل قوم

این بیان مرحوم مازندرانی ست مرحوم مجلسی هم بیانی دارند که اشاره خواهیم کرد انشاء الله
«وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

بلسانهم قلت فمن يخالف القائم عليه السلام وقد نودى باسمه قال لا يدعهم ابليس ينادي في آخر الليل ليشكك الناس ولذلك قال بعض الاصحاب هذا الخبر من باب الاستفهام الانكارى او التقدير و لا ينادى كما في قول البهذلى «تا لله يبقى على الايام ذو حيد» قال الجوهري لا يبقى (فقال يصدقه عليها) أى يصدق الصادق أو المنادى على الصيحة الاولى.

جلسه ۲۴ - ۹۰/۱۰/۵

نداء

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين

بحث ما راجع به صیحه و نداء آسمانی بود و بررسی روایاتی که در این زمینه است و شروع بحثمان بعد از آیات شریفه و بررسی مختصر از تفاسیر وارد بحث روایی شدیم و از روایات کافی شریف شروع کردیم ، بعد از آن هم به روایات دیگر می‌پردازیم از قبیل نعمانی، کمال الدین، غیبه شیخ طوسی و کتب قدما. بعد آن می‌پردازیم به روایات عامه اگر در این زمینه روایاتی داشته باشند؛ بعد به کلمات بزرگان در این زمینه می‌پردازیم و بعد هم جمع‌بندی کنیم. عرض شد در کافی بیش از ۴ یا ۵ روایت در زمینه ندا و صیحه نیامده که بعضی صراحت داشتند و بعضی صراحت نداشتند اما در سایر کتاب‌ها روایات متعددند در کتاب غیبت نعمانی بیش از ۲۰ روایت است که از حد استفاضه گذشته، شاید بتوانیم در اصل صیحه ادعای توادر روایات کنیم. می‌ماند تفاصیل و حتمیت صیحه. در روایات دقت کنید و ببینید آیا تصریح به حتمیت شده؟ در چند مورد است؟ آیا مستفیضند یا آحادند. بعد هم وارد تفاصیل دیگر شویم: مضمون نداء چیست؟ خود نداء کی اتفاق می‌افتد؟ نداء یکی است یا دوتاست؟

در ماه مبارک [رمضان] است یا در غیر آن؟ در کدام یک از ایام هفته است؟

روایت دوم از کافی شریف ج ۸ ص ۲۰۹ از داود بن فرقد بود: سمع رجلا من العجلیه.

در مرأة ج ۲۶ ص ۲۵۳، ح ۱۲۷ آمده. متن را خواندم که فرمود: «وَيُنَادِي أُولَ النَّهَارِ مُنَادِي آخرِ

النَّهَارِ»

مرحوم مجلسی اینجا بیانی دارد که این عبارت به چه معناست: «لعل المراد أن منادى أول النهار و منادى آخر النهار شبيهان^۱»

۱ . مرأة العقول في شرح أخبار آل الرسول : ج ۲۶ ; ص ۱۲۷
الحديث الثالث والخمسون والمائتان: صحيح مضمر أو موقوف.
 قوله عليه السلام: "من العجلية" كأنها نسبة إلى قبيلة، و يحتمل أن يكون كنایة عن قدم عجل هذه الأئمة، و سامرها على أمير المؤمنين عليه السلام.
 قوله عليه السلام: "قال: و ينادي" الظاهر أن القائل هو الإمام عليه السلام، و لعل المراد أن منادى أول النهار و منادى آخره شبيهان بحسب الصوت، أو المراد أن منادى آخر النهار ينادى أول النهار أيضا، إما موافقاً للمنادى الأول أو كما ينادى آخر النهار.
ويحتمل أن يقرأ على البناء للمجهول أي يخبر منادى أول النهار عن منادى آخر النهار، و يقول إنه شيطان فلا تتبعوه كما أفيده.

اولاً گاهی بنابر معلوم می خوانیم و گاهی بنابر مجھول. اگر بنابر مجھول خواندیم معنا چنین می شود «یخبر منادی اول النهار عن منادی آخر النهار»

منادی اول نهار خبر از نداء آخر النهار هم می دهد یعنی من الان اعلام می کنم که ظهور آقا امام زمان عج نزدیک است اما به شما خبر می دهم که یک نداء باطلی در آخر نهار هم هست که آن منادی [آخر النهار] شیطان است «و يقول انه شیطان فلا تتبعوه»

و اگر بنابر معلوم بخوانیم «لعل المراد ان المنادی اول النهار و منادی آخر النهار شبیهان بحسب الصوت»

از نظر تن صدا یکی اند و سبب اشتباه همین است «أو أن المراد أن منادی آخر النهار ينادي اول النهار ايضاً» منادی آخر نهار همان منادی اول نهار است «اما موافقاً لمنادی الاول أو كما ينادي آخر النهار» اینجا بیانات خیلی روشن نیست خود روایت شاید روشن تر باشد که ما ۲ تا ندا داریم یکی اول نهار و دیگری آخر النهار

روایتش هم عرض شد داود بن فرقہ می گوید: «سمع رجلاً من العجلية» شخصی از طایفه عجلی این حدیث را شنیده «قوله» روایت مضمره است از این جهت سند اشکال دارد ولی چون ده ها روایت به این مضمون هست ما بحث سندی را اغماض می کنیم هر چند ایشان(مرحوم مجلسی) این تعبیر را دارند که روایت صحیح است، با اینکه مرحوم مجلسی به اسناد روایت خیلی ایراد می گیرند و با سندها خیلی دقیق برخورد می کنند اینجا را می فرماید صحیح.

ظاهراً تا داود بن فرقہ مشکل نداشته باشد همه معتبرند اما مشکل در سمع رجل من العجلیه است که آن آقا چه کسی بوده و از کی نقل کرده است این هم روایت دوم بعد در آخر می فرماید (يصدقه) أى قال الإمام او الراوى. روایت چنین است. فقال: يصدق علىها من كان يؤمن بها قبل أن ينادي. اين دنباله از کیست؟ که استناد به آیه می کند

قوله عليه السلام: "فقال: يصدقه" أى قال الإمام عليه السلام أو الراوى الذى كان يناظر الرجل العجلی.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ۲۶ جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ ق.

ینادی ان الله عزوجل يقول: «افمن يهدي الى الحق...» این تأییدی که از آیه آورده (افمن يهدي...) این حرف، حرف کیست؟ علامه می فرماید ممکن است خود امام این را فرموده باشد چون دارد (هَذَا الْحَدِيثُ قَوْلَهُ...) یعنی قول امام است تا آخر همه مقول قول امام است بعد می فرماید (أو الرَّاوِي الَّذِي كَانَ يُنَاطِرُ الرَّجُلَ الْعَجْلَى) ممکن است تتمه از راوی باشد که با عجلی مناظره کرده است. خوب این بیان روایت دوم

روایت سوم

۱. الكافی ۸ ۲۰۹ حدیث الصیحة

٢٥٥ - عَلَىٰ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أُبِيهِ عَنِ ابْنِ أُبِيهِ نَجْرَانَ وَغَيْرِهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ سَمِعْتُ شَيْخًا يَذْكُرُ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أُبِيهِ الدَّوَانِيقِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ اِبْتِدَاءً مِنْ نَفْسِهِ يَا سَيْفَ بْنَ عَمِيرَةَ لَا بُدَّ مِنْ مُنَادِيَ يَنَادِي بِاسْمِ رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ أُبِيهِ طَالِبٌ قُلْتُ يَرْوِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَسَمِعْتُ أَذْنِي مِنْهُ يَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ مُنَادِيَ يَنَادِي بِاسْمِ رَجُلٍ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِهِ قَطُّ فَقَالَ لِي يَا سَيْفُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَخْنُ أَوْلُ مَنْ يُجِيبُهُ أَمَا إِنَّهُ أَحَدُ بَنِي عَمَّا قُلْتُ أَيُّ بَنِي عَمَّكُمْ قَالَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عَثُمَ قَالَ يَا سَيْفُ لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ مُحَمَّدَ بْنَ عَلَىٰ يَقُولُهُ ثُمَّ حَدَّثَنِي بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ مَا قَبْلَتُهُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلَىٰ ع

مرحوم کلینی دو روایت را می آورند البته در غیر باب خودش، وقتی می رساند به عنوان صیحه (حیث الصیحه) این روایت را در باب صیحه نمی آورند بلکه قبل باب صیحه این احادیث را

آورده‌اند بعد عنوان می دهند: حدیث الصیحه و دو روایت دیگر می آورند که بعضی ایراد گرفته‌اند که کاش شما چون عنوان صیحه را مطرح کردید این دو روایت را همینجا می آوردید. در عنوان صیحه روایاتی که نقل کرده‌اند یکی از آنها صراحت دارند و دومی هر چند بعضی به آن استناد کرده‌اند اما من هر چه دقت کردم ربطش را به صیحه نتوانستم تشخیص بدhem اما روایت اول در

ذیل عنوان حدیث الصیحه:^۱

علی بن ابراهیم عن أبيه (ابراهیم بن هاشم) از ابن ابی نجران و غیر ابن ابی نجران عن اسماعیل

بن الصَّبَاحِ قَالَ سَمِعْتُ شَيْخًا يَذْكُرُ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ

این آقا (شیخا) کیست، نقل نکرده‌اند کیست، آیا کلمه شیخ را به معنای لغوی بگیریم یعنی یک بزرگسال یا نه شیخ یکی از الفاظ مدح است، اهل سنت هم در کلمه شیخ چنین مطلبی را دارند، ما هم چنین مطلبی را داریم که شیخ را از الفاظ مدح بگیریم یا نه و بگوییم مجھول است هر چه هست معلوم نیست آن شیخ چه کسی است که از سیف بن عمیره نقل می‌کند. اما سیف بن عمیره ظاهرا مشکلی نداشته باشد هر چند بعضی تأملی دارند ولی بهترست مراجعه کنید تنقیح المقال ج ۲۸۴ ص ۳۴ در مورد ایشان بحث دارد و دفاع می‌کند لذا مشکلی ندارد. مشکل همین واسطه است (شیخا).

سیف بن عمیره می‌گوید نزد منصور دوانقی بودم^۱ بی مقدمه منصور به من گفت: یا سیف به طور حتم روزی می‌رسد که به نام یکی از فرزندان ابوطالب ندا داده می‌شود و گفت: آیا مردم هم این را نقل می‌کنند؟ گفت: قسم به آنکه جانم در دست اوست، به گوش خودم شنیدم که آن شخص می‌گوید «منادِ یتادِ باسُمِ رَجُلٍ» گفت: یا امیرالمؤمنین چنین حدیثی را من نشنیده ام. گفت: اگر این اتفاق بیفتد و ندا به نام یکی از فرزندان ابوطالب سر داده شود ما اولین کسانی هستیم که آن دعوت را اجابت کنیم [زیرا] او یکی از فرزندان عموهای ماست، گفت بالاخره از فرزندان کدام یک از اعمام شماست گفت: «رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةٍ» ندا به نام یکی از فرزندان زهرای اطهر است گفت: یا سیف! اگر من این حدیث را به گوش خودم از امام باقر نشنیده بودم، اگر تمام اهل زمین چنین حدیثی را برایم نقل می‌کردند قبول نمی‌کردم، اما این حرف را از دو لب امام باقر (ع) شنیده‌ام لذا قبول دارم.

این یکی از روایاتی است که مرحوم کلینی در کافی شریف نقل کرده‌اند اما مرحوم مجلسی طبق مبنای متأخرین بررسی سنده می‌کند و می‌گوید ضعیف، به خاطر (سَمِعْتُ شَيْخًا) اما اگر

۱. البته این قبل از به خلافت رسیدنش بوده و هنوز حکومت امویین بودند و ابوجعفر منصور دوانقی در مدینه بود.

مبنای قدماء راأخذ کنیم (تکرره فی الاصول المعتبره، وجوده فی اصل معتمد و قرائی نقل شده) روایت معتبر است و مشکلی ندارد اما متأخرین چون دسترسی به قرائی ندارند روایت را ضعیف می‌دانند. اما آیا می‌توان حتمیت را از این روایت فهمید؟ در عبارت داشت (لابد)؛ چند تا از این احادیث باید پیدا کنیم بعد ببینیم می‌توانیم مسأله حتمیت را استفاده کنیم یا نه

روایت چهارم

کافی ج ۸ ص ۳۱۰ مرحوم مجلسی هم در مرأة، ج ۲۶ ص ۴۰۶ نقل می‌کند

- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلَىٰ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أُبْيَوْبَ الْخَزَازِ عَنْ
عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْقُولُ...

عمر بن حنظله می‌گوید شنیدم که ۵ علامت قبل قیام قائم واقع می‌شود (۱) الصیحه یکی از علامات صیحه است

و السفیانی والخسف و قتل نفس الزکیه و الیمانی. اگر اشتباه نکنم این روایت را ۴ بار به ۴ مناسبت نقل کردیم (یمانی، نفس زکیه، سفیانی و خسف) الآن هم تحت عنوان صیحه بیان کردیم.

عمر بن حنظله می‌گوید: گفتم اگر پرچمی برافراشته شد دعوت به قیام شد از یکی از خاندان شما^۱ آیا از او تبعیت کنیم امام فرمود: نه تبعیت نکنید... امام این آیه را خواندند «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً...» عرض کردم (عمر بن حنظله) آیا این آیه همان ندای آسمانی است فرمود: اگر این آیه اتفاق بیفتند همه سر تسلیم فرو می‌آورند. (حضرت نفی نکردند که آیه همان ندا باشد)

یک شبیه

۱. بنی الحسن خیلی قیام می‌کردند و امام را مجبور می‌کردند که تایید کنند یا مخالفت نکنند خیلی برخورد های بدی با امام داشتند بحار الانوار و جاهای دیگر آمده. و امام آن قیامها را تأیید نمی‌کرد. در بعضی کتب دیده ام که ائمه بعضی مذاهب که مدعی اند نه تنها محب اهل بیت بوده اند بلکه قیام می‌کردند برای اهل بیت. شما ببینید آنها که زندان رفتند به خاطر اهل بیت بوده یا زندان رفتند به نام اهل بیت؟ این همان قیام های بنی الحسن است که امام آنها را رد می‌کرد و نمی‌پذیرفت در یکی از همین قیامها بود که ائمه بعضی مذاهب زندان رفتند یا شلاق خوردن باید به حساب امام بگذارند باید به حقایق تاریخ با دقت بیشتری برخورد کرد.

از این آیه ممکن است بعضی استفاده دیگری هم بکند که قیام‌های قبل امام زمان (عج) همه مورد سؤال است. در کتاب تا ظهور این بحث را مفصل بحث کردہ‌ام، چند روایت دیگر هم هست که نفی می‌کند قیام‌های قبل ظهور را، که ما هم بررسی سندي کردیم و نتوانستیم حتی به یک روایت بدون مشکل برسیم، بالاخره هر کدام یک مشکل سندي دارند. هم بررسی دلالی کردیم و توجیهاتی [داشتیم]

اما کدام قیام‌ها (نفی می‌شوند) همه قیام‌ها حتی قیام‌هایی که در طول باشند نه در عرض؟ یا از همان اول (همه نفی می‌شوند)؟ این روایت ناظر به قیام‌های عرضی است، یعنی دعوت به خودشان است، نه زمینه‌سازی برای حکومت ائمه طاهرین، توجیهات زیادی شده است.

پس این روایت؛ صیحه را یکی از علامات ظهور امام زمان می‌داند اما از این روایت حتمیت استفاده نمی‌شود کما اینکه حتمیت قتل نفس زکیه و یمانی و... استفاده نمی‌شود مگر از قرائی و روایات دیگر. مرحوم مجلسی روایت را تأیید می‌کند می‌فرماید حسن^{*} کالصحيح ظاهراً مشکلی اگر باشد همان عمر بن حنظله است. چون توثیق ندارد اما روایتش را قبول کرده‌اند: مقبوله عمر بن حنظله معروف است.^۱ اما شهید ثانی: عَلَّةُ صَحِيحٍ

. اما قوله: (الصحيح) أَي النداء الذي يأتى ذكره في خبر الآية.

«فقلت له: أهى الصحة؟» امام نه تأیید کرد (که آیه همان صیحه است) و نه رد فرمود، اما مسائل بعد را فرمودند که اگر آیه واقع شود چه اتفاق می‌افتد.

مرحوم مجلسی: الظاهر أن الإمام ع قررَه (تقریر کرد) على أن المراد بها الصحة.

(که مراد از آیه در آیه شریفه همان صیحه است) و بین أن الصحة (و تبیین کرد امام که این صیحه) تصیر سبباً لخضوع اعتناق اعداء الله^۲ (گردنکش ها سر تسلیم فرو می‌آورند)... اور دنا الاخبار

۱ . خدمت استادمان بودیم به مناسبت این بحث که مطرح شد، ایشان ۱۲ الی ۱۳ وجه در درس بیان کردند برای تبیین علت قبول روایات عمر بن حنظله

۲ . مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ، ج ۲۶ ، ص ۴۰۷

الکثیره فی تفصیل من کل العلامات. (تفصیل هر یک از علامات را در کتاب غیة از بحار الانوار
بیان کردیم)

روایت پنجم

کافی ح ۸ ص ۳۱۰ و علامه در مرآه ح ۲۶ ص ۴۰۷

حدیث ۴۸۴: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
عَلَى الْحَلَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَيْنَوْلُ...

در این روایت ظاهرا «أبی جمیله» مشکل دارد لذا می‌فرماید ضعیف

محمد بن علی حلبی می‌گوید از امام صادق ع شنیدم فرمودند: درگیری سران حکومت بنی العباس از حتمیات است و (در روایت قبل، صحیحه بود و اینجا نداء است) ندا هم از محظوم‌هاست و خروج القائم از محظومات است، که البته خروج حضرت مهدی (عج) «من المیعاد» است که بداء بردار نیست که طبق این روایت و به قرینه سیاق باید بگوییم نداء هم همین‌طور و قابل بداء نیست.

سه چیز کنار هم هستند ۱. اختلاف بنی العباس ۲. نداء آسمانی ۳. خروج امام زمان (عج).^۱

قلت: ندا چگونه است. امام فرمود: (صحبتی از سال و ماه ندارد) ابتدای روز منادی از آسمان‌ها اعلام می‌کند (آلِ إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ)^۲ - تفصیلش را خواهیم گفت که همه می‌شنوند - پیروز علی است و پیروان علی بن ابیطالب و امام فرمودند: (شیاطین دست به دست هم می‌دهند در آخر همان روز و جوابی می‌دهند که «آلِ إِنَّ عُثْمَانَ وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ»

اما مراد از عثمان چیست؟ جریان سفیانی و عثمان بن عنیسه است یا کنایه از خطوط انحرافی است؟

۱. دقیق کنید که آیا خروج همان عبارت اخیر ظهر است یا فرق می‌کند مرحوم مجلسی فرق می‌گذارد بین خروج و ظهر که فاصله دارند و زمان دارند.

۲. کتب نواصب را ببینید کتاب‌های کسانی که وابسته‌اند کارت‌های آل‌یهود را ببینید وقتی اسم از شیعه می‌برند می‌گویند «الفرقه الضاله» «المبتدعه» و تعابیر زشتی دارند چرا چون پذیرفتند غیر را، چون پروژه‌ای آن‌ها را نپذیرفتند و تابع غدیرند. ما را که دستگیر کردند حرفشان این بود «انه داعیه الى فرقه الضلال» تبلیغ از مذهب ضلال می‌کند

روایت ششم

این روایت را مرحوم مجلسی ذیل صیحه آورده‌اند که مفصل است و خیلی مطلب دارد

اما ارتباطش را با صیحه نتوانستم درست کنم (إِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمِ)

آیا حکومت عباسی‌هاست یا آموی‌ها در نعمت و نازند تا وقتی که دستشان آغشته به

خون ما نشده باشد «مَا لَمْ يُصِبُّوْ مِنَ الدَّمَ حَرَامًا» اشاره کرد به سینه خودش «إِذَا أَصَابُوا ذَلِكَ الدَّمَ»

دیگر بساطشان برچیده می‌شود (بَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ ظَهْرِهِ) تا می‌رسد (فَيَوْمَئِذٍ لَا يَكُونُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ وَلَا فِي السَّمَاءِ عَافِرٌ^۱)

نه در زمین حکومت عباسی‌ها یار و یاوری دارند نه در آسمان کسی هست که آن‌ها را در

کارهای شان معدور بدارد

مرحوم کلینی که این روایت را ذیل صیحه آورده‌اند شاید نظرشان به این عبارت باشد (وَلَا فِي السَّمَاءِ عَافِرٌ)

والسلام عليکم...

۱. مرآة ص ۱۲۸ ج ۲۵۶
کافی ج ۸ ص ۲۱۰

جلسه ۲۵ - ۱۰/۱۰/۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين

بحث ما راجع به صیحه و ندای آسمانی بود که گفته شده است یکی از علائم ظهور امام زمان(ع) است روایات کافی شریف را مطرح کردیم و قبل از آن هم به آیات اشاره کردیم بعد از بررسی روایات کافی شریف از جهت سند^۱ و دلالت. می‌رویم سراغ روایاتی که در کتابهای دیگر ما هست یکی از روایات، روایتی است از امام رضا(ع)، روایت مفصل است و ما آن بخشی که مورد بحث ماست و مورد شاهد ماست به آن اشاره می‌کنم: «لابد من فتنه صما..» بطور حتم و یقین فتنه‌ای در پیش خواهد بود و صما یعنی(کر) به ناله و فریاد بیچارگان اعتنا نمی‌کند، یعنی بی‌رحم به تمام معنا. «صلیم» در لغت به معنای مقطوع الأذْنُ یا مقطوع الأذْنَین یا به معنای داهیه است یعنی مصیبت عظمی. یا به معنای استیصال: یعنی ریشه کن.

فتنه‌ای که کر است و صلیم است یعنی این فتنه یک مصیبت عظمی است برای انسانیت و قصد ریشه کن کردن دارد. کأنه با انسانیت یا با انسان می‌جنگد یا موجود زنده‌ای روی زمین نباشد. خوب این چه وقت اتفاق می‌افتد: «عند فقدان الشیعه الثالث من ولدی» روی این هم دقت کنید الثالث من ولدی امام زمان الثالث است یا الرابع؟ امام جواد الاول، امام هادی الثاني، امام عسگری الثالث. فقدان یعنی شهادت و رحلت؟ بعد رحلت امام عسگری مشکلات شروع می‌شود. بر فقدان امام عسگری اهل سماء و اهل زمین گریه می‌کنند. بعد می‌فرماید: همین طور دواهی و مصیبت از بعد رحلت و شهادت سومین فرزندم مصیبات شروع می‌شود[و ادامه می‌یابد] تا آن سه نداء شنیده شود. ندای اول: أَزْفَتِ الْأَزْفَهِ یا معاشر المؤمنین. أَزْفَهِ یعنی قَرْبٌ نزدیک شد و آزفه یعنی قیامت: ای مؤمنین قیامت نزدیک شد.^۲ بعضی می‌گویند این علامات جزء علامات قیامت است که البته منافاتی هم ندارد چون اینها به هم نزدیکند: قضیه ظهور حضرت، قضیه رجعت و قضیه قیامت. لذا اشکال

۱. البته به مقدار لازم چون روایات متواترند

۲. لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله رجال من ولدی....

ندارد علاماتی که به عنوان ظهرور است به عنوان علامات قیامت مطرح شوند این بیان مرحوم طباطبایی و دیگران است. اما ندای دوم: الا لعنه الله على الظالمين

ندای سوم: بَدَنْ يَظْهَرُ فَيُرَى فِي قَرْنِ الشَّمْسِ: بَدَنْ^۱ (بعضی روایات ید است در بعضی روایات بدن بارزاً دارد که این به معنای لخت و برخنه نیست بلکه او را می‌بینند و آشکار)

بدنا یظهر (عبارت اخیر بدن بارزاً است) آن بدن چه می‌گوید: ان الله بعث فلانا (اشاره به مهدی آل محمد است) فاسمعوا له و أطاعوا. از این روایت استفاده می‌شود که سه ندای پی در پی است سه هشدار و بشارت است.

اولین کسی که این روایت را نقل کرده است مسعودی است در اثبات الوصیه صفحه ۲۲۷ از حمیری از احمد بن هلال ابرطایی [ایشان را کسی جز مرحوم آقای خوبی قبول نکرده.^۲] عن حسن بن محبوب. بعد از ایشان نعمانی در غیبت ص ۱۸۶ از دو نفر: احمد بن مابندا و عبدالله بن جعفر حمیری؛ ایندو می‌گویند حدثنا احمد بن هلال^۳ عن حسن بن محبوب الزراد قال لی الرضا(ع) البته با کمی اختلاف و تفصیلات بیشتر. اما اینکه چرا ما اول مسعودی را نقل کردیم و حال آنکه در کمال الدین هم آمده، در غیبت نعمانی هم آمده؛ زیرا ما در کتاب معجم احادیث مهدی مراعات قدمت را کردیم و مسعودی قدیمی‌تر است (ولو در یک قرن بوده‌اند) اما از جهت محکم بودن و اعتبار قطعاً غیبت نعمانی و کمال الدین اعتبارشان بیشتر است.^۴

۱ متأسفانه تکفیری ها و وهابی ها چون بنایشان بر این است که دروغ بگویند بهتان بزنند و سیاه نمایی کنند تا جنایات و خرافات خود را مخفی کنند اتمام می‌زنند که شیعه ها می‌گویند پک بدن لخت، بعد هم در سایتها بدن برخنه ای را ارائه می‌دهند. در حالیکه اعتقادی است که مربوط به همه مسلمین است این گروهک منحرف همه را به باد استهزا می‌گیرند بدن عربان در کدام روایت و کجا داریم؟ «سود الله وجهم کما اسودت قلوبهم»

۲ البته اگر همان باشد که بنده می‌دانم و روایاتی هم در لعنش وارد شده و ظاهراً مرحوم آقای خوبی از طریق دیگری وارد شده‌اند البته زیاد مهم نیست و نمی‌خواهم بررسی سندی کنم چون اصل علامت بودن نداء از مسلمات است بحث در ختمی و تفصیلات نداشت اینکه چه ندائی در چه سالی چه ماهی

۳ شاید قبیل انحرافش باشد و قبیل ورود لعن باشد، البته اگر این چنین تفصیلی را پذیریم زیرا بعضی را تفصیل می‌دهند مثل علی بن ابی حمزه بطانی که روایتش را

تفصیل می‌دهند بین قبیل از انحراف و بعد انحراف، کلی این حرف قول است ما بحث در مصاديق و تطبیق است که از کجا ثابت کنیم این مطلب قبیل از انحراف گفته یا

بعد انحراف، این هم نظری است که بعضی معاصرین پذیرفته اند این نظر را.

۴ اینجا بخشی است که ما دو تا مسعودی داریم یا یک مسعودی و اثبات الوصیه نویسنده اش همان نویسنده مروج الذهب که نویسنده اش مسعودی است که بعضی تلاش دارند اثبات کنند شیعه است البته به نظر حقیر ایشان شیعه نیست بلکه شافعی است. مراجعه کید الطبقات الکبری اما در اینکه مؤلف اثبات الوصیه هم همین مسعودی است بحث است و ما در اینجا(مجم) به عنوان مؤلفین شیعه مطرحش کرده ایم مضمون کتاب هم همین است قلم شیعه است این روایت هیچ مدرکی از عame ندارد نه اینکه عame اصلاً به صیحه و ندا آسمانی اشاره نمی‌کنند بلکه در کتب روایاتش هم نقل شده اما از طریق اهل بیت است. ما اگر از آنها هم نقل می‌کنیم نه اینکه می‌خواهیم استناد کنیم و استدلال کنیم بلکه برای اتمام حجت با طرف مقابل است.

بعد از آن کمال الدین ج ۲ ص ۳۷۰ با کمی تفاوت با همان سند. ص ۳۷۱ به سند دیگری نقل می‌کند که مشکلی ندارد زیرا احمد بن هلال در آن نیست بلکه احمد بن زکریاست.

عيون اخبار الرضا ج ۲ ص ۶ همین متن را نقل می‌کند.

دلالل الامامه(طبری شيعي) ص ٢٤٥ همين متن است با کمی اضافه (بدنا بارزا) و اين عبارت هم دارد که «يتمني الأموات انهم أحيا» آنچنان عدالت و امنيت و آنچنان معنویت رفاء مردم را می گيرد (البته عمدہ معنویت است و بسط عدالت) عدالت چنان گسترش می يابد که مردهها آرزو می کنند زنده باشند و اين وضعیت بيینند و در ظل حکومت حضرت مهدی زندگی کنند. بعد از اين دو مدرک كتاب غیبت طوسی ص ٤٣٩؛ آنرا نقل می کند. معلوم است به اين روایت اعتنا شده و مورد توجه است، کمال الدین در دو سه جا آورده، عيون اخبار نقل می کند، معمولاً کتب قدما اين روایت را نقل کرده‌اند.

بعد از اینها قطب الدین راوندی در خرائج و جرایح ج ۳، ص ۶۸ از غیبت طوسی نقل می‌کند؛ تا بررسیم به متتبع انوار المضیئه که از خرائج نقل می‌کند. خلاصه اینکه اعتنای فوق العاده‌ای به این روایت شده است.

اکثر علماء و بزرگان آنرا نقل کرده‌اند تا بررسد به متختب الاثر از معاصرین این روایت و آورده‌اند لذا زیاد بررسی سندی نمی‌کنیم مگر بخواهیم بحث تفصیلات را مطرح کنیم که سه تا نداست یا کمتر اینکه مضمون ندا چیست و ...

روایت بعدی ص ۴۱۵ در ذیل آیه شریفه «ان نشأ ننزل عليهم من السماء آیه فظلت أعناقهم لها خاصین».

ذیل آیه امام باقر(ع) می‌فرماید: نَزَّلت فِي قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ)، يَنادِي بِاسْمِهِ مِنَ السَّمَاوَاتِ، در این آیه شریفه «آیه» همان نداء آسمانی است که در آن اسم حضرت برده می‌شود.
اولین کسی که این روایت را نقل کرده «تأویل ما نزل من القرآن الکریم» از کتب بسیار قدیمیست مولفش محمد بن عباس (ابن حجام) که از علمای شیعه است و متوفای ۳۲۸ یعنی

مقارن مرحوم کلینی است وفاتشان تقریبا هم زمان است. ابن حجام روایت را ص ۱۹۹ ح ۱۴۵ به طریق خودش از احمد بن حسن بن علی از پدرش او هم از پدرش نقل می‌کند از محمد بن اسماعیل از حنان بن صدیق عن ابی جعفر امام باقر اینطور فرمودند... بعد از ایشان «تاویل الآیات» نقل می‌کند(ج ۱ ص ۳۸۶) شریف الدین نجفی متوفی قرن ۱۰ نقل می‌کند.

یعنی از ۳۲۸ تا قرن ۱۰ حدود ۷۰۰ سال، کسی متعرض این آیه و روایت در ذیل آیه نشده است. که ایشان هم از همان کتاب تاویل ما نزل من القرآن نقل می‌کند.

از قرن ۱۰ تا ۱۱ یا ۱۲ مرحوم حر عاملی در «اثبات الهداء ج ۳ ص ۵۶۳» روایت را می‌آورند. بعد مرحوم بحرانی(ره) در «حلیله الابرار ج ۵ ص ۲۹۳» که اثر خود ایشان است، «برهان ج ۳ ص ۱۸۰» باز اثر مرحوم بحرانی است. «بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۸۴». تا از معاصرین «منتخب الاثر».

از عامه فقط «ینابیع الموده» قندوزی حتفی این را نقل می‌کند از کتاب «المحجه فی ما نزل من الحججه» اثر مرحوم بحرانی آیات که راجع به امام زمان است.٢

روایت هشتم^٣

از امام صادق علیه السلام است ذیل همین آیه شریفه(شعراء-۴) می‌فرماید: «تخصص رقابهم» یعنی بنی امیه. این ندای آسمانی که سر داده می‌شود اینها سر تسلیم و تعظیم فرو می‌آورند البته به اجبار و اکراه. این متکبرهای آدم کش و خونریز(شجره ملعونه) بعد از ندای آسمانی چاره‌ای جز تسلیم ندارند و آیه چیست «و هی الصیحه» آن آیه(در سوره شعراء آیه ۴) همان صیحه است «و هی الصیحه من السماء باسم صاحب الامر»^۴ این روایت از جهت مضمون تقریبا با روایت قبلی یکی است البته عبارت فرق می‌کند. روایت قبلی از امام باقر(ع) بود و این روایت از امام صادق(ع) است

۱. چقدر پرکار بوده و چقدر آثار دارد و رفتیم بر سر مزارشان در بحرین، که خدای عزوجل این ملت بحرینی را از شر اشار و های و تکفیریها نجات دهد. آنجا کتابهایشان را چیده بودند از مقابر است در آن دوران دهها کتاب نوشته هنوز کتب خطی دارد که چاپ نشده معروف است که عنایت شد به ایشان از طرف آقا امام کاظم(ع) (البته مراجمه کبید) معروف است آقا قلم داد به ایشان و فرمودند: بنویس بیدار شدن و دیدند قلم دستشان است. و شروع کرد به جمع آوری اخبار آل محمد و در هر زمینه این بزرگوار کتاب نوشته است.

۲. روایت بعدی کافی(روایت منصور دوایقی) خوانده نشد زیرا هر چه دقیق دیدم ارتباطی به بحث ما ندارد و ما باید یک جلسه وقت خود را به آن اختصاص دهیم و بعد هم بگوییم ارتباطی به بحث ندارد.

۳. اگر کسی پیدا شود از روایات آسماء و القاب حضرت را پیدا کند البته ما مقداری از آن را در کتاب «تا ظهور» جمع آوری کردیم اما دقیق داشتیم می‌خواهد و بینند در روایات از آقا امام زمان(ع) بیشتر چه تعبیری شده، همان کلمه ای که قیام مستحب است یا کلمات دیگر.

ضمن اینکه روایت قبل را فقط کتاب «تأویل الآیات» نقل می‌کند و این روایت را قمی نقل می‌کند.
اولین کسی که این روایت را از امام صادق(ع) نقل می‌کند، مرحوم قمی است در تفسیرشان ج ۲
ص ۱۱۸ ظاهراً روایت هیچ مشکلی نداشته باشد حدثنی أبی (ابراهیم بن هاشم) در وثاقت خود قمی
بحثی نیست، اما در وثاقت پدرشان بعضی می‌گویند توثیق خاص ندارد و حسنی است اما گمان
نمی‌کنم جای چنین حرفی باشد چون ایشان ثقه است بلکه فوق وثاقت است. ایشان (پدر قمی) از
ابن ابی عمیر و او هم از هشام، او هم از امام صادق(ع).

بحث حول تفسیر قمی

قبل ام بحث شده که این تفسیر قمی آیا همه‌اش تفسیر قمی است؟ و آیا طریق به این تفسیر
مشکل دارد؟ یا از دیگران نقل شده
می‌گوییم قطعاً از دیگران هم نقل شده، از غیر قمی هم نقل شده است ضمن اینکه طریق هم
مشکل دارد

اگر بتوانیم تفکیک کنیم بین نقلهای قمی و نقلها از غیر قمی یک اشکال حل می‌شود، اما اشکال
دیگر باقی است. اما بعضی معاصرین مثل مرحوم خویی قبول دارند تفسیر را و شخصی هم که در
اسناد قمی قرار بگیرد او را موثق می‌داند و بر این نظر هم باقی بودند. ما هم این نظر را داشتیم اما
بعد تحقیق دیدم مشکل دارد لذا ما از نظر خود برگشتیم.

اولین کسی که نقل می‌کند صاحب تفسیر قمی است بعد آن هم تفسیر صافی ج ۴ از تفسیر
قمی. هر کس نقل کرده: اثبات الهداء ج ۳ ص ۵۵۲، المحجه ص ۱۵۶، البرهان ج ۳ ص ۱۷۹، حلیه
الابرار ج ۵ ص ۲۹۰، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۲۸، در ج ۲۳ وج ۵۱ هم آمده و نور الثقلین ج ۶ ص ۴۷؛ همه
بلا استثنای از تفسیر قمی نقل کرده‌اند. اگر آن اشکال تفسیر قمی حل شود یا اشکالی نباشد بالاخره
این روایت از نظر سند هیچ مشکلی ندارد و مشکل در طریق به تفسیر قمی است ما هم این روایت
را در معجم ج ۷ ص ۴۱۶ آورده ایم.

روایت نهم

از امام باقر(ع): «النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ رَجُلٍ وَأَيْهٍ» مضمون نداء نام شخص را می‌برد و نام پدر بزرگوار آن شخص و بیش از این در روایت نیامده است.

اولین کسی که این روایت را نقل کرده است (کتاب) رجعت محمدبن مؤمن استرآبادی است که متوفای ۱۰۸۸ است و قبل از آقای استرآبادی در مصادری و منبعی ندیدم که این روایت آمده باشد که امام ذیل همان آیه (شعراء-۴) این مطلب را فرموده‌اند که شاید همان روایت قبلی باشد که به نحو دیگری نقل شده است. برهان ج ۳ هم از رجعت نقل می‌کند محجه البيضاء از برهان نقل می‌کند. منتخب الاثر ازینابیع الموده نقل می‌کند که ایشان عمدًا از عامه نقل می‌کند با اینکه مصدر اصلی روایت شیعی است اما ایشان می‌خواهند بفرمایند که اینها هم به روایات ما توجه دارند. که آقای قندوزی در ینابیع الموده ج ۳ این روایت را می‌آورد اما از کتاب المحجه (سید هاشم بحرانی)

روایت دهم

امام صادق(ع): «أَمَا إِنَّ النَّدَاءَ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ»
ندا به اسم حضرت است (لیین) قلت: «أَيْنَ هُوَ اصْلَحُكَ اللَّهُ» شما می‌گویید اسم حضرت در قرآن است گفتم کجای قرآن است. فقال: «فِي قَوْلِهِ طَسْمٌ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ – قَوْلُهُ – أَنْ نَشَاءُ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ أَيْهُ فَظَلَّتْ أَعْنَاقَهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» بعد امام می‌فرماید: «إِذَا سَمِعَ الصَّوْتَ» اگر این ندا را بشنوند «أَصْبَحُوا فَكَانُمَا عَلَى رُؤْسِهِمُ الطَّيْرُ» کسی که پرنده‌ای روی سرش باشد تکان نمی‌خورد که مبادا پرنده بپرد، امام می‌فرماید وقتی که این صیحه شنیده شود و اعلام شود مردم گویا پرنده بر سرشان است بی حرکتند آرام و مهبوتند. اولین کسی که این روایت را نقل می‌کند کتاب نعمانی است در غیبت ص ۲۷۰ با قطع نظر از سند.

«محجه البيضاء» هم اینرا نقل می‌کند از غیبت نعمانی، برهان ج ۳ ص ۱۸۰، حلیه البارج ص ۲۹۵ و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۹۳ همه اینها از غیبت نعمانی نقل می‌کنند.

روایت ۱۱

مرحوم طوسی از امام صادق(ع) نقل می‌کند:

«إن القائم لا يقوم حتى ينادي مناد من السماء» حضرت ظهور نمی‌کند مگر اینکه منادی ندا دهد (یسمع الفتات فی خِدْرِهَا) این منادی طوری ندا می‌دهد که این صدا به گوش دخترها و زنها یعنی که در خِدر (پرده نشین) هستند آنها هم بشوند و «یسمع اهل المشرق و المغرب» شرق و غرب این ندا را می‌شوند «و فيه نزلت هذه آلاية ان نشاء ننزل...» راجع به امام زمان (عج) این آیه است بعد می‌رسیم به بحث سندي.

جلسه ۲۶ -

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين

سالروز شهادت سبط نبی اکرم احمد سید شباب اهل الجنه امام معصوم امام مجتبی حضور
سربازان مکتب امام صادق تسلیت عرض میکنم امیدوارم در دینا و آخرت مورد عنایت آن بزرگوار
باشید

بحث ما راجع به بررسی روایات صحیح و ندای آسمانی به عنوان یکی از علائمه ظهور امام
زمان(عج) بود رسیدیم به روایت یازدهم از امام جعفر صادق(ع)

۱. أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ سُعْيَانَ الْبَرْوَقَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسِ عَنْ عَلَىِّ بْنِ
مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلَىِّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْمُثَنَّى الْحَنَاطِ
عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادِ الصَّيْقَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ إِنَّ الْقَائِمَ لَا يَقُولُ هَتَّىٰ يُنَادِيَ مُنَادِيَ
السَّمَاءِ تَسْمَعُ الْفَنَاءُ فِي خِدْرِهَا وَيَسْمَعُ أَهْلُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيهِ نَزَلتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ
السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ.

«ان القائم لا يقوم حتى ينادي منادٍ من السماء» اصلاً قیامی صورت نمیگیرد مگر اینکه ندای در
آسمانها سر داده شود منادی ندایی سر دهد از این عبارت چه استفاده میکنیم؟ که صیحه از علامات
حتمی است.

اصلاً قیامی صورت نمیگیرد تا این منادی ندا سر دهد تا مخدرات «پس پرده حجاب» این ندا را
می شنوند، یا اینکه منادی این ندا را طوری اعلام می کند که به سمع آنها هم برسد «یسمع الفتا

فى خِدْرِهَا» به ضمّ ياء، باب إفعال، یعنی قصد دارد صدا را برساند حتی به آن زنان پس پرده و
«يسمع اهل المشرق و المغرب» و منادی قصد دارد صدا را به شرق و غرب برساند بعد امام
می فرماید: «و فيه نَزَلتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّل...» و فيه نزلت: که یعنی راجع به قیام است راجع به
امام زمان است راجع به این نداست بالآخره آیه شریفه راجع به این جریان است. چند روایت از
امام رسیده با محوریت این آیه. این روایت با این متن را شیخ الطایفه الطوسی در کتاب غیبت

ص ۱۷۷ نقل می‌کند حدیث ۱۳۴ ظاهرا به سند خودشان است تا می‌رسد به حسن بن زیاد صیقل

ایشان می‌گوید سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق(ع) یقول...

بعد از شیخ طوسی مرحوم نیلی در منتخب الانوار المضیئه به همان طریق(شیخ طوسی) نقل می‌کند نوش هم همان نص غیبت طوسی است با این فرق «تخشع له الرقاب» این عبارت هم در اینجا[ضافه] وجود دارد.

بعد ایشان، اثبات الهداء ج ۳ ص ۵۰۲ مرحوم شیخ حرّ عاملی از غیبت طوسی نقل می‌کند که ظاهرا هر کس نقل کرده از غیبت طوسی نقل کرده است.

اثبات الهداء این عبارت را دارد «یُسمِع العذراء» اما در خور متن غیبه طوسی این عبارت بود «یُسمِع الفتات» که البته معنا یکی است.

بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۸۵ از غیبت طوسی

نور الثقلین حوزی عروسی ج ۴ ص ۴۶ از غیبت طوسی

و منتخب الاثر(از معاصرین) ص ۴۰۵ (چاپ قدیم)

از خاصه فقط همین ها بودند که این روایت را نقل کرده و کس دیگری متعرض این روایت نشده شاید به لحاظ اینکه همین مضمون از امام صادق یا از امام باقر(ع) نقل شده دیگر اکتفا کرده‌اند به نقل همین مضمون از مصادر دیگر.

روایت دوازدهم

ظاهرا خوانده شده که روایت کافیست^۱ و روایت عمر بن حنظله، اگر خواستید مدارک آنرا اضافه کنید روایت: از امام صادق ع خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحه و السفیانی و الخسف و قتل نفس الزکیه و الیمانی. که بعد عرض می‌کند اگر کسی از اهل بیت شما از خاندان شما قبل علامات قیام کرد با او همراهی کنیم یا نه امام فرمودند: «نه»؛ که اینرا بحث کردم.

مدرک اساسی اش کافی شریف بود، مطالب مرآت العقول ج ۲۶ را هم بحث کردیم

این روایت مدارک زیادی دارد که عمدتاًش همان کافی شریف است البته کمال الدین هم نقل کرده، خصال هم نقل کرده، اعتنای فوق العاده‌ای به این متن شده، غیبت طوسی، اعلام الوری، اثبات الهداء در ۴ الى ۵ جا نقل کرده، در وسائل الشیعه ج ۱۱ باب جهاد نقل کرده(در چاپهای ۲۰ جلدی) و همین‌طور تا معاصرین، منتخب‌الاثر در سه جا نقل کرده این استدراک است برگردیم به روایاتی که از کافی شریف نقل کردیم.

از اهل سنت سه مدرک برای همین روایت نقل شده است، عقدالدرر ص ۱۵۱ نقل می‌کند^۱ البته روایت را از غیبت نعمانی نقل می‌کند اما به اشتباه نسبتش می‌دهد به امام حسین(ع)، اما درست آن ابا عبدالله الصادق است.[دیگر از اهل سنت] متفق هندی در کتاب برهان ص ۱۱۴^۲ این روایت را به نقل از عقد الدرر نقل می‌کند و ینابیع الوده ج ۳ ص ۲۴۵(قندوزی) همین را نقل می‌کند اما از کتاب المحجه(سید هاشم بحرانی) پس این متن روایت جدیدی نیست و قبل اخوانده شده است.

روایت دوازدهم^۳

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابوحمزه ثمالي نقل می‌کند

ابو حمزه ثمالي: «أنها(صیحه) صوت يُسمع من السماء» ندایی ست از آسمانها به گوش می‌رسد «في النصف من شهر رمضان» یا شب نیمه یا روز نیمه است «و تخرج له العواتق من البيوت» عواتق: دختر جوان را می‌گویند که تازه به سن بلوغ رسیده یا آن دختری که ازدواج نکرده (و قد ادركت و شَبَّتْ) در روایات معمولاً روی این نکته تاکید دارند اما چرا؟ باید مطالعه کرد. صدا به اینها هم می‌رسد و بیرون می‌زند از خانه بخاطر این صوت پس از این روایت استفاده می‌شود که زمانش نیمه ماه است، روایات قبل هم مبارک بود اما زمانشان متفاوت است در روایات قبل

۱. نویسنده اش سلمی شافعی مقدسی است و این کتاب هم برای اولین بار در مصر چاپ شد و منتشر شد و روایات نابی هم دارد و خودش هم در مقدمه می‌گوید که من روایاتی که می‌آورم ترتیب را مراعات می‌کنم اولاً در صحیحین بعد در سنن... که کتاب روی اسلوب علمی و فنی نوشته شد، و روایات از اهل بیت هم زیاد دارد از ابوعبدالله، که بعضی فکر می‌کند ابا عبدالله الحسین است اما نه روایات عمدۀ از امام صادق(ع) است.

۲. این کتاب ۳۰۰ روایت دارد راجع به امام زمان

۳. با توجه به تکراری بودن روایت قبل، شماره دوازدهم تکرار شد

زمان بیست و سوم بود اما این روایت می‌گوید نیمه آیا دو روایت است؟ این روایت را مجتمع البیان ج ۴ نقل می‌فرماید بدون هیچ سندی و طریقه و روش مرحوم طبرسی معلوم است یعنی ذیل آیات اول روایاتی را که از طریق خودشان است نقل می‌کند و در آخر نظر خودشان و نظر اهل بیت را نقل می‌کنند. باید مراجعه کنید که ایشان ذیل آیه شریفه چند قول می‌آورند و این را قول چندم نقل می‌کند. ضمن اینکه اصلاً این روایت به امام متنه نمی‌شود بلکه روایت ابوحمزه ثمالي است هر چند ابوحمزه ثمالي بسیار جلیل القدر و بزرگوار است «کسلمان فی زمانه»^۱ اما بخواهیم فنی و علمی بررسی کنیم روایت مرسله است و این مرسله را به روایات دیگر ضمیمه می‌کنیم تا استغاضه یا تواتر حاصل شود برای اصل صیحه، اما اگر بخواهیم به تفصیلات پردازیم که نیمه ماه است یا نه، به این مرسله نمی‌توانیم استناد کنیم.

در جواب یکی از دانش پژوهان

استناد: صیحه همان صوت است اما صیحه با نداء فرق می‌کند، بعضی ندا با صیحه را فرق گذاشته‌اند و اینجا صوت است. از اهل سنت هم عقد الدرر ص ۱۳۹ روایت را از أبوحمزه ثمالي نقل می‌کند.

روایت سیزدهم

از امام باقر(ع)^۲ ذیل آیه «فاما نقر فی الناقور فدلک یومئذٰ یوم عسیر علی الکافرین غیر عسیر» مدثر ۸-۱۰ می‌فرماید: «الناقور هو النداء من السماء» اگر منادی ندا سر داد، چیست مضمون ندا: الا ان و لیکم فلان بن فلان القائم بالحق» این «منادی به» است اما «منادی» کیست «ینادی به جبرئیل» منادی جبرئیل است. چه موقع است؟ «فی ثلاث ساعات من ذلک الیوم» آن روز نداء سه ساعت از طلوع آفتاب که بگذرد آن ندا سر داده می‌شود^۳

۱. قبل ذکر شد

۲. معجم ص ۶۲۵

۳. این سه ساعت به چه معناست آیا همان ساعت ۶۰ دقیقه است یا اصطلاح دیگری است باید مراجعه کرد.

«فَذلِكَ يَوْمَئِلُ يَوْمَ عَسِيرٍ» روز سختی است «عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرِ يَسِيرٍ» بر کافر روز آسانی نیست.

بعد امام تاویل می فرماید: «یعنی بالکافرین المرجئه الذين کفروا بنعمه الله و بولایه علی بن ابی طالب» کسانی که کفر ورزیدند نه آنها که بی اطلاعند و عامی محض اند در سانسور خبری است که یکبار هم به گوشش نخورده قضیه غدیر و احتمال هم نمی دهد که پیامبر به أمر خدا چنین امری را اعلام کرده باشد نگفتند به اینها. این چنین شخص کافر نیست به غدیر و منکر نیست بلکه بی اطلاع است.^۱ **علی الکافرین غیر یسیر**

مرجحه چه کسانی اند؟

بعضی گفته اند جبری مسلکها هستند که می گویند بند و عبد از خود هیچ فعلی ندارد(هیچ اختیاری ندارد) تأخیر می اندازند امر خدا را و اوامر الهی را انجام نمی دهند و گناه مرتکب می شوند. بعضی گفته اند: لا یضر مع الایمان معصیه؛ اگر کسی مؤمن باشد هر کاری خواست بکند عیوب ندارد و لامع الکفر طاعه

چرا تعییر به ارجاء می شود: ان الله أرجأه تعذيبهم. خدا الآن با اینها کاری ندارد. کتاب مجمع البحرین را مراجعه کنید.

تفصیل بیشتر خواسته باشید: ریشه ارجاء دست ساز حزب متشکل اموی است. حزب دولتی است هم می خواهد ظاهر اسلام را حفظ کند هم مقاصد خودش را پیاده کند و مردم را قبضه کند.

۱. یکی از منبری های محترم گفت: رفتم آفریقا دهه محرم برنامه داشتم، روز عاشورا گفتم مقتل بخوانم _ صاحب مجلس از اهل سنت هم دعوت کرده بود _ شیعه ها منقلب بودند اما آنها بہت زده بودند که این مطالب چیست . بعد منبر، یکی از علمای آنها دستم را گرفت و گفت: راست است این حرفا، راست است با امام حسین اینطور بخورد کرده اند؛ و گفت: والله به گوشمان نخورده، والله اولین بار است که می شنوم . (استاد) در جلسات متعدد با برادران اهل سنت، بحث امامت را که مطرح می کردیم و جریان خمیس و ما ادراک الخمیس را مطرح می کردیم (که منجر شد به آوردن آتش به درب خانه زهرا (ع)؛ که با مدارک خودشان نقل کردم مثل انساب الاشراف، عقدالفرید: جاء بقبس من النار) می گفت اولین بار است می شنویم و چنان منقلب و ناراحت می شدند که بعض تغییر مسیر می دادند و به راه حق ملحق می شدند

جلسه ۲۷ - ۹۰/۱۰/۱۷

ندا و صیحه آسمانی

بحث ما راجع به بررسی روایات صیحه بود ابتداء جلد ۷ معجم را بررسی کردیم که ناظر به آیات قرآن بود و قبل آن کتب اربعه: کافی شریف. کافی را مقدم داشتیم چون محور بحث ما کافی شریف است که در کتب اربعه فقط در کافی شریف بود.

اینکه جلد هفتم معجم را مقدمه داشتیم چون در جلد هفتم مخصوص آیاتی است که مرتبط است با آقا امام زمان (ع) و قضیه مهدویت، لذا روایاتی که در ذیل آیات بود بررسی کردیم که حدود ۱۳ روایت شده است.

اینک می رویم سراغ روایات دیگر معجم احادیث امام مهدی سه جلد اولش روایاتی است که از پیامبر اکرم (ص) رسیده است سه جلد بعد (ج ۴ و ج ۵ و ج ۶) روایاتی است که از ائمه طاهرین رسیده

جلد هفتم هم آیات مفسّر به حضرت مهدی (ع) است و جلد هشتم هم فهارس است
برمی‌گردیم به ابتدای معجم یعنی روایات از پیامبر اکرم (ص) راجع به صیحه رسیده

اولین روایت معجم (روایت ۱۴)

طريق عامي است و خود روایت هم در کتب عامه آمده و اصلاً این متن در کتابهای ما ذکر نشده- طبق اطلاعات و تحقیقات ما-

روایت را معجم کبیر طبرانی نقل می‌کند^۱

عقبة بن عامر نقل می‌کند قال رسول الله (ص):

عن عقبة بن عامر رضي الله عنه؛ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «طلع عليكم قبل الساعة سحابة سوداء من قبل المغرب مثل الترس، فما تزال ترتفع في السماء حتى تملأ السماء، ثم ينادي مناد: أيهما

۱. سلیمان بن احمد یک معجم کبیر دارد، یک معجم اوسط و یک معجم صغیر که معجم کبیر ۲۵ جلد است ۵ جلدش مفقود است و ۲۰ جلدش موجود است. مؤلف هم از قدمای است ۲۶۰ هـ به دنیا آمده (همزان با آغاز غیبت صغیری) و ۱۰۱ سال هم عمر کرد ۳۶۰ وفاتش است

الناس! فيقبل الناس بعضهم على بعض؛ هل سمعتم؟ فمنهم من يقول: نعم، ومنهم من يشك، ثم ينادي الثانية: يا أيها الناس! فيقول الناس: هل سمعتم؟ فيقولون: نعم. ثم ينادي: أيها الناس! أتى أمر الله فلا تستعجلوه". قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "فوالذى نفسى بيده، إن الرجلين لينشران الثوب فما يطويانه أو يتبايعانه أبدا، وإن الرجل ليمدر حوضه فما يسكن فيه شيئاً، وإن الرجل ليحلب ناقته فما يشربه أبدا، ويشتغل الناس".

رواه الحاكم في "مستدركه"، وقال: "صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه"

قبل قیامت ابری سیاه از ناحیه مغرب طلوع می کند مثل التُرس (مثل سپر می پوشاند) ما همین ظاهر راأخذ می کنیم نه اینکه کنایه باشد از بد بختی و خونریزی و کشتار و بی رحمتی که از ناحیه غرب به وجود می آید.

پس قبل قیامت ابر سیاهی از ناحیه غرب می آید مثل سپر، این ابر بالا می آید تمام آسمان را ابر سیاه فرامی گیرد. ثم ينادي مناد (شاهد اینجاست): ايها الناس!^۱ فيقبل الناس بعضهم على بعض (به هم روی می کنند): فيقول الناس هل سمعتم؟ (آیا شنیدید ندا سر داده شد بعضی می گویند بله. هنوز درباره ندای اول صحبت می کنند که ينادي الثانية: ايها الناس! أمر خدا رسید. فقال رسول الله (ص): به خدایی که جانم در دست اوست) إن الرجلين (این صدا و صیحه آن چنان تأثیر در مردم می گذارد که لینشران الثوب فما يطويانه (توب پارچه، لباس و... را باز کرده برای مشتری، اما چنان صیحه اثر می گذارد که پارچه ای که باز کرده نمی بندد) و إن الرجل ليمدر حوضه (حوضچه ای که اصلاحش کرد برای آبیاری و درونش آب ریخته) فما يسكن فيه شيئاً أبدا (امر خدا زودتر از آن است که فرصت آبیاری داشته باشد) و إن الرجل ليحلب ناقته (ناقه اش را می دوشد) فما يشربه أبدا، این امر آسمانی به او فرصت نمی دهد شیری که دوشیده بیاشامد. (انتهی روایت)

این روایت هر چند مفادش این است که صیحه از علامات ساعه است اما اینجا تعلیقی است و

بر آن تعلیق بزنم

۱. مثل خبرهای مهم که گفته می شود: توجه کنید.

التعابیره الوارده فی هذا الحديث (تعابير آمده در حدیث مثل: ما يطويانه، ما يسقى، ما يشربه) حکایت می کند از «رعب الناس من النداء السمائي» ترس و هراس مردم از این ندا. می فرماید: این تعابیر وردت فی اشرط الساعه و قیامها: این تعابیر مربوط به قیامت است، یکی از اشرط الساعه همین است- کانه ندای آسمانی از اشرط ساعه است- لذا آورده ایم که ینبغی التدقیق (باید دقت کرد) فی تداخل بعض احادیث المهدی و علامات ظهوره او أحداث عصره مع اشرط الساعه (باید فرق گذاشت و مرزبندی کرد. علامات قیامت با علاماتی که در عصر امام عصر عج) رُخ می دهد با علامات ظهور اینها سه علامتند و باید فرق گذاشت) فلعل بعضی احادیث المهدی (شاید بعض روایات راجع به حضرت مهدی) رویت فی أحادیث أشرط الساعه (در علامات قیامت نقل شده) بسبب ظروف السیاسیه (او ضاع سیاسی اقتضا می کرد اینها را کنار آنها بیاورند)

اما ما عرض کردیم: به لحاظ قریب بودن این سه (قیامت، رجعت، قیام آن حضرت) علاماتی که مثلا برای ظهور است برای قیامت نقل می کند^۱ لذا توجیه گفته شده درست نیست و اینجا هر چند به عنوان علامت ساعه نقل شده اما چون این سه مساله متقابله منافات ندارد علامت ظهور باشد و نیاز نداریم به گفتن اینکه او ضاع سیاسی و... اقتضا کرده علامات ظهور را به علامات قیامت بیاورند چون خود اهل سنت هم قضایای حضرت مهدی را نقل کرده‌اند ضمنا پاسخ این شبھه هم داده می شود که می گویند: «ندای آسمانی که از علامات ظهور است یکی از متفرادات شیعه است» که می گوییم نخیر البته اهل سنت به این مسئله پرداخته‌اند اما از متفرادات شیعه نیست یکی همین روایت است یکی دو مورد دیگر هم نقل می کنیم که تصریح دارد.

۱. بنده هم از استادم چند بار شنیدم، هم عالمه طباطبائی تصریح دارند و هم از لابلای روایات به دست می آید که علاماتی که نقل شده، برای ساعه نقل شده اما برای ظهور حضرت مهدی است.

روایت را در معجم ح ۲ ص ۲۹۲ نقل کردیم اولین مصدری که به آن اعتماد کردیم معجم کبیر

است که البته نمی‌خواهیم بحث سندي کنیم و آن عقبه بن عامر را مطالعه کنید^۱

بعد آن حاکم نیشابوری^۲ در مستدرک، ج ۳ ص ۵۳۹ روایت را نقل می‌کند با کمی اختلاف. این

روایت در مسلم و بخاری نیامده اما شرط مسلم را دارد (طبق مبانی مسلم که طبق آن، مسلم روایت

می‌آورد، همان مبانی در این روایت هست و باید می‌آورده و نیاورده)

بعد از آن عقد الدرر سلمی شافعی ص ۴۱۶

بعد از آن ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۵۸۱

بعد از آن مجمع الزوائد هیشمی، فتح الباری ج ۱۳، درالمتشور ج ۴، جامع الاحادیث سیوطی ج

۸، اما از شیعه نه کسی این روایت را نقل می‌کند و نه به آن توجه و اعتنایی می‌کند.

اما مضمون نداء همین جمله است «أتى امر الله» این امر الله را با آیات و روایات دیگر مقایسه

کنید که حضرت ولی امر و این امر چیست آیا مساله قیامت است یا اشاره به ظهور امام عصر دارد

روایت دوم از معجم (روایت ۱۵)

. کفایة الأثر في النص على الأئمة الإثنى عشر؛ ص ۱۵۸

سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةً صَمَاءً صَيْلَمُ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَةٍ وَبَطَانَةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فِقْدَانِ شِيعَتِكَ الْخَامِسَ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَحْزُنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ فَكُمْ مُؤْمِنٌ وَمُؤْمِنَةٌ مُتَّسِّفٌ مُتَّاهَفٌ حَيْرَانٌ عِنْدَ فَقْدِهِ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ يَا بَنِي وَأَمْمَى سَبِيلٍ وَشَبِيلٍ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُبُوبُ النُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيبُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شَعَاعِ الْقُدْسِ كَانَى بِهِمْ آيَسُ مَنْ كَانُوا ثُمَّ نُودِي بِنِدَاءٍ يَسْمَعُهُ مِنَ الْبَعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنْ

۱. او قاتل عمار در صفين است و در زمان خلافت عثمان به قدری عمار یاسر را کتک زد که مبتلا به کسالت و باد فتق شد. انساب الاشراف ج ۲، ص ۳۱۱

۲. حاکم نیشابوری «یتشیع» نه اینکه دوازده امامی است مولا علی بن ابی طالب را خلیفه چهارم قبول دارد اما ناصبی نیست و علی بن ابی طالب را بر سایر صحابه مقدم می‌دارد آلا شیخین تشیع در اصلاح اهل سنت: مَنْ فَضَّلَ عَلِيًّا عَلَى جَمِيعِ الصَّحَابَةِ إِلَّا شِيفَنِ...

نگاه کنید مقدمه ارشاد الساری را در اواخر کتاب آنجا در مورد جرح و تعدیل بحث می‌کند رده‌بندی می‌کند و تشیع را به این معنا می‌گیرد... و آلا خود حاکم در مستدرک فضائل خلفاء را نقل می‌کند حتی نسبت به خلیفه سوم- تفصیل بحث را در (سیر اعلام النبلاء ج ۱۷ نگاه کنید).

الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا عَلَى الْمُنَافِقِينَ قُلْتُ وَمَا ذَلِكَ النَّداءُ قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ
أَوْلَاهَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الثَّانِي أَزْفَتِ الْأَزْفَةُ وَالثَّالِثُ تَرَوْنَ بَدْرِيَاً بَارِزاً مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يُنَادِي الْآنَ اللَّهُ
قَدْ بَعَثَ فُلَانَ بْنَ حَتَّى يَنْسُبَهُ إِلَى عَلِيٍّ فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِيَ الْفَرَجُ

روایتی است که مرحوم خزار قمی در کفایه الاثر نقل می کند که روایت مهمی است حتماً

تفصیلش مطالعه شود

روایت محمد حنفیه است^۱ از امیرمؤمنان فی حدیث طویل فی فضل اهل ابیت حتماً این حدیث
را بخوانید

«سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءُ صَلَمٌ - يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَلِيَجَهُ...»^۲

هر جا سند دیگری دارد اولین سند و مدرکش کفایه الاثر است ص ۱۵۶

قلت و ما النداء قَالَ ثَلَاثَةُ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ، (از پیامبر اکرم سؤال می کنند که این نداء چیست)
ثم نودی بنده یسمع مِنَ الْبَعْدِ كما يُسمع من القُرْبِ (قریب و بعيد این ندا را می شنوند) یکون
رحمه علی المؤمنین (بشارت است برای مؤمنین) و عذابا علی المنافقین قلت و ما ذلک النداء
(امیرالمؤمنان به پیامبر عرض کردند که آن نداء مضمونش چیست، قال ثلثة أصوات فی رجب
(پس این ندا غیر از مباحث گذشته است و ندایی هم داریم در ماه رجب)

۱. در مورد ایشان خیلی بحث است از نظر بنده ایشان شخصیت بزرگی است و هیچ خدشهای در مقام ایشان نیست
و اما عدم حضور ایشان در کربلا مرحوم ماقانی در ج ۲ مقدمات خودشان بحث مشروحی می آورند که آیا اگر هر
کس کربلا شرکت نکرد این نقطه ضعف است و می شود فاسق یا نه فقط کسانی که کربلا بودند و آقا را یاری نکردند
اینها مشکل دارند، بله مگر حضرت از او دعوت خاص کرده باشند.
روایات زیادی در جلالت و عظمت محمد حنفیه داریم و مرحوم خوبی هم از ایشان دفاع می کنند و دیگران هم
همچنین...

به علاوه اینکه ایشان از ناحیه دست هم مشکل داشتند، اما حرکت توابین را هنوز هم نتوانستیم حلاجی کنم که آیا
توانستند با این کار لکه نگ را پاک کنند که دعوت کردند و شرکت نکردند آری بعدها رفتند زیارت کردند گریه
کردند، سرها را به زمین کوییدند... کتاب سیر اعلام النبلاء ذہبی را ببینید فقط نسبت به سلیمان بن صرد یک عبارت
دیدم در کتاب «واقعه صفين» که وقتی برمی گشت سراپا غرق خون بود که ناراحت بود که چرا شهید نشده امام
فرمود که شهادت را در پیش داری در مورد عبدالله بن عباس یا محمد حنفیه یا عبدالله بن جعفر به طور مفصل
بحث کرده ام و مستدل از اینها دفاع کرده ام.. نگاه کنید به کتاب ایام مکیه (اثر خود استاد)

أولها ألا لعنة الله على الظالمين

الثانى: أزقت الأزفة

الثالث: ترون بدریا بارزاً (قبلاً گفتیم بدننا بارزاً) یعنی یک شیء بارز که ندا می دهد ألا ان الله قد
بعث فلان بن فلان (اسم می برد م ح م د فرزند حسن عسکری، فرزند علی هادی) الى ان ینسبه إلى
علی بن ابی طالب فيه هلاک الظالمین (این ندا که سر داده می شود هلاکت ظالمین را در پیش دارد)
فعند ذلک یأتی الفرج (فرج حقيقی نزد نداء است) و یشفی الله صدورهُم (صدور مؤمنین) و یذہب
غیظَ قلوبهم^۱ یا رسول الله فَکَم یکون بعدی من الائمه (بعد من چند امام هست) قال: بعد
الحسین تسعه و التاسع قائمهم

۱ . دل‌های پری داریم ، دلهایمان خون است ، ببینید چقدر از زوار امام حسین را می کشنند و بحرین و ...

جلسه ۹۰/۱۰/۲۸

ندا و صیحه آسمانی

بحث ما راجع به ندا و صیحه آسمانی بود بررسی روایات از کتب فریقین

رسیدم به روایتی که کفایه الاثر^۱ نقل می‌کند به سند خودش از محمد بن حنفیه از امیرالمؤمنین به از پیامبر (ص) که اسم ائمه (ع) را می‌برد تا می‌رسد به یازدهمین و دوازدهمین می‌فرماید:

سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَا صَلِيمٌ...

بعضی از حاضرین گفتند این حدیث خوانده شد ولی با دقت در متن و سند می‌بینیم^۲ حدیث است. آنکه قبل از نقل کردیم از حسن بن محبوب از امام رضا (ع) و این روایت از محمد بن حنفیه از امیرمؤمنان از پیامبر است که از نظر طریق اولی به امام رضا (ع) ولی حدیث دیگر به امیرمؤمنان و ایشان نیز از پیامبر.

از جهت متن: هر چند خیلی از متن با هم مطابقت دارند ولی مقداری اختلاف دارند و باید داشته باشند در کفایه الاثر چنین آمده: عند فقدان شيعتك الخامس من السابع من ولدك^۳ خامس از هفتم کیست؟ هفتم که امام کاظم (ع) است.

امام رضا می‌شود اول از ولد هفتم، امام جواد دوم و امام هادی سومی است، امام عسگری چهارم و امام زمان هم پنجمین است پس خامس امام زمان است که غایب می‌شود بعد می‌فرماید: « يحزن لفقده أهل الأرض و السماء »

این فقدان اشاره به شهادت امام عسگری است؟ آیا وقت شهادت امام عسگری مشکلاتی پیش می‌آید که پیامبر سر زیر انداختند سپس سر مبارک را برداشتند و قال بائی و امی پدر و مادرم فدای آن کسی باشد که سمیّی (هم نام من است) و شبیهی (به من شباهت دارد) و شبیه موسی بن عمران، عليه حُبُوبُ النور يَتَوَفَّدُ مِنْ شَعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنَّهُمْ آيَسُ مِنْ كَانُوا^۴ (در

۱. این کتاب شایسته مطالعه است و برای مردم بازگو کنید چلب اعتقادات ماست به طرق متعدد از پیامبر نصوص است بر امامت ائمه اثنی عشر.

۲. ظاهرا باید «من ولدی» باشد (فاطمه، حسنین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق و امام کاظم علیهم السلام)

سخت ترین شرایط که همه مأیوسند) نودی بنداءٰ یُسمع من الْبَعْد (از بُعد از قرب همه ندا را می‌شنوند) یکون رحمةً علی المؤمنین و عذاباً علی المنافقین گفتم به آقا: و ما ذلک النداء قال (سه صوت است و در ماه رب جب است)

أولها ألا لعنة الله على الظالمين

الثانی: أزفت الآزفة

الثالثُ يَرَوْنَ بَدْنَا بَارِزاً (شیء در آسمان کنار خورشید است) ینادی: أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانَ بْنَ فُلَان (مردم آماده شوید خداوند ایشان را فرستاد). حَتَّىٰ يَنْسُبَهُ إِلَيْ عَلَىٰ (اسامی پدر، جد... را نام می‌برد تا به امیرمؤمنان برسد) فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ - فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجَ امیرمؤمنان می‌گوید عرض کردم یا رسول الله: فَكُمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَئِمَّهِ قالَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ

تِسْعَةُ وَ التَّاسِعُ قَائِمُهُمْ

این متن کفایه الاثر است روایت از پیامبر است و کسی که نقل می‌کند مولای متقیان است. اما متن اثبات الوصیه

مخاطب حسن بن محبوب است قالَ لِي الرِّضَا عَ إِنَّهُ يَا حَسَنُ سَيَكُونُ فِتْنَةً صَمَاءً (آنجا هم همین را دارد و عبارت‌ها یکی است)

صَيْلُمْ يَذَهَبُ فِيهَا كُلُّ وَلِيْجَةٍ وَ بِطَانَةٍ (قریباً مضمون یکی است)

در آن روایت امیرمؤمنان سؤال می‌کند چه زمان این اتفاق می‌افتد جواب می‌دهند: عِنْدَ فِقدَانِ

شِيعِتِكَ الْخَامِسُ مِنِ السَّابِعِ

اما در روایت امام رضا(ع) این را ندارد: عِنْدَ فِقدَانِ الشِّيَعَةِ الْثَالِثَ مِنْ وُلْدِي؛ که امام جواد می‌شود الاول، امام هادی می‌شود الثاني و امام عسکری می‌شود الثالث. مصیبت، مشکلات و بلا تکلیفی، تردید و... بعد شهادت امام عسکری آغاز می‌شود آقا که به شهادت می‌رسد: يَكْيِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ

۱. الكافي ۵ ۹۶ باب قضاء الدين وَ أَنَا لِمَا لَأَرْجُو أَرْجَى مِنِّي لِمَا أَرْجُو : آنجاهایی که محل یأس است امیدم به فرج بیشتر است

وَالْأَرْضِ پس فتنها و مصیت بعد شهادت امام عسکری است کَانُوا بِهِمْ شَرًّا مَا كَانُوا در بدترین شرائط به سر می‌برند وَ قَدْ نُودُوا.

اما در روایت دیگر این مطلب نبود

قَدْ نُودُوا ثَلَاثَة اصوات الصوت الاول، أَرْفَتِ الْأَزْفَةُ،

اما در روایت دیگر الصوت الاول: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ بود

الصوت الثاني در روایت پیامبر، أَرْفَتِ الْأَزْفَةُ است

اما در امام رضا(ع) الصوت الثاني : أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

مضمون صوت‌ها جابجا است اما الصوت الثالث

در روایت پیامبر: ترون بدریا بارزا (شیء دیده می‌شود)^۱

اما روایت امام رضا: بدن يظهر فَيُرَى فی قرن الشمس

آیا در روایت امام رضا (ع) صوت ثالث مطلبی هم دارد یا فقط در حد ظاهر شدن بدن و شیء

است اما می‌بینیم نخیر این بدن می‌گوید: ان الله قد بعث فلانا فاسمعوا و اطعوا.

اما در روایت کفایه الاثر: بدریا بارزا ینادی: أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانَ بْنَ فُلَانِ... که البته خیلی اختلاف مضامون دارد، کم و زیاد است اما مضامون ندای سومی یکی است تقریباً، پس اینها دو روایت است نه یک روایت، مضامون‌ها هم خیلی متفقند اما مقداری با هم اختلاف دارند اما نکته دیگر: در روایت امام رضا (ع) ندارد که در چه زمانی است بله شرایط بیان شده (در بدترین شرایط)، اما در روایت کفایه الاثر (فی رجب) آمده. پس اگر بخواهیم وارد تفصیلات شویم نیاز به

۱. در روایت پیامبر اکرم فقدان را باید به معنای غیبت بگیریم ولی در این روایت به معنای شهادت و فوت امام عسکری بگیریم لذا به لغت مراجعه کنید که فقدان، فقید، فقد به معنای غیبت است یا رحلت یا مشترک است یا لا اقل استعمال دارد در هر دو مورد اگر گفتیم به معنای غیبت است پس روایت اول درست است عند فقدان الخامس... یعنی غیبت امام زمان و قابل تطبیق است، آنگاه آن روایت امام رضا (ع) که می‌فرماید فقدان ثالث: یا باید بگوییم تصحیف است و می‌باید فقدان رابع باشد یا باید بگوییم اینجا کلمه فقدان، اطلاق شده و به کار گرفته شده برای فوت، البته به شرطی که به لغت مراجعه کنیم و ببینیم تعدد استعمال دارد که ظاهرا همین طور است- مجمع البحرين و النهایه ماده فقدان و... را هم در فوت و رحلت به کار گرفته‌اند هم در غیبت.

بررسی سندي داريم که چطور اين‌ها را جمع کنيم که آيا يك صوت است، دو صوت است بيشتر است، فعلا اين را به روایات اضافه کنيد (با قبلی يکي نیست)^۱ - تا اينجا ظاهراً ۱۶ روایت است

روایت هفدهم:

جلد پنجم معجم از صفحه ۱۷۱ تقریبا روایات ندا و صیحه شروع می‌شود که اولین روایت داود بن کثیر رقی به امام صادق (ع) عرض می‌کند جعلت فداک قد طال هذا الامر
(فسار زياد می‌آيد و اين أمر طول کشید فرج چه وقت است) حتی ضاقت قلوبنا (قلب‌مان به درد آمده) و متنا کمدا (از غصه داريم می‌ميريم)^۲
فرمودند: إن هذا الأمر آيس ما يگون منه وأشدده غما (در شرایطی که ديگر مردم مأيوسند)^۳
ينادي مناد (در چنین شرایطی فرج حاصل می‌شود) من السماء باسم القائم واسم أبيه (عرض کردم) جعلت فداک ما اسمه
آقا اسم نبردن. قال اسمه اسم نبی و اسم أبيه اسم وصی.

اسم امام عصر چیست؟ اسم نبی: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم» و در جای ديگر «و مُبِشِّرًا بنبی یأتی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ» کدام يک است؟ که ظاهراً أولی است مطلب ديگر: ایا بردن نام آن حضرت در دوران غیبت جاييز است یا نه؟ آیا به طور کل نمی‌توان نام برد حتی در دوران ظهور یا فقط در دوران غیبت است؟ یا در دوران غیبت صغیر است، اختلاف شدید است حتی بین محدثین، سوای فقهاء

مرحوم نوری با مرحوم حر عاملی بحث دارند مرحوم حر عاملی جاييز می‌داند ادله هم می‌آورد و مرحوم نوری جاييز نمی‌داند ادله ايشان را رد می‌کند که در ج ۱۱ مستدرک كتاب جهاد مفصل

۱. روایت طبرانی را عامه نقل کرده‌اند و خاصه نقل نکرده‌اند این روایت کفایه الاثر ص ۲۵۳ را هم ظاهراً کسی از عامه ندیدم که آورده باشد.

۲. روایت دارد مؤمن از کنار قبرستان می‌رود بدنش را می‌ساید قبر و می‌گوید «لیتنی کنت مکانک» ای کاش من مرده بودم یا روایت از امام کاظم است که یتمنی المؤمن الموت صباحاً و مساءً. شب و روز آرزوی مرگ می‌کند، مأيوس.

بحث می‌کنند از قدیم هم بین فقهاء اختلافی بوده، شیخ صدوق جایز نمی‌داند، علامه مجلسی مشکل دارد، بعضی کتاب نوشته‌اند (شرعه التسمیه) روایات مفصل و متعارض دارد از معاصرین هم هستند که مشروع می‌دانند، بعضی دیگر هستند و مشروع نمی‌دانند من با آن‌ها صحبت کردم می‌گفتند جایز نیست نظر خود بنده هم همین است که آن اسم (که اسم النبی) مشروع نیست در کتاب «تا ظهور» بحث کرده‌ام شاید این روایت هم از مؤیدات باشد نه دلیل اما اسم ابیه اسم وصی به چه معناست:

اشاره به امام حسن عسکری است این هم یکی از مباحث است «اسم ابیه اسم ابی» بعضی روایات اینرا دارد و بعضی وهابی‌ها گیر می‌دهند که شیعه برای اینکه منطبق بکند اعتقادشان را بر حضرت مهدی این روایت را قبول ندارند!!

می‌گوییم: اصلاً این روایت (اسم ابیه اسم ابی) در مصادر ما نیست و فقط شیخ طوسی در کتاب غیۃ نقل می‌کند که طریق آن هم عامی است^۱ از (زاده) و خود اهل سنت می‌گویند که «زاده یزید فی الحدیث» بر حدیث اضافه می‌کند

گنجی شافعی در کفایه الطالب روایت را می‌آورد و می‌گوید مشکل سندی دارد، پس اینکه ما این روایت را نمی‌پذیریم نه اینکه می‌خواهیم عقیده خود را تصحیح کنیم بلکه عقیده ما صحیح است. به فرض آمدن این روایت در کتب ما باز هم ۴ الی ۵ توجیه دارد که مرحوم والد ما (رحمه اللہ علیہ) در «الشیعه و الرجعه» ج ۱، روایت را می‌آورند و توجیهات آن را نیز نقل می‌کند.^۲

پس این روایت اشاره دارد به اینکه ندا در دورانی است که شرایط سخت است که فرج شیعه اتفاق می‌افتد و بیان می‌کند که منادی کیست و مضمون ندا چیست، اما کی خواهد بود اشاره نشده

روایت هجدهم.

این روایت را مرحوم نعمانی در غیۃ ص ۱۸۶ ج ۲۹ نقل می‌کند

-
۱. در بعضی از طرق زائد آمده و در بعضی نیامده اما در هر صورت طریق عامی است.
 ۲. آقا امام حسن عسکری ۲ اسم دارد که اسم معروفش حسن است اما اسم دیگر عبدالله است «اسم ابیه اسم ابی» برای تحقیق بیشتر به «جنات الخلود» نگاه کنید که از کتب پرمطلب است.

مُحَمَّدُ بْنُ هَنَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفُرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدِينِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلَىُّ بْنُ أَسْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاؤَدَ الرَّقَّى قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ

چون مضمون روایت مقبول است لذا بررسی سندي نمی کنیم مگر اینکه مطلب زائدی داشته باشد آنگاه بررسی سندي می کنیم بعد از آن اثبات الهدایه ج ۳ ص ۵۳۵ نقل می کند بعد آن بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۸

و ما هم در معجم ج ۵ ص ۱۷۱ نقل کرده‌ایم و دیگر ندیده‌ایم کسی این روایت را نقل کرده باشد

روایت نوزدهم

عبدالله بن سنان می گوید شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمایند:
يُنَادِي بِاسْمِ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ (منادی از آسمان به نام رهبر قیام، به نام مهدی آل محمد از آسمان‌ها) إِلَّا إِنَّ الْأَمْرَ لِقُلَّانِ بْنِ قُلَّانٍ فَقِيمُ الْقِتَالِ (علوم می شود ندا در اوج درگیری‌هاست، اوج هرج و مرج، فقط دنبال سلطه‌اند ندا سر می دهد چرا درگیر هستید للباطل جوله و للحق دولة)

این روایت را مرحوم نعمانی در غیبه ص ۲۷۴ نقل می کند و ص ۲۷۵ به طریق دیگر می آورد
البته کمی اختلاف دارد

لا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ تَمَدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ (آنچه که شما متظرش هستید و گردن می کشید، محقق نمی شود) حتی ینادی من السماء ألا إِنْ فَلَانًا صَاحِبُ الْأَمْرِ فَعْلَى مَنْ قَاتَلَ مُضْمُونَ يَكِيْ اَسْتَ

اما متن فرق می کند. سند هم منتهی می شود به عبدالله بن سنان
بعد مرحوم نعمانی، حلیه البرار ج ۵ ص ۲۹۸ از غیبه نقل می کند بعد از آن هم بحار ج ۵۲ ص ۲۹۶ هر دو روایت را نقل می دهد

بعد هم بشارة الاسلام ص ۱۳۸ (کاظمی) نقل می کند
در معجم ج ۵ ص ۱۷۲ نقل کرده‌ایم

ندا وصیحه

بحث راجع به ندا وصیحه بود و بررسی روایات فریقین در این زمینه. در یکی از روایات آمده بود که ندای دوم ندای ابليس است و تشبیه‌ی دارد و می‌گوید کما اینکه در عقبه هم چنین فریادی زد. این مشبه به را از تفسیر قمی بیان می‌کنیم تا روایت واضح‌تر شود.

مرحوم قمی در تفسیر شریف‌شان، ج ۱، ص ۲۷۲، ذیل آیه شریفه «يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلَ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَ اللَّهُ دُوَّالٌ أَعْظَمٌ» انفال ۲۹ - جریان عقبه و نقش شیطان را در تحریک کفار و مشرکین علیه تازه مسلمانها که از مدینه آمده بودند مفصل بیان می‌کنند.

(وقتی پیامبر دعوت را علنی کردند) لما أظهر رسول الله ص الدعوة بمكة (دو قبیله اوس و خزرج آمدند به ملاقات پیامبر) فقال لهم رسول الله ص تمنعوني و تكونون لى جارا حتى أتلوا عليكم كتاب ربى و ثوابكم على الله الجنة (تضمين می دهید کفار کاری نکنند و من قرآن برای شما تلاوت کنم و پاداش شما بهشت باشد) فقالوا نعم ...، فقال لهم موعدكم العقبة في الليلة الوسطى من ليالي التشريق. (شب دوم تشريق)^۱ فحجوا و رجعوا إلى منى، و كان فيهم ممن قد حج بشر كثير، فلما كان اليوم الثاني من أيام التشريق (روز دوم شد) قال لهم رسول الله ص إذا كان الليل فاحضروا دار عبد المطلب على العقبة (عبدالمطلب خانه ای داشت در عقبه در منی آن شب همه جمع شدند) ، و لا تبهوا نائما و لينسل واحد فواحد (بی سر و صدا بیایید؛ زیرا همه کاروان مسلمان نشده بودند) ، فجاء سبعون رجلا من الأوس و الخزرج فدخلوا الدار (هفتاد نفر آمدند و پیامبر مطالب گذشته را تکرار کرد)، فقال لهم رسول الله ص تمنعوني و تجرونی حتى أتلوا عليكم كتاب ربى و ثوابكم على الله الجنة فقال سعد بن زراره و البراء بن مغورو [معروف] و عبد الله بن حزام نعم (این سه گفتند بله) يا رسول الله ...، فقال أما ما أشترط لربی فإن تعبدوه و لا تشرکوا به شيئا (آنچه برای خدا شرط می‌باشد).

۱. در آن ایام قربانی و گوشت گوسفند ها را تکه می کردند و در آفتاب می گذاشتند تا خشک شود که بعدها استفاده کنند شبهای آن ایام را می گفتند لیالي التشريق.

کنم اینکه او را عبادت کنید و به او شرک نورزید) و أشترط لنفسی (برای خودم شرط می کنم که
مدافع من و اهل من باشید) آن تمنعونی مما تمنعون نفسکم و تمنعوا أهله مما تمنعون أهالیکم
و أولادکم، فقالوا و ما لنا على ذلك فقال الجنۃ في الآخرة و تملکون العرب و تدين لكم العجم
في الدنيا(پاداش اخرویتان بهشت است و در دنیا هم زمامدار عرب می شوید و عجم هم زیر بار شما
می روند)، فقالوا قد رضينا،(حضرت تضمین خواست، که دوازده نفر را به عنوان نماینده معرفی
کردند)

فقال أخرجوا إلى منكم اثنى عشر نقیباً يکونون شهداء عليکم بذلك كما أخذ موسى من بنی
إسرائیل اثنتي عشرَ نقیباً فأشار إليهم جبرئيل(جبرئیل اشاره کرد و نشان داد) فقال هذا نقیب هذا
نقیب تسعة من الخزرج و ثلاثة من الأوس(۹نفر از خزرج و ۳نفر از اوس) فمن الخزرج سعد بن
زرارة و البراء بن مغورو و عبد الله بن حزام^۱ و [و هو] أبو جابر بن عبد الله و رافع بن مالک و سعد
بن عبادة و المنذر بن عمر و عبد الله بن رواحة و سعد بن الریبع و عبادة بن الصامت و من الأوس
أبو الهشيم بن التیهان^۲ و هو من الیمن و أسد بن حصین و سعد بن خثیمہ، فلما اجتمعوا و بایعوا
رسول الله ص(جلسه سری بود و پیامبر می خواستند برنامه ها را از چارچوب مکه خارج کنند؛
بیعت کردند که ناگهان صالح ابليس(ابليس فریادزد) یا عشر قریش و العرب! (چه نشسته اید کنار
گوش شما جلسات سری تشکیل می شود که بساط شما را جمع کنند) هذا محمد و الصباء من
أهل يشرب على جمرة العقبة يبايعونه على حربکم(این پیامبر است و عده ای از اهل يشرب در جمره
سوم تجمع کرده اند که با شما بجنگند) فأسمع أهل منی(همه شنیدند ندای شیطان را و دست به
شمیش بردن که کار را یکسره کنند) و هاجت قریش فأقبلوا بالسلاح و سمع رسول الله ص النداء
فقال للأنصار تفرقوا!(حضرت فرمود متفرق شوید) فقالوا يا رسول الله إن أمرتنا أن نميل عليهم
بأسیافنا فعلنا(گفتند: اگر دستور دهید اینها را می کشیم) فقال رسول الله ص لم أأمر بذلك ولم
يأذن الله لى في محاربتهم(فرمود دستور ندارم به جنگیدن)، قالوا أفتخرج معنا قال أنتظرا أمر

۱. این شخص پدر جابرین عبدالله انصاری است که در سن ۲۴۰ سالگی شهید شد

۲. فرمایش امیرمؤمنان: این عمار، این ابن تیهان، شرح حالت را بینید

الله(گفتند: آیا حاضرید با ما بیایید؟ فرمود: تا خدا چه دستور فرماید فجاءت قریش علی بکره ایها (ای جاءوا جمیعا؛ همه آمدند) قد أخذوا السلاح(مسلح آمدند حمزه و أمیر المؤمنین ع خارج شدند همراه با شمشیر) و معهم السیوف فوقفا علی العقبة(ایستادند در عقبه) فلما نظرت قریش إلیهمما قالوا ما هذا الذى اجتمعتم له(گفتند این جلسه سری چه بوده) فقال حمزه ما اجتمعنا و ما هاهنا أحد(جلسه ای نداشتیم کسی خبری ندارد. خواستند پیش روی کنند سمت منزل که حمزه گفت:) و الله لا يجوز هذه العقبة أحد إلا ضربته بسيفي(به خدا قسم هر کس از اینجا عبور کند با شمشیر او را می زنم) فرجعوا إلى مكة و قالوا لا نأمن من أن يفسد أمرنا و يدخل واحد من مشايخ قریش فی دین محمد(برگشتند و گفتند در امان نیستیم همه دارند مسلمان می شوند...) این بود ندای ابلیس در لیله العقبه.

روایت بیستم

الغيبة (للنعمانی)؛ النص؛ ص ۲۶۳

٢٥- أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلَىٰ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمُلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ وَأَحْمَدُ ابْنَ الْحَسَنِ عَنْ عَلَىٰ بْنِ يَعْقُوبَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَنَّهُ قَالَ يُسَادِي بِاسْمِ الْقَائِمِ فَيُؤْتَى وَهُوَ خَلْفَ الْمَقَامِ فَيَقَالُ لَهُ قَدْ نُودِيَ بِاسْمِكَ فَمَا تَتَظَرِّرُ ثُمَّ يُؤْخَذُ بِيَدِهِ فَيُبَايِعُ قَالَ قَالَ لِي زُرَارَةُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّ الْقَائِمَ عُبَيْدَ مُسْتَكْرَهًا فَلَمْ نَكُنْ نَعْلَمُ وَجْهَهُ اسْتِكْرَاهِهِ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ اسْتِكْرَاهٌ لَا إِلَهَ إِلَّهُ فِيهِ.

ندا به اسم حضرت مهدی است بعد دست آقا را می گیرند و می آورند کنار رکن و مقام؛ ایشان

پشت مقام مشغول عبادتند که می ایند و می گویند چرا نشسته ای اعلام شد^۱

در روایت بعدی دارد که چه کسی دست آقا را می گیرد و چه کسی خم می شود و دست آقا را می بوسد. اول من بیایعه جبرئیل؛ همان کسی که از طرف خدا اعلام کرد و واسطه بود بین خدا و تمام انبیا، همان جلوی چشم تمام عالمیان خم می شود و دست آقا را می بوسد.

۱ . اللَّهُمَّ أَرْنَا الْطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغَرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ اكْحل ناظرنا بنظره مَنَّا إِلَيْهِ، وَ عَجَلْ فَرْجَهُ، وَ سَهَلْ مَخْرَجَهُ، وَ أَوْسَعْ مَنْهَجَهُ

زاره می گوید الحمد لله که فهمیدم معنای روایت را؛ که حضرت مستکرها بیعت می کند به چه معناست. از آن استکراه هایی است که گناهی بر او نیست.

بعد نعمانی کسی نقل نمی کند تا زمان سید هاشم بحرانی در «حلیه الابرار» ج ۵، ص ۲۹۸ از غیبه نعمانی.

بحار الانوار ج ۵۲، ص ۲۹۴

کشف الاستار (مرحوم نوری) ص ۲۲۳

از معاصرین هم آیه الله صافی در «منتخب الاثر» ص ۴۶۷ که ایشان از نوری نقل می کنند^۱

روایت هجدهم

حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ الْبَاهْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَادٍ
الْأَنْصَارِيُّ عَنْ أُبِي بَصِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَقَالَ يُنَادَى بِاسْمِ الْقَائِمِ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ قُمْ.

ندا متعدد است، ماه ربیع، ماه رمضان،^۲ اسم منادی هم مشخص نیست و فقط محتوای نداد است

که نام آقا را می برد و به آقا از جانب خدا امر می کند که: قم

نعمانی ص ۲۸۷

اثبات الهداء، ج ۳، ص ۷۳۹

حلیه الابرا ر ج ۵، ص ۲۹۸

بحار الانوار ج ۵۲، ص ۲۴۶. البته در ص ۲۹۷ هم نقل می کند از غیبه اما کلمه «قم» راندارد

روایت نوزدهم

۶- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادٍ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أُبِي أَيُّوبَ عَنِ الْحَارِثِ
بْنِ الْمُغِيْرَةِ عَنْ أُبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الصَّيْحَةُ الَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَكُونُ لِيَلَةُ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مَضِيَّنَ مِنْ
شَهْرِ رَمَضَانَ.

۱. عجیب است شیخ حر عاملی روایت را در اثبات الهداء نمی آورند

۲. بعض گفته اند در محرم هم هست شاید این ندا غیر از ندای ماه رمضان است

آقا می فرماید: «آن صیحه ای که معهود است (در ماه رمضان)

۱. شب جمعه است

۲. بیست و سه شب از ماه مبارک گذشته است

سؤال: این «اللئے تكون فى شهر رمضان» قید توضیحی است یا قید احترازی؟

اگر احترازی باشد یعنی صیحه های دیگری هم هست.

کمال الدین ج ۲، ص ۶۵۰، وص ۶۵۲. اثبات الهداه ج ۳، ص ۷۲۱. بحار الانوار ج ۵۲، ص ۲۰۴ از
کمال الدین. بشارت الاسلام هم از کمال الدین می آورد. و منتخب الاثر هم روایت را آورده.